

شماره ۱۳۱

فضل الله مجاهدین علی القادین اجرا علیما



- \* پیام رئیس جمهور بنی صدر
- در رابطه با انتخابات "مجلس خبرگان"
- \* پیام رادیونی دبیرکل
- حزب دمکرات کردستان ایران
- \* سالروز شهادت کاک هزار
- فرزند دلیر خلق کرد گرامی باد

هجرت پیامبر (ص)  
نقطه عطفی تعیین کننده  
در حیات انقلابی اسلام  
سالروز  
شهادت امام رضا (ع)

سال چهارم - بحسب ۲۵ آذرماه ۱۳۶۱ - شماره ۱۰۰ ربال (خارج از کشور معادل ۵۲ دلار)

## اطلاعیه مطبوعاتی افسر فنی نیروی هوایی ایران (رئیس کنترل و نگهداری پایگاه ترابری نیروی هوایی) پس از ترك شغل و خروج از کشور

\* رضا سدی افسر نیروی هوایی اظهار داشت :  
به منظور ارائه گزارش آخرین تحولات و اوضاع نیروی هوایی ، ارتش و جنگ به برادر مجاهد مسعود رجوی فرماندهی عالی سیاسی - نظامی مجاهدین خلق ایران شغل خود را ترك نموده و به خارج از کشور آمده ام .  
در صفحه ۹

## دومین اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت درباره انتخابات فرمایشی خبرگان خمینی

در صفحه آخر

اعلام حمایت و پیوستگی  
دکتر هادی مهابادی  
سرپرست دانشکده مهندسی شیمی  
دانشگاه صنعتی شریف و محقق سرشناس

انتخابات  
فرمایشی  
تحت  
حکومت  
نظامی  
کامل  
در صفحه ۳

در صفحات دیگر  
\* مبارزه‌ی مسلحانه‌ی  
انقلابی ، خواب آرام  
را از چشمان احمد  
خمینی ربوده است .  
\* ۱۶ شهریور ، شهر  
بجنورد ملت‌هت بود  
\* ۱۰۳۶۸ = ۱۷۲۸ × ۶  
\* معیار فراوانی  
وارزانی ارزاق از زبان  
" خمینی دجال "  
\* مزدوران خمینی از  
وحشت مجاهدین  
یکدیگر را به گلوله  
می بندند .

به سازمان  
مجاهدین خلق  
و شورای ملی  
مقاومت  
در صفحه ۱۱

از سری تجربیات رزمندگان مجاهد خلق  
نحوه مقابله با درگیریهای ناخواسته  
در صفحه ۱۲

"من يك توده‌ای هستم  
عضو اطلاعات ۳۶ میلیونی امام خمینی!!"  
در صفحه ۱۳

## سرمقاله خبرگان دوم از آخرین آزمایشات "روحانیت" در دوران سیاه خمینی

آخرین اتمام حجت ایدئولوژیک و تاریخی  
به بازماندگان "روحانیت"  
در آستانه‌ی تعیین جانشین برای خمینی :

"فردا خیلی دیر است!"

سیاست تسلیم یا مماشات و سکوت در برابر جنایات ضد اسلامی خمینی ، همانا پیوند زدن سرنوشت خود با سرانجام تاریخی خمینی است . پس فارغ از هر ترس و بیم به یاری خدا و با پشت - گرمی به انقلاب نوین مردم ایران و مقاومت درخشان رشیدترین فرزندان خلق هر چه زودتر مرزهای خود را با خمینی آشکارا مشخص کنید .  
فریضه‌ی امروز را به فردا نیفکنید . . .

در صفحه ۲

مروری بر مهمترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی (قسمت آخر)

# صدای سردار

آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی

در صفحه ۴

از صفحه اول

# خبرگان دوم، از آخرین آزمایشات "روحانیت" در دوران سیاه خمینی

مسأله "جانشینی" خمینی و انتخابات قلابی خبرگان، که بالمآل و در ارزیابی کلی، ما جز بوی مرگ و زوال محتوم رژیم خمینی را از آن استشمام نمی‌کنیم، فرصتی دست داد تا مجدداً پس از سه سال در "سرمقاله"ی مجاهد با بازماندگان "روحانیت" تشیع سخنی بگوئیم. منظوران سرمقاله ۳۰ مهر ۱۳۵۸ "مجاهد" است که آن را در بجهودی بحث خبرگان اول راجع به "ولایت فقیه" و گنجاندن آن در قانون اساسی، و در مخالفت آشکار سیاسی و ایدئولوژیک با سرتاپای اندیشه‌ی خمینی و رژیم ارتجاعی‌اش، رقم زدیم.

سرمقاله‌ی مجاهد ۳۰ مهر ۵۸ با این عنوان‌ها آغاز می‌شود:

"روحانیت شیعه بر سردوراهی تاریخی - پیام مجاهدین به روحانیت مبارز:

اگر روحانیت امروز به مسئولیت تاریخی خود عمل نکند، از صحنه‌ی تاریخ محو می‌شود. ولی البته اسلام انقلابی هم چنان جاودان خواهد ماند."

آنگاه پس از ذکر مقدماتی در رد همدی نقطه‌نظرهای پس‌افتاده‌ی ارتجاعی راجع به ولایت و فقاقت، منظور از ولایت فقیه را که در حقیقت جز به معنی "حاکمیت سیاسی روحانیون" نبود، افشا نموده و آنگاه نوشته بودیم:

"... در پس برده‌ی ولایت فقیه، حقیقت اینست که روحانیت شیعه برای نخستین بار پس از هزار و چندصدسال به حاکمیت سیاسی نزدیک شده است. البته ما فعلاً در این بحث از نمونه‌هایی نظیر این که شاه‌په‌ماسب اول نیز اختیار ولایت را از مجتهد به اصطلاح جامع‌الشرایط زمانش کسب نموده و قدرت سیاسی و مذهبی را یکجا حائز شد، صرف‌نظر می‌کنیم. آری مسئله اینست که روحانیت شیعه با همدی سوابق مبارزاتی تاریخی خود اکنون بر سر دوراهی آزمایش ایستاده است. راه اول همان مذهب اعتراض و ناحرسندی تکاملی است که روحانیت مبارز را از یک سو با توده‌های محروم پیوند می‌داد، و از سوی دیگر با دوری از جاذبه‌های قدرت در برابر ظلمه و حکام‌جور رودررو می‌نمود.

راه دوم همان مسلک شناخته شده‌ی رضا و سازش است که با دور شدن از واقعیات اجتماعی و خواسته‌های انقلابی و مردمی آغاز شده و به بیعت با استعمارگران و جاذبه‌های قدرت منتهی می‌شود.

در راسته‌ی با همین مسیر دوم است که می‌بینیم زودتر از همه، انقلابیون کشور ما زیر تیغ قرار گرفته و بایستی انواع فشارها و تهمت‌ها و شکنجه‌ها را تحمل کنند. بگذارید ببرسیم در مقابل این تیغ‌های آخته‌ی ارتجاعی پس کجایند آن روحانیون آزاده و فقیه‌ی که تقیه را کنار گذاشته و ربان حقیقت را از نیام برکنند؟ شما که یک عمر خلوص و شهادت علی (ع) و هاو حسین (ع)‌ها را تبلیغ می‌کنید آیا نمی‌بینید که در این مملکت به نام اسلام چه می‌کنند؟ پس چرا سکوت کرده‌اید؟ آیا نمی‌بینید که نسل جدید انقلابی چگونه دارد به اسلام (که شما گوشت و پوستتان را هم مرهون آن هستید) بدین می‌شوند؟ شما چگونه می‌توانید تضمین کنید که از این گونه ولایت فقیه استبداد و انحصارطلبی بیرون نیاید؟ آیا حرف شما را باور کنیم یا آن انتخابات کذائی، و این ترکیب انحصاری شکست‌انگیز خبرگان را؟ آیا به راستی شما با آن انتخابات و این خبرگان برای اسلام آبرو خریدید؟ هیهات!!

البته روی سخن ما با کسانی است که می‌فهمند و درد مکتب و مردم هم دارند. والا حساب سوداگران دین و آن‌ها که از رنج خردوری و تفکر آزادند جداست. اینجاست که این حرف پدر طالقانی که گفته بود "می‌ترسم در چنین مجالسی اسلام دفن شود" پشت هر بیداردل و صاحب دردی را می‌لرزاند.

اینجاست که ما با روحانیت مبارزمان همداری تاریخی داریم. همداری که بی‌گمان از عمق ضمیر تمام شهدا برمی‌خیزد. پیام اینست:

"اگر سنت انقلابی و مردمی تشیع را نادیده بگیرد، اگر پاس شهدای تشیع و انقلابیون را نگاه ندارد، و اگر سرمست جاذبه‌های قدرت شوید، خود را به دست خوشتن نفی کرده و بد دستیاران درجه‌ی چندم حکام ظالمی که مجدداً سرخواهند رسید، تبدیل خواهید نمود." سررسیدن این ظلمه‌ی جدید هیچ اغراق نیست. ما از نقشه‌های اربابان آن سوی دریاها تا حدودی مطلعیم. آن‌ها در صددند، چنان که منحصمان و کارشناسان خبره‌شان طرح ریخته‌اند، انقلابیون را به دست سپس شما را نیز با دست‌های خود از صحنه خارج کنند...

باید مطمئن باشید که حتی در صورت دبح سری انقلابیون بازهم شما مورد بسند یا نکی‌ها نخواهید بود. زیرا شما به لحاظ تاریخی و اجتماعی با آن‌ها سازگاری ندارید. کما این که آن‌ها فتوادل‌ها را نیز بنا بر ضرورت تاریخ به کنار ریختند.

اما حقیقت پرسشگری که فراتر از تمام این کسوف‌نوس‌ها چون خورشید می‌درخشد، اصالت، حقانیت، و شکوفائی اسلام راستین ضد بهره‌کشی است. که پیشرفت آن هرگز ملازم با این یا آن قشر و یا این لباس و آن لباس نیست. و تنها در پیشانی افراد یا گروه‌هایی نوشته و مقرر شده است که در راه خدا "بخل" نوزند و پستی روا ندارند. بر حسب این قرار تکاملی همدی انواع و افراد و قشرها و گروه‌های ناشایسته نسحو نفی شده، یا انتخابی اصلاح و انسب به انواع صالح و شایسته جانشین و "تبدیل" می‌شوند:

"هانتم هؤلاء ندعون لتنفقوا فی سبیل الله، فمنکم من یبخل و من یبخل فانما یبخل عن نفسه، واللہ العنی و انتم الفقراء، وان تنولوا یستبدل فوما غیرکم ثم لایکونوا امثالکم" (سوره محمد آیه آخر)

... اکنون اینک شماست که خوانده می‌شوید تا در راه خدا به انفاق و فداکاری (و درگذشتن از شهوات و جاه‌طلبی‌ها) بپردازید. پس کسانی از شما بخل و دریغ می‌ورزند. اینست و جز این نیست که اینان بر نفس خویشان بخل ورزیدند و خدا بی‌نیاز است و این شماست که نیازمندید. و اگر به راه خدا پشت کنید خدا "جانشین" و "تبدیل" می‌سازد گروهی غیر از شما را که همچون شما نیستند."

اکنون که در ابتدای آذر ۱۳۶۱ هستیم دقیقاً سه سال و یک ماه از تحریر سطور فوق می‌گذرد، اما از لابلای آن هر خواننده‌ای به روشنی می‌تواند درخشش ایدئولوژی و صحت استراتژی و صداقت و شجاعت سیاسی و عقیدتی مجاهدین را از آن روز تا به حال دریابد. هم‌چنان که در آن ایام گفته و عهد کرده بودیم:

۱- اسلام انقلابی در گسوت عنصر موحد مجاهد خلق با دریایی از "خون و فدا" جاودان شده است و اغلب برداشت‌های ارتجاعی و طبقاتی از اسلام طی این مدت یا اساساً محو شده و یا به محاق تاریخی خود

بسیار نزدیک شده‌اند.

۲- در این نیز تردیدی نیست که اگر به بهای این همدرنج و شکنجه و تیرباران و درازا ضربات استراتژیکی که بر فرق رژیم کوبیده‌ایم، نمی‌توانستیم بخش اعظم نیروهای انقلاب و موتور محرک و رزمندگی آن را از چنگ خمینی بیرون بیاوریم، مدت‌ها بود که انقلاب ایران سوخته و خاکستر شده و به وسیله‌ی جهان‌خواران تماماً بلعیده شده بود. اما خوشبختانه از آنجا که مجاهدین توانستند بحش عظیمی از نیروهای محرک انقلاب را از چنگال نظری و عملی خمینی آزاد نموده و آن‌ها را در صحنه‌ی عمل به صورت متشکل و سازمان‌یافته زنده و فعال و گرم و بشاش نگهدارند انقلاب ایران تا این تاریخ سرسخت و استوار از سقوط در دام جهان‌خواران نجات یافته و از بیروزی نهائی خود نیز دور نمی‌نماید.

از جهت سیاسی نیز روشن است که اگر مجاهدین - آقای رئیس‌جمهور بنی‌صدر - حزب دمکرات کردستان - شورای متحد چپ - جبهه‌ی دمکراتیک ملی - جمعیت اقامت قانون توحیدی اصناف - اتحادیه کمونیست‌ها و سربداران - حزب کار ایران - اتحاد برای آزادی کار - جنبش دمکراتیک انقلابی زحمتکشان کیلان و مازندران - استادان متعدد دانشگاه‌ها و مدارس عالی و تعدادی دیگر از شخصیت‌های علمی و فرهنگی و سیاسی و هنری و ورزشی عضو شورا، آلترناتیو دمکراتیک و قدرتمند خود را تشکیل نمی‌دادند، قطعاً امروز هیچ آلترناتیو سیاسی جدی بر سر راه بازگشت مجدد و حاکمیت سیاسی امپریالیست‌ها وجود نمی‌داشت.

بنابراین اکنون که پیش‌بینی‌های سه‌سال پیش در رابطه با خبرگان اول و روحانیت ارتجاعی طرفدار یا متحد خمینی به وقوع پیوسته است جای آن دارد که در آستانه‌ی خبرگان دوم نیز که بایستی تکلیف جانشینی خمینی را تعیین کند بازهم با بازماندگان "روحانیت" در ایران سخنی از روی خیرخواهی محض بگوئیم. به ویژه که طی این مدت تکلیف خیلی از نامزدهای قطعی یا احتمالی جانشینی خمینی نیز از بهشتی گرفته تا سائیرین تعیین شده است! و در همین رابطه خلق قهرمان ایران هرگز عملیاتی (که تعداد زیادی از آن‌ها عملیات مقدس انتحاری بود) را که به دفع شر امثال: صدوقی و دستغیب و هاشمی‌نژاد و مدنی و باهنر و آیت و بشارت و ... منجر شد را از یاد نخواهد برد. به یاد آوریم که آقایان در خبرگان اول نیز حضور داشته و همان موقع نیز هم‌چون صدوقی جنایتکار تحت پرچم ولایت فقیه در لگد مال کردن حقوق اقشار و گروه‌های مختلف مردم (فی‌المثل زنان) فضاحت و رذیلت را به اوج رسانده و علی‌هذا دیگر از خرمن خشم خلق هیچ گریزی نیافتند.

در همین جا بی‌مناسبت نیست برای آشنائی بیشتر با افکار ارتجاعی منتظری (ولیعهد خمینی) چند سطر از مذاکرات خبرگان اول در جلسات یکشنبه ۵۸/۶/۱۱ و سه شنبه ۵۸/۶/۱۳ خبرگان را به هنگام حذف کلمه‌ی "توحیدی" از پیش‌نویس قانون اساسی، که عیناً در همان مجاهد - ۳۰ مهر/۵۸ - از روی نوار پیاده شده مروری کنیم:

"آیت الله منتظری: آقای حائری پیشنهادهایی دارند که خود من با خلی‌اش موافقم.

ایشان بوسنداند که "نظام توحیدی" تبدیل به نظام الهی شود. چون "نظام توحیدی" از شعارهای کمونیستی است یعنی که طبقاتی نباشد... اینجا کلمه‌ی بقیه در صفحه ۲۷

## مرگ بر خمینی، شعار محوری مرحله کنونی

## مبارزه انقلابی مسلحانه، تاکتیک محوری مرحله کنونی



## انتخابات فرمایشی تحت حکومت نظامی کامل

روز جمعه ۶۱/۹/۱۹ به اصطلاح انتخابات مجلس خیرگان - همزمان با انتخابات میان دوره‌های مجلس ضدحلقی رژیم انجام گرفت. قبل از شروع این انتخابات نیز رژیم خمینی مانند تمام انتخابات قبلی مضافاً بر انواع فشارها و تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم از همدی شیوه‌های دجالگری و تبلیغات سرسام‌آور و مسخره جهت کسیدن مردم به پای صندوق‌های اخذ رای استفاده نمود. حتی خود خمینی هم وارد صحنه شد و همراه با برساندن مردم از حداوند "قهار" - بوجه شود که خدا و اسلام و ... نام‌های مسعاری هستند که خمینی برای خودش بکار می‌برد! - چماق کهنه سده‌ی قنوا را به کار گرفت و شرکت در انتخابات را برای افراد بیش از ۱۵ سال واجب اعلام کرد. علاوه بر خمینی، مرعشی و کلیپکانی نیز در شب قبل از انتخابات خیرگان به مردم توصیه کردند که در انتخابات شرکت کنند. دست آخر و در آخرین نماز جمعه فلسفی مزدور، همان وعاظ السلاطین، رجاله‌ای که در گذشته کاسه‌لیس و همپالکی سپهد زاهدی و شعبان بی‌مح بود و برای تثبیت رژیم شاه حنجره می‌درید، و اکنون هم در ادامه و تکمیل خیانت‌های گذشته‌اش زیر علم خمینی سینه می‌زند، مثل همیشه سر بزنکاه وارد صحنه شد تا با تمام نجارب حیثت که تاکنون کسب کرده، بلکه بتواند برای رژیم کاری بکند. با این همه فعالیت تبلیغاتی، تعداد شرکت کنندگان چشمگیر نبود، که آن هم عمدتاً از وابستگان و ایادی خود رژیم بودند. اکثر قریب به اتفاق حوزه‌ها با تعداد کم و پراکنده‌ی رای دهندگان روبرو بودند، بطوری که علی‌رغم همه‌ی تمهیدات و دوزوکلک‌هایی که برای صف کشیدن به اصطلاح رای دهندگان تدارک دیده بودند (منجمله کم کردن صندوق های رای)، در شلوغ‌ترین مراکز رای‌گیری بیش از ۲۰ - ۱۰ نفر در یک زمان حضور نداشتند. قابل ذکر است که در تعداد زیادی از حوزه‌ها که در انتخابات قبلی بین ۴ تا ۶

صندوق قرار داده بودند، این بار فقط یک صندوق گذاشته بودند و ضمناً وزارت کشور نیز برای جمع‌آوری نتمه آراء، زمان پایان اخذرای را دو ساعت به تاخیر انداخت. آنچه که در انتخابات فرمایشی اخیر قابل توجه بود، وجود حکومت نظامی کامل و تراکم مزدوران مسلح رژیم در روز رای‌گیری بود. در این روز، پاسداران اختناق و کمیته‌های صدمردمی، در آماده‌باش کامل قرار داشتند، و جهت حفاظت و بازرسی در حوزه‌های رای‌گیری، خیابان‌ها، چهارراه‌ها و ... مسقر شده بودند. به عنوان نمونه در خیابان رحمتی تهران که برای زن‌ها و مردها دو مسجد جداگانه در نظر گرفته شده بود، در مقابل هر مسجد ۴ پاسدار به نگهبانی مسعول بودند و در داخل مسجد تعداد پاسدارها بیسر می‌شد، و در تمام قسمت‌ها مراقب افراد بودند - علاوه بر این خیابان مقابل مسجد نیز در فرقی کامل مزدوران رژیم قرار گرفته بود. برود مونیورسیکلت‌ها مثل همه‌جای سپهر ممنوع بود و در مورد افراد ساده هم به حررای دهندگان به کسی اجازه‌ی عبور نمی‌دادند، در سایر مناطق تهران نیز مراقبت از حوزه‌ها با همین ترکیب کاملاً نظامی بود و مزدوران مسلح هر فردی را که برای رای دادن می‌آمد، ابتدا به طور دقیق بازرسی بدنی می‌کردند. جالب این که اگرچه همه‌ی کاندیداهای محدود مجلس خیرگان جز از سرسپردگان رژیم نبودند، اما با وجود این، تقلبات به شیوه‌ی گذشته جریان داشت. در اغلب حوزه‌های رای‌گیری عوامل حزب جمهوری، چماق‌داران خمینی برای نامزد - های حزبی با همان ناکتیک‌های کهنه، تبلیغ می‌کردند. مثلاً یک بسیجی برای بی‌سوادها و اغلب مراجعین دیگر ورقه پرمی‌کرد و به همه نیز می‌گفت که اسامی نامزدهای حزب جمهوری را نوشته است. علاوه بر این در تمام حوزه‌های رای‌گیری اسامی کاندیدها را نصب کرده و مشخصاً دور اسامی نامزدهای حزب جمهوری را خط کشیده و یا با علامت ضربدر آن‌ها را مشخص

کرده بودند. لازم به توضیح است که در تهران برای مجلس خیرگان فقط ۱۷ کاندیدا وجود داشت، بنابراین با توجه به سهمیه‌ی تهران (۱۴ خیره!) هرکس که می‌خواست رای بدهد بایستی ۱۴ نفر را از بین ۱۷ کاندیدا انتخاب نماید. (مقایسه کنید حتی با خیرگان اول که برای ۱۰ نماینده‌ی مورد نیاز برای تهران، حدود ۴۰۰ نفر کاندید شده بودند. در مجموع انتخابات جمع‌دی کدسه که هدف نهائی آن تعیین جانشینی برای خمینی جلاد بود، در یک فضای کامل اختناق و حکومت نظامی برگزار شد که در آن جو ناسیدی، نگرانی و احساس بی‌آیندگی در چهره‌های وابستگان رژیم نیز کاملاً مشهود بود، اما از آنجا که عوام قریبی و دروغ‌گوئی بی‌حدومرز، ذاتی رژیم خمینی است، باید در انتظار اعلام ارقام نجومی آراء "خیرگان و نمایندگان منتخب!" ماند. در شهرستان‌ها نیز "انتخابات" تقریباً مانند تهران برگزار شد. در این رابطه گزارشات متعددی دریافت کرده‌ایم که صیاب نمونه دو مورد آن را درج می‌کنیم:

### شیراز:

کلا مردم از امر رای‌گیری استقبال نمی‌کردند تا حدی که بعضی از حوزه‌ها به کلی از رای - دهندگان خالی بود. در یکی از حوزه‌ها هم که حدود ده نفر صف کشیده بودند، واقعا از چهره‌هایشان مشخص بود که به خاطر ترس از دست دادن شغل و کار خود با ناراحتی آشکار داخل صف ایستاده بودند. یک عده هم مشخصاً حزب‌اللهی بودند که به عنوان سیاهی لشکر آمده بودند. از آقائی که پس از دادن رای در حال خروج از حوزه‌ی رای‌گیری بود، پرسیدم که رای‌گیری به چه صورت انجام می‌شود؟ در جواب گفت: "والله به خدا مجبورم بیایم و رای بدهم. من خودم معازده‌دار هستم و به دلیل این که بتوانم جنس بیاورم باید حتماً شناسنامه‌م مهر

خورده باشد."

پسر جوان دیگری در مقابل همیس سوال اظهار کرد که "چون من در یک سوپرمارکت کار می‌کنم اگر رای ندهم کارم را از دست خواهم داد." ضمناً در این حوزه‌ها معمولاً ۳ تا ۴ پاسدار با لباس شخصی بیرون اطاقی که صندوق رای در آن بود ایستاده بودند و یک نفر هم داخل اتاق حضور داشت. آن‌ها با دقت زیاد مردم را می - پائیدند، به همه از موضع شک برخورد می‌کردند. دور تا دور حوزه‌ی رای‌گیری را تا چند ساختمان آنطرف‌تر حلقه‌وار محاصره کرده بودند و تمام رهگذران را بازرسی می‌کردند. حتی پیش از حوزه‌ی رای‌گیری که هیچ‌کس از آنجا عبور نمی‌کرد، مملو از پاسدار و کمیته‌چی بود. در خارج از حوزه‌ها پلیس فعال بود. ضمناً همه‌ی آن‌ها مسلح بودند و به هیچ ماشینی اجازه‌ی پارک در محل رای‌گیری داده نمی‌شد. مردم عموماً انتخابات را مسخره می‌کردند. به عنوان مثال از آقائی که به همراه خانمش در صف ایستاده بود سوال کردم که حوزه‌ی رای‌گیری کجاست؟ و رای دادن به چه صورتی است؟ و او در جواب گفت: "فلان منطقه. ... سپس از او سوال کردم که آیا حوزه‌ی رای‌گیری شلوغ است؟ وی بلافاصله با لحنی تمسخرآمیز در مورد انتخابات گفت: "نخبر خانم هر موقع بخواهید بروید خلوت خلوت!" من هم با لحنی تمسخرآمیز به او گفتم: الحمدلله کشورمان گلستان شده! شخص مزبور جواب داد: "مردم شورش را ببرند، خاک بر سرشان با این طور مملکت اداره کردن!" یک نفر دیگر می‌گفت که وضع دولت خیلی خراب است و آبرویشان حسابی رفته است و رای‌گیری هم اینجور از آب درآمد که خودشان با خودشان دارند صحبت می‌کنند. (اساره) به خلوت بودن حوزه‌های رای‌گیری)

### گچساران:

در گچساران فقط در سه محل، رای‌گیری انجام شد که دو

محل آن مسجد امام زمان و منطقه‌ی کارمندان شرکت نفت بود. به طور کلی حوزه‌های رای‌گیری خیلی خلوت بود و کسانی که جهت رای دادن آمده بودند، عمدتاً کسانی بودند که به خاطر حفظ شغلشان مجبور به رای دادن شده بودند، چرا که باید حتماً در شناسنامه‌شان، مهر می‌خورد. ولی رویهم‌رفته تعداد این‌ها هم زیاد نبود. برادر من جزء همین افراد بود او و دوسانش جهت رای‌گیری رفتند بودند ولی جالب این که همین‌ها هم رای‌هایشان را برای مسخره به نام افرادی که اصلاً کاندیدا نبودند، ریخته بودند بعضی از آن‌ها روی کاغذهای رای به جای نام کاندیدها حمله‌ی "هر حری که دوست داشتید انتخاب کنید" نوشته بودند.

لازم است اشاره کنم که هم در بیرون حوزه‌ها وهم روی پشت بام‌ها و هم داخل حوزه‌های رای‌گیری، پاسدارها حضور داشتند و مردم را کنترل و بازرسی می‌کردند. نحوه‌ی رای دادن هم این طور بود که شخص رای دهنده یا شناسنامه و عکس وارد اطاقی که چند مامور و پاسدار در آن بودند، می‌شد و شناسنامه‌اش را به نفر اول می‌داد، او نیز آن را مطابق نموده و نفر دوم نیز کار نفر اول را مجدداً تکرار می‌کرد و نفر سوم کلیه‌ی مدارک را چک می‌کرد و سپس نام و سایر مشخصات فرد را روی یک ورقه‌ی مخصوص نوشته و نصف آن را به رای دهنده داده و نصف دیگر آن را خودشان نگه می‌داشتند. نحوه‌ی شمارش آراء نه از روی تعداد رای‌های ریخته شده درون صندوق، بلکه براساس شمارش همس ورقه‌ها انجام می‌گرفت. و جالب این که در گچساران فقط یک نفر کاندید شده بود، از ساعت ۶ بعد از ظهر در خارج گچساران پاسداران جلو کامیون‌ها را گرفته و ضمن بازرسی شناسنامه‌ها، چنانچه کسی شناسنامه‌اش مهر نخورده بود، صندوقی را که در محل حاضر داشتند می‌آوردند و شخص را وادار به رای دادن می‌کردند. در مجموع برخورد مردم با به اصطلاح انتخابات حالت مسخره کردن داشت.

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخچه مجاهدین در دوران حکومت خمینی (قسمت آخر)

# صدای سردار

آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی



در این شماره، سومین و آخرین قسمت از "صدای سردار" را ملاحظه می‌کنید.

## یک پایه شدن رژیم و آغاز سرکوب مطلق

عسکر عسکری همدمی متکلائی که رژیم با آنها دست به کریان بود و به خصوص مسئله‌ی حکم، ارتجاع دیگر ناچار شده بود که علیه بر نهاد درونی سیستم را از طریق حذف رئیس‌جمهور، در برنامه‌ی روز خود قرار دهد. اما در همین زمان‌ها، بدنی بود که در صحنه‌ی سیاسی کشور یک نمایس بلویزیونی هم جریان داشت که حیث است در این صحبت طولانی بدان اشاره‌ای نشود. نمایس به نام بحث آزاد که همه‌آنها بخاطر دارید. امسار و اجازه‌ی این بحث آزاد را، که بنا بود بین گروه‌های سیاسی برگزار شود - و فاعدا هم طرف اصلی آن سازمان بود - بعد از حوادث ۱۴ اسفند آقای بنی‌صدر از خمینی گرفته بود. لکن ارتجاع از طریق ارادی خود در بلویزیون، پس از کشمکی با دفتر رئیس‌جمهور آرا سرانجام صادره کرد و در مسیر فتنه - انگری‌ها و اهداف ارتجاعی خود انداخت و بدین ترتیب از پیش نتیجه‌ی این بحث آزاد نیز روشن بود. ما و بنی‌صدر و گروه‌های دیگر در آن شرکت نکردیم. ارتجاع با جنبه‌ی مسخس بنها ماندند و با هم به معارزله‌ی به اصطلاح ایدئولوژیک و سیاسی تلویزیونی پرداختند - بادنان هست که دعوت و تقاضا از مجاهدین برای شرکت در آن بحث به اصطلاح آزاد، یکی از ترجیع بندهای ثابت طرف‌های شرکت کننده بود؛ در حالی که مجاهدین در اطراف و اکناف کشور بدست جمافداران و حامیان مسلح آنها هر روز قربانی می‌شدند، و اعضای کادر مرکزی سازمان نیز مدتها بود که تحت تعقیب دادستانی ارتجاع قرار داشتند. به هر حال جریان این به اصطلاح بحث آزاد نیز که علی‌الظاهر برای تحقیق تضادها بود، با آن سرنوشت

مضحکی که ارتجاع برای آن فراهم نمود، نه تنها تضادها را تحقیق نداد بلکه باعث تسدید آن نیز شد.

در این زمان مدنی بود که نسریدی ما هم ابتکار جدیدی بکار بستند، و صفحات سورا را کشوده بود. این ابتکار کانی بود در جهت کردآوری نیروها و شخصیت‌های مترقی مخالف رژیم، که خود در آن فضای احتساق و سیلدای برای رساندن نظرات و پیام‌هایشان به مردم نداشتند. اما سیر حوادث با سرعتی که به خود گرفته بود اجازه نداد که صفحات سورا چند شماره بیشتر منتشر شود. تسدید تضادهای درونی سیستم، و تعارض قریب‌الوقوع آن، همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

به دنبال عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، مسئله‌ی عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور، که نتیجه‌ی آن فاعدا چیزی جز حذف و برکناری بنی‌صدر نبود، مورد بحث مجلس قرار گرفت. روزهای سخت آزمایش و ایام و لحظات تاریخی تصمیم برای ما فرارسیده بود. برای ما روشن بود که با یک پایه شدن سیستم به نفع ارتجاع، اختناق و استبداد که در آن موقع عملاً حاکم شده بود، جنبه‌ی رسمیت به خود خواهد گرفت، و به دنبال آن یورش ارتجاع برای نابودکردن آخرین نشانه‌های باقیمانده‌ی آزادی آغاز خواهد شد و استبداد سیاه و قرون وسطائی مرتجعین، در زیر پرده‌ی دین در صورتی که در مقابل آن ایستادگی نشود، با سلطه‌ی بلامنازع خود کشور را به گورستان آزادی و انقلاب تبدیل خواهد کرد و آنگاه ارتجاع از آنجا که خود به علت ماهیت عمیقاً پوسیده و ارتجاع‌اش هیچ آینده‌ای ندارد در سراسیب سقوط خواهد افتاد و در فقدان یک نیروی انقلابی سراسری که پایگاه اجتماعی مکفی داشته باشد، و در غیاب یک آلترناتیو

مترقی و مردمی، میهنان را دوباره به امپریالیست‌ها و به آلترناتیو صد انقلابی نسلیم خواهد نمود. آیا چیزی جرابین قابل تصور بود؟ و آیا ارتجاع که در مدت تریب ۲/۵ سال حاکمیت منحوس خود این کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بود می‌توانست سرنوشتی جز زوال و سقوط داشته باشد؟ و آیا با چنین حاکمیتی این مملکت می‌توانست جز غلطیدن مجدد و تمام عیار در دامن امپریالیسم، و یا تجزیه و تلاشی سرنوشتی داشته باشد؟ حذف رئیس‌جمهور در واقع چیزی نبود جز، برداشتن آخرین قدم از جانب ارتجاع در درون سیستم و در جهت هموار کردن راه این فاجعه. در رابطه با سازمان هم از مدتها پیش برای ما معلوم بود که به دنبال حذف رئیس‌جمهور ارتجاع به یکسره کردن کار مسا خواهد پرداخت.

پیش از آن خمینی کوشیده بود که تا با ترار دادن بنی‌صدر در مقابل ما اینکار را در عین حفظ رئیس‌جمهور انجام دهد. در جلسه‌ی سران رژیم که پس از ۱۴ اسفند در حضور خمینی تشکیل شده بود، خمینی شدیداً به مهندس بازرگان، بخاطر

هیچگونه ارتباطی با هیچ گروهی ندارد. اکتفا کرده بود. به هر حال رودررو فرار نکردن با سازمان در آن شرایط، یکی از گناهان نابخسودنی بنی‌صدر نزد ارتجاع و خمینی بود. البته می‌دانیم که اگر آقای بنی‌صدر بدین خواست خمینی هم ن می‌داد، و حکم سرکوب سازمان و قتل ما را امضا می‌نمود، خودش نیز به هر حال به دنبال ما رفتنی بود؛ مگر اینکه کاملاً مطیع ارتجاع و یک عامل دست بسته و بلااراده‌ی خمینی می‌شد.

برای ما روشن بود که با یکپایه شدن سیستم به نفع ارتجاع، اختناق و استبداد که در آن موقع عملاً حاکم شده بود، جنبه‌ی رسمیت به خود خواهد گرفت. و به دنبال آن یورش ارتجاع برای نابودکردن آخرین نشانه‌های باقیمانده‌ی آزادی آغاز خواهد شد. و استبداد سیاه و قرون وسطائی مرتجعین، در زیر پرده‌ی دین در صورتی که در مقابل آن ایستادگی نشود، با سلطه‌ی بلامنازع خود کشور را به گورستان آزادی و انقلاب تبدیل خواهد کرد.

زیرا خمینی هرگز به چیزی کمتر از یک نوکر فرمانبردار و بی‌اختیار راضی نمی‌شد. در آن موقع آقای بنی‌صدر با ایستادگی خود در برابر ارتجاع و خمینی خود را از چنین سرنوشتی دور کرد و نجات داد، و شاید بتوان گفت که مبارزه بر سر آقای بنی‌صدر نیز سرانجام ارتجاع و خمینی به سازمان باخند.

**تظاهرات عظیم و تاریخی ۳۰ خرداد**  
**و پایان آخرین بقایای مشروعیات رژیم خمینی**

اما در رابطه با سازمان، هدف

ارتجاع برای سرکوب نهائی مجاهدین از نقاط دیگر بیرون بود، و از آن حمله اطلاعاتی ده ماده‌ای دادستانی ارتجاع بسود که حتماً آنرا به یاد دارید، همان اطلاعاتی بود که، هنوز هم مرجعین ضدحلقی خون‌آسام کینگاه می‌گویند که به توب خود باقی است. این اطلاعات در جوهر خود چیزی نبود جز دعوت از گروه‌های سیاسی و سازمان‌های انقلابی به تسلیم در برابر ارتجاع و با آماده‌ی سرکوب و تصفیه شدن، طرف خطاب اصلی آن هم در

واقع سازمان بود، ما از مدتها پیش، از طریق عناصر نفوذی خود، از این طرح و توطئه‌ای که در پشت پرده جریان داشت باخبر بودیم. این توطئه از اواخر سال ۵۹، به خصوص پس از ۱۴ اسفند عملاً و به سرعت در دست طرحریزی بود. و زمینه‌های قبلی آن نیز به تقسیم بندی سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف به چهار دسته برمی‌گشت، که اولین بار توسط بهستی و سپس چندین بار از طرف بهزاد نبوی و رجائی بیان شده بود. و قبلاً هم گفتیم که کستارهای



مروری بر مهمترین وقایع سیاسی و تاریخچه مجاهدین در دوران حکومت خمینی (قسمت آخر)

# صدای سردار

بعد از ۱۴ اسفند و اوایل سال ۶۰، سیز زمینسازی عملی برای اعلام و اجرای این توطئه بود. لکن چنان که باز هم اشاره کردم سیر حوادث، ارتجاع را وادار کرد که حذف رئیس جمهور و یکپایه کردن سیستم را، مقدم بر اجرای عملی و رسمی این توطئه قرار دهد.

آری، آن روزها برای ما روزهای سخت آزمایش و مصمم بود. با همدی این آگاهی‌ها و اطلاعاتی که دانستیم و با موقعیت و مسئولیت‌هایی که برعهده‌ی سازمان ما، و فقط هم برعهده‌ی سازمان ما بود، می‌بایست چه می‌کردیم؟ باوجود به موقعیت سازمان و مسئولیت

را به باد حمله گرفت و با دستاویز قرار دادن لایحه‌ی فصاص و مخالفت جبهه‌ی ملی با آن، آنها را مرتد خواند و برایشان سدیداً حظ و نشان کشید. روز ۲۵ خرداد از راه‌پیمائی جبهه‌ی ملی خبری نشد. و اصولاً جبهه‌ی ملی نتوانست در برابر بوب و سر و تهدیدهای خمینی کوچک‌ترین اقدام و حرکتی از خود نشان بدهد. ابادی و عمال ارتجاع بدنبال سخنان امامان که قاعده‌اً هدف صحنی آن باز ما بودیم، هارتر شدند و فضای حرکت سربسر و سست‌تر شد. دیگر نظاهرات و حرکات اعتراضی کوچک و بزرگ امکان‌پذیر نبود. در حسن

با بردارد. و راه حرکت را به روی مردم بکناید. بنابراین سازمان با تمام قوا برای یک آزمایش بزرگ دیگر دست بکار شد. اما آیا اینکه حتی در صورت موفق بودن این آزمایش و انعام حجت، احتمال این می‌رفت که ارتجاع اندکی به خود آمده و دست از توطئه‌های ضدانقلابی خود بردارد؟ طبعاً چنین چیزی بسیار بعید می‌نمود. در این صورت چه می‌بایست کرد؟ در چنین شرایطی مسائل پیچیده‌ای که برایشان مطرح بود، همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. آیا محق بودیم و می‌توانستیم با موقعیتی که داشتیم در برابر ارتجاع

**رگبار گلوله‌های مسلسل پاسداران، پاسخ ارتجاع به اعتراض مردم بود. غروب ۳۰ خرداد راه‌پیمائی ۵۰۰ هزار نفری مردم تهران به خون کشیده شد و حدود ۲۵ شهید بجای گذارد. و البته در همان زمان نیز تمام مسائل دیگر مشخص و روشن و تعیین شده بود. آری، در شب ۳۱ خرداد ما پروسه‌ی ضد خلقی شدن رژیم دیگر تکمیل شده بود. و از روز ۳۱ خرداد، ما دیگر با رژیم ارتجاعی ضد خلقی و ضد انقلابی خمینی جلاد، پیرکفتار خون آشام ارتجاع سروکار داشتیم.**

هایی که ما در برابر خلق و تاریخ و نسل‌های آینده می‌بمان و در برابر خدا دانستیم می‌بایست چه می‌کردیم؟

ما در برابر توطئه‌ی حذف رئیس جمهور، با نظرگاهی که نسبت به آن و پیامدهای آن داشتیم، مصمم به اعتراض و مقاومت و مخالفت گرفتیم. راه‌پیمائی‌ها و نظاهرات برانگیزه روزهای دهه سوم خرداد در این رابطه شکل گرفت. لکن بدیهی بود که ارتجاع از تصمیم خود منصرف نخواهد شد. رئیس‌جمهور عزل خواهد کردید، و علی‌القاعده به دنبال آن قهر و سرکوب ضدانقلابی علیه نیروهای انقلابی، و به ویژه سازمان و سبعا شروع خواهد شد. در این میان که بچه‌ها و ملیشسای فخرمان ما با انجام راه‌پیمائی‌ها و نظاهرات برانگیزه به مقاومت در برابر توطئه‌ی کودنای ارتجاع برخاسته بودند، و هر روز در خیابان‌های تهران مورد وحشیانه‌ترین حملات و ضرب و ستم‌های چماق‌داران و پاسداران قرار می‌گرفتند. و با بدن‌های خسته و رنجور و کوفته و مجروح روز را به شب می‌رساندند، جبهه‌ی ملی هم اعلام کرد که قصد دارد در روز ۲۵ خرداد یک راه‌پیمائی انجام دهد؛ خمینی وارد صحنه شد و ضمن یک سخنرانی جبهه‌ی ملی

فضائی ارتجاع می‌رفت ما با خیال راحت کودنای خود را عملی کند، و طبعاً خمینی نیز از اینکه نتوانسته بود علی‌الظاهر حرکت‌های اعتراضی را مهار کند سنده و سربسته شده بود. می‌بایست جواب مناسبی به خمینی داده می‌شد. جوابی که سنده‌ی بدستی را از سزاو به در کند. و در عین حال می‌بایست آخرین انعام حجت را در برابر ارتجاع و خمینی به عمل آورد. برای اینکار دیگر نه به نظاهرات و راه‌پیمائی‌های برانگیزه، بلکه به یک حرکت فشرده و مبرم، و به یک راه‌پیمائی اعتراضی بزرگ نیاز بود. ولی در آن فضای تیره و بسته و در حالی که چماق‌داران و پاسداران ارتجاع در کمال آمادگی، همه جا را عرصه‌ی ناخ و نازهای تهدیدآمیز و رعب‌آور خود کرده بودند، چگونه ممکن بود چنین حرکتی شکل بگیرد؟ مگر نبود که ابادی و ارگان‌های سرکوبگر ارتجاع آماده شده بودند تا هر جمعی را در همان بدو شکل، سرکوب، و هر حرکتی را در نطفه خفه کنند؟ اما در برابر رجاله‌گری و فیهان‌های ارتجاع، ملیشسای و مجاهدین خلق هم، توان‌ها و نجارب و هنرهای ویژه‌ای داشتند که می‌توانست مشکلات و موانع عظیم بسیاری را از پیش

سلبیم سویم؟ آیا ما می‌توانستیم مانند حزب نوده و یا اکثریت بسویم و سر و صورت به آسان ارتجاع بساتیم؟ هرگز! این خیابانی آشکار بود. در این صورت دیگر از سازمانی با آن موقعیت و مسئولیت‌ها و با آن سوابق و رسالت‌های عظیم چه چیزی باقی می‌ماند؟ و در این صورت ما جواب نه‌پندایمان را که چه به دست شاه و چه به خصوص بدست خمینی به شهادت رسیده بودند، چه می‌دادیم؟ و جواب

مردمان و نسل‌های آینده را؟ آیا ما می‌توانستیم باز هم از بروز قهر و تعارض جلوگیری کنیم؟ و اندجار تضاد را به ناخیر بیاندازیم، بدون آنکه لطمات و ضربات جبران‌ناپذیری متوجه‌ی سازمان و خلق و انقلاب بسود؟ همه چیز که در اختیار و

وابسته به ما نبود، و ارتجاع هم به وضوح نشان می‌داد که تصمیم نهائی خود را گرفته است. آیا ما می‌توانستیم یک بار دیگر بطور مسالمت‌آمیزی عقب‌نشینی کنیم؟ مگر ارتجاع که در مدت بیش از دو سال ما را به خوبی آرموده و شناخته بود، و ما بارها نقشه‌های سرکوب او را نقش بر آب کرده بودیم، چنین اجازه و فرصتی را به ما می‌داد؟ وانگهی مگر در آن شرایط باز هم عقب‌نشینی می‌توانست پاسخ صحیحی به ضرورت‌های عینی جنبش تلقی شود؟ آری واقعا شرایط سخت و اوضاع بترج و پیچیده‌ای بود.

## آغاز

### مبارزه انقلابی مسلحانه

در این ضمن مجلس ارتجاع آخرین مرحله‌ی طرح حذف رئیس‌جمهور، و توطئه‌ی کودنای ارتجاعی را به پیش می‌برد و پس از ۲۵ خرداد نیز یک حالت بلانکلیفی و تردید و انتظار در جامعه و بین مردم حکمفرما شده بود، که ناگهان آزمایش عظیم مجاهدین، در بعد از ظهر ۳۰ خرداد ۶۰ به منصه‌ی ظهور و حقق رسید. عظیم‌ترین و بی‌سابقه‌ترین نظاهرات اعتراضی امیر مردم، بی‌آنکه از پیش اعلام شده باشد، در میان بهت و حیرت و ناباوری به راه‌افتاده بود. سبیل خروشان جمعیتی ۵۰۰ هزار نفری به همت و راه‌گشائی سازمان و ملیشسای فخرمان مجاهدین، به حرکت و جنبش در آمده بود، چنین چیزی برای ارتجاع واقعا غیر منتظره و غیر قابل پیش‌بینی بود. رژیم غافلگیر شده بود و به روی مردم آتش کشود. رگبار گلوله‌های مسلسل پاسداران، پاسخ ارتجاع به اعتراض مردم

بود. غروب ۳۰ خرداد راه‌پیمائی ۵۰۰ هزار نفری مردم تهران به خون کشیده شد و حدود ۲۵ شهید به جا گذارد. و البته در همان زمان نیز تمام مسائل دیگر مشخص و روشن و تعیین شده بود. آری، در شب ۳۱ خرداد ما پروسه‌ی ضد خلقی شدن رژیم

دیگر تکمیل شده بود. و از روز ۳۱ خرداد، ما دیگر با رژیم ارتجاعی ضد خلقی و ضد انقلابی خمینی جلاد، پیرکفتار خون آشام ارتجاع سر و کار داشتیم. آیا دیگر پاسخ ضد خلق و ضد انقلاب چیزی جز قهر و گلوله هست؟ بدین ترتیب روز ۳۰ خرداد ۶۰، با ۲۵ شهید، صدها مجروح و صدها اسیر، به عنوان یک نقطه‌ی عطف در تاریخ مبارزات رهایی بخش و حرکت انقلابی میهن ما، پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای دیگر بود. ما نیز راه خود را برگزیدیم.

تا این زمان در مدت دو سال و چهار ماه، مامسیری سخت و پرفراز و نشیب طی کرده بودیم. و در هیچ نقطه‌ای از این مسیر متوقف نشده و از حرکت بازمانده بودیم. هر راهی را که ارتجاع به رویمان بسته بود، ما راه دیگری گشوده بودیم. در این مدت دو سال و ۴ ماه، ما در برابر آزمایشات سخت و پیچیده‌ای قرار گرفته بودیم. از قبیل انواع فریادها و انتخابات، مسئله‌ی گروگان‌گیری و گروگان‌ها، جریان دانشگاه‌ها و فتنه‌ی به اصطلاح انقلاب فرهنگی، کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی در گنبد و کردستان، جنگ عراق و تمامی توطئه‌ها و فشارها و سرکوب‌های ارتجاع علیه سازمان، از جریان برادر شهید و مظلومان سعادت‌ی تا نخلیه‌ی سناد؛ دو سال و ۴ ماه تهاجمات جنایتکارانه و بی‌وقفه چماق‌داران و پاسداران ارتجاع علیه مراکز و دفاتر و اجتماعات و نیروهایمان در سراسر کشور، و موضعگیری در برابر شخص خمینی در تمام این مدت، به خصوص در برابر سخنان و یاه‌گوئی‌های ۴ تیرا و روزهای پس‌از آن، و چونگی موضعگیری در رابطه با تضادهای درونی

در این مدت دو سال و چند ماه، درد و رنج بی‌پایانی را نیز متحمل شده بودیم، و در برابر آن همه حملات چماق‌داران و پاسداران ارتجاع که صدها، بلکه هزارها مجروح و مصدوم و قریب ۵۰ شهید برای ما بجا گذاشته بود. و سرها و دست‌های شکسته و قلب‌های دریده شده در اثر دشمنه و چشم‌های از حدقه درآمده. ما حتی یک تیر نیز شلیک نکرده بودیم. چقدر اموالمان غارت شد و چقدر بچه‌های ما در زندان‌ها شکنجه شدند. چندین بار جلوی منزل رضائی‌ها بمب و نارنجک منفجر کردند و چقدر تهمت و افترا شنیدیم، و چقدر تبلیغات زهر آگین و بی‌شرمانه‌ای که تحمل نمودیم.

سیستم و عمل کردن روی این تضادها و دهها آزمایش ریز و درشت دیگر. اما در مجموع از همه‌ی این آزمایش‌ها موفق و سر بلند بیرون آمده بودیم. در عین حال در این مدت دو سال و چند ماه، درد و رنج بقیه در صفحه‌ی ۲۴



## بهای سنگین جنگ در خلیج فارس

## پیام رئیس جمهور بنی صدر در رابطه با انتخابات "مجلس خبرگان"

هفته‌ی گذشته رئیس‌جمهور بنی‌صدر طی پیامی نظرات خود را پیرامون انتخابات مجلس خبرگان به شرح زیر بیان نمود.

دوشنبه ۱۵ آذر ۱۳۶۱  
بسم‌الله الرحمن الرحیم  
ملت مسلمان ایران

رژیم ملاناریا در بن‌بست همه‌جانبه، می‌کوشد سقوط محتوم خویش را به تاخیر بیاورد. گمان نکنید شرکت یا عدم شرکت شما در این نمایش "مردم در صحنه" در نتیجه تغییری نمی‌دهد. به هوش باشید ارقامی که رژیم ملاناریا از مشارکت مردم در انتخابات اعلام خواهد کرد، تعیین کننده نیستند. آنچه تعیین کننده است، حتی المقدور خلوت کردن خیابان‌ها و کوچه در روز رأی‌گیری است.

مردم ایران به ایران و سرنوشت آن، به جنگ بی‌فرجام، به فشار و اختناق بی‌مانند به اعدام‌ها و شکنجه‌ها، به اسلامی که رژیم خمینی با دشمنی تمام به سوی

نابودی می‌برد، بیاندیشید. روحانیت با نامزد نشدن، بخشی از وظیفه‌ی خویش را انجام داد. اینک نوبت شما است که با عدم شرکت یکپارچه در این انتخابات نمایشی، مسبدان خونریز را متقاعد کنید که عمر رژیم‌شان بسر آمده است.

ایرانیان بدانید که مسئله‌ی نالایقان مسبد، تعیین تکلیف رهبری نیست، مسئله‌ی آنان دلیل براسی برای ادامه‌ی سیاست داخلی حفقان‌آمیز و ویران‌گر و جنگ است. با اسراع از شرکت در این جنایت عظیم، اراده‌ی خود را به آرمان انقلاب بزرگ خویش که آزادی و استقلال و اسلام آزادی و استقلال و رشد است، اظهار کنید.

ساد و بیروز باسید ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران

مربوط به دریافت ضربات و خسارات سنگین در رابطه با جنگ‌طلبی‌اش صحنه می‌گذارد و از سوی دیگر، پرداخت خسارات سرسام‌آور و غیرمستقیمی را نیز از جیب مردم محروم ایران تقبل نموده و نفت‌کش‌های امپریالیستی را بدین‌وسيله بیمه می‌کند! این است معنا و مفهوم "صدور انقلاب خمینی!!"

آری خمینی جلاد برای حفظ حاکمیت ضدبشری‌اش هر روز به نوعی ثروت‌های انسانی و مادی مردم محروم و تحت‌تأمین ایران را نابود می‌کند و به تاراج می‌دهد و هر روز گامی بلندتر در جهت واسطی فضاقت‌بار به کشورهای امپریالیستی برمی‌دارد. اما دیر نیست که رژیم خمینی و هم‌پیمانان و کارگزاران جنایت‌کارش به تقاص تمامی خون‌های بی‌ناحق ریخته و دسترنج و دارائیه‌های بی‌تاراج داده‌ی مردم، در آتش قهر و خشم حروشان حلق نابود کردند.

\*

که پوشیده بماند. از حمله، علی‌رغم همه‌ی تبلیغات بغایت ارتجاعی رژیم درباری پیروزی‌های بزرگ!! اش در جبهه‌های جنگ و علی‌رغم تمام دعاوی کاذب رجالکانش مبنی بر وجود امنیت و ثبات!! در حوزه‌ی خلیج فارس، بالاخره دم خروس از مصوبه‌ی اخیر هیئت دولت رژیم خمینی، هویدا شد و همه‌ی نیل و فال‌ها و رد و نکدی‌ها را نفس برآب کرد. براساس این مصوبه، شرکت سهامی بیمه‌ی ایران کلیه‌ی کسی‌هایی را که به بنادر ایران رفت‌وآمد می‌کنند، اعم از ایرانی و غیرایرانی، با نرخ یک درصد بیمه می‌کند. هم‌چنین در این مصوبه تاکید شده است که شرکت سهامی بیمه‌ی ایران در انجام این امر از حساب، کامل دولت!! برخوردار است. به این ترتیب با چنین مصوبه‌ی ننگین و حیانت‌باری از یکسور رژیم خمینی براخبار

رژیم صدمردمی خمینی در رابطه با حار و جنجال‌های تبلیغاتی‌اش مبنی بر کسب به اصطلاح پیروزی در جبهه‌های جنگ همواره ضربات سنگین و کمرسختی را که محمل می‌شود، کتمان می‌نماید. چنان‌چه طبق گزارش خبرگزاری‌ها در تاریخ ۶۱/۸/۲۰ پنج کسی ناری و نفت‌کش از حمله یک نفت‌کش ایرانی، به نام "سروان" در نزدیکی بوسهر مورد حمله‌ی هوایی ارتش عراق فرار کردند و نفت‌کش ایرانی تقریباً از بین رفته است.

لازم به توضیح است که قیمت این نفت‌کش بالغ بر ۲۰ میلیون دلار بوده و از زاین (از عمده خریداران نفت ایران) ایران) خریداری شده بود. رژیم خمینی نه فقط تاکنون کمترین اساره‌ای به دریافت این ضربتی سنگین در حیطه‌ی خلیج فارس نگرفته است، بلکه ناخدا افضلی فرماندهی سردور نیروی دریایی رژیم بنا به عادت و سنت اسام زدالت پیشدانش بطور کلی منکر حمله‌ی نیروی هوایی عراق به پنج‌کسی فوق‌الذکر گردید!

البته این اولین بار نیست که رژیم خمینی در منطقه‌ی خلیج فارس جنس صریه و خسارت هنگفتی را محمل می‌شود. از خردادماه گذشته که، مسپه‌ی ایبه شمال خلیج فارس منطقه‌ی جنگی اعلام گردید، بارها و بارها تاسیسات نفتی حارک و نفت‌کش‌های ایرانی و خارجی مورد حمله‌ی نیروهای عراقی فرار گرفته و خسارات سنگینی را محمل شده‌اند. بطوری که در اواسط شهریور ماه، شرکت‌های بیمه‌ی خارجی، قیمت بیمه کشتی‌های طرف معامله با ایران را به میزان قابل توجه و تا ۴ برابر قیمت افزایش دادند. هر چند در همان زمان محمد عرصی وزیر نفت رژیم، با عجز و لایه اعلام می‌کرد که: "وضع در بنادر جنوبی کشور آرام است و بارگیری نفت‌کش‌ها بطور عادی ادامه دارد." و با زفسنجایی در به اصطلاح نماز جمعه (۶۱/۶/۱۲) حملات هوایی نیروهای عراقی را رد و نکذب می‌کرد. اما با همه‌ی این‌ها و نکذب‌ها و اظهار ثبات و امنیت‌ها، شکست مفضحانه‌ی ایران در منطقه‌ی خلیج فارس ابغادی کسرتده‌ر از آن داشت

## مبارزه انقلابی مسلحانه،

## خواب آرام را از چشمان احمد خمینی ربوده است

شده از کاخ جماران را دارید؟ ثانیاً شما که آن همه سنگ مردم! مردم! را به سید می‌زدید، و وقیحانه به کمر از ۳۶ میلیون، برای تشکیل سازمان اطلاعاتی‌تان قانع نبودید... چگونه است که اکنون صریحاً ترس خود را از رفتن به میان همان مردم مطرح می‌کنید؟! البته نباید فکر کرد که نزدیک‌ترین مزدور به امام خائنین، پس از اینکه قیای کشاد عوام‌فریبی آنها از روی صدها ماشین ضدگلوله کنار رفته، فقط آمده است تا امت نگران خود را از تعب برآورد و ضرورت داشتن این ماشین‌ها را که با صرف ارقام نجومی از پول مردم نهیه می‌شود، توجیه نماید... خیر، واقعیت اینست که امثال احمد خمینی خائن که نه تنها به هلاکت رسیدن بسیاری از کارگزاران جنایتکار رژیم را به دست رزمندگان مجاهد خلق مشاهده کرده‌اند، بلکه خود نیز حداقل یکبار طعم آتش سب و مسلسل مجاهدین را در ماشین

شدن از کاخ جماران را دارید؟ ثانیاً شما که آن همه سنگ مردم! مردم! را به سید می‌زدید، و وقیحانه به کمر از ۳۶ میلیون، برای تشکیل سازمان اطلاعاتی‌تان قانع نبودید... چگونه است که اکنون صریحاً ترس خود را از رفتن به میان همان مردم مطرح می‌کنید؟! البته نباید فکر کرد که نزدیک‌ترین مزدور به امام خائنین، پس از اینکه قیای کشاد عوام‌فریبی آنها از روی صدها ماشین ضدگلوله کنار رفته، فقط آمده است تا امت نگران خود را از تعب برآورد و ضرورت داشتن این ماشین‌ها را که با صرف ارقام نجومی از پول مردم نهیه می‌شود، توجیه نماید... خیر، واقعیت اینست که امثال احمد خمینی خائن که نه تنها به هلاکت رسیدن بسیاری از کارگزاران جنایتکار رژیم را به دست رزمندگان مجاهد خلق مشاهده کرده‌اند، بلکه خود نیز حداقل یکبار طعم آتش سب و مسلسل مجاهدین را در ماشین

همانطور که ملاحظه می‌کنید احمد خمینی خائن از جهتی اعتراف‌ناش جالب و در عین حال صادقانه است، و قدر مسلم اینکه او نیز مانند بسیاری دیگر از سردمداران و سرسپردگان رژیم، در اثر عملیات انقلابی و کسرتده‌ی مجاهدین در طی یکسال و نیم گذشته برق از چشمانش پریده و علی‌رغم سفارشات تبلیغاتی پدر جنایتکارش (خمینی دجال) سینی بر داشتن روحیه و حفظ ظاهر، علناً ترس خود را از رفتن به میان مردم، و آتش رگبار مجاهدین برملا کرده است. از این طبل توخالی باید برسید: اولاً چطور شد شما که زمانی با آن همه قدر قدرتی و دجال‌بازی، به منظور زمینه سازی برای نابودی مجاهدین، شعار "مرگ بر منافقین" را، ذکر روزانه‌ی خود و مزدوران‌تان نمودید، اکنون از وحشت همین مجاهدین کاربان به جایی رسیده که فقط در داخل ماشین ضدگلوله چند حداره، آن هم بطور استثنائی جرات خارج

احمد خمینی خائن، نورچشمی امام جنایتکاران، در مصاحبه‌ای که در اطلاعات مورخ ۶۱/۸/۱۹ نقل گردیده است، ضمن پاسخ به بازرگان چنین گفته است: "ما می‌دانیم که یکی دیگر از اهداف تروریست‌ها به دنبال ضربه زدن... اینست که ما... یک آری بگوئیم... اگر امروز ما یک آری بگوئیم دیگر هیچ مشکلی نداریم، نه انفجاری پیش می‌آید و نه فرصت طلب‌ها... نامه به این طرف و آن طرف می‌نویسند که شما در ماشین‌های ضدگلوله می‌نشینید، و حال کسی نیست که به این آقایان بگوید... اگر خیلی شگ دارید که ماشین ضدگلوله‌به چه دردی می‌خورد، لطفاً بیائید در میان مردم... و یک مرتبه کلمه‌ی "مرگ بر منافق" را بر زبان مبارک جاری کنید و آن وقت در ماشین ضدگلوله بنشینید و ببینید چه می‌شود، اگر خبری نشد بگوئید ما با شما فرق داریم، و فقط مرگ بر منافق... را بگو و توی خیابان راه برو... معلوم است که ما اگر در ماشین ضدگلوله که هیچ، در ماشین فوق زرهی هم بنشینیم به ما می‌زنند..."

پاورقی:  
(۱) در تاریخ ۶۱/۳/۲۵ سه واحد از واحدهای عملیاتی مجاهدین خلق به اتومبیل حامل احمد خمینی خائن و محافظین و اسکورت‌هایش حمله کرده و بعد از مجروح کردن این خائن، و به هلاکت رسانیدن ۱۳ تن از پاسداران جنایتکارش و مجروح کردن ۱۰ نفر دیگر از آنها، سالم به پایگاه‌های خویش مراجعت کردند.



## پیام رادیویی دبیرکل

### حزب دمکرات کردستان ایران

دکتر عبدالرحمن قاسملو، دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران طی یک پیام رادیویی به تاریخ ۱۶ آذرماه ۶۱ نظرات خود را بپیرامون تهاجمات اخیر رژیم به کردستان و مقاومت خلق کرد بیان داشت. متن کامل این پیام به شرح زیر است:

هم میهنان گرامی!  
خلق‌های شرافتمند ایران!  
مردم رزمنده کردستان!

سلامی گرم و انقلابی تقدیم -  
بان می‌کنم و سلامت و سعادت شما  
و بیروزی خلق‌های ایران بر  
رژیم ارتجاعی خمینی را آرزو مند  
با درود به شهدای راه آزادی  
کردستان و سراسر ایران به ویژه  
شهدای اخیر کردستان، سخنانم  
را آغاز می‌کنم.

بیش از پنج ماه است که  
تهاجم وحشیانه رژیم ضد خلقی  
خمینی علیه مردم زحمتکش  
کردستان ادامه دارد. مدت سه  
ماه است که خمینی به منظور  
کسترش جنگ در کردستان قرارگاه  
جدیدی به نام قرارگاه حمزه  
بوجود آورده است. رژیم  
خون‌آشام خمینی با همه توان  
خود به جنگ مردم کردستان  
آمده است. با تانک و توب و  
هواییا علیه خلقی می‌جنگد که  
برای دفاع از شرف و آزادی خود  
قیام نموده است. در این مدت  
صدها روستا ویران و ده‌ها هزار  
انسان زحمتکش آواره‌ی کوه‌ها  
شده‌اند و صدها زن و کودک  
بی‌دفاع کشته و مجروح گردیده‌اند،  
اما نقشه‌های سیاه رژیم تحقق  
نیافته است.

اکنون که من با شما سخن  
می‌گویم، در بیشتر مناطق  
کردستان جنگ هم‌چنان ادامه  
دارد و مردم مبارز کردستان و  
پیشمرگان شکست ناپذیر  
کردستان قهرمانانه از شرافت و  
موجودیت خویش و از آزادی  
سراسر ایران دفاع می‌کنند.

مدتی است که دست‌اندرکاران  
رژیم در سراشیب سقوط خمینی  
فریاد می‌زنند که پیروزی بزرگی  
کسب کرده‌اند، به همدیگر  
تبریک می‌گویند، به امام خود  
نامه می‌نویسند و امام ریاکار نیز به  
آنها جواب می‌دهد و آنان را  
بیش از گذشته برای کشتار مردم  
کردستان تحریک می‌کند. بازار  
دروغ و ریا، بازار نیرنگ و فریب  
به گرمی رواج دارد. فرماندهان  
سیاه خمینی برای تقویت  
روحیه ضعیف مزدوران مسلح خود

دروغ پشت دروغ تحویل خلق -  
های ایران می‌دهند. دروغ‌هایی  
چنان بزرگ که ممکن است کسانی  
را که با اوضاع کردستان آشنا  
نیستند دچار سردرگمی و تشویش  
فکری نماید. به همین جهت  
لازم می‌دانم اوضاع واقعی  
نظامی کردستان را پس از ۵ ماه  
تهاجم رژیم خمینی، به آگاهی  
مردم کردستان، به ویژه خلق -  
های ایران که امکان اطلاع  
مستقیم از اوضاع کردستان را  
ندارند برسانم. تنها دست‌آورد  
رژیم خمینی پس از ۵ ماه جنگ،  
بدست آوردن امکان عبور و مرور  
از جاده‌ی پیرانشهر - سردشت،  
آن هم تنها در روز می‌باشد. به  
هنگام شب حتی یک پاسدار و  
ارتشی جرأت عبور از این جاده  
را ندارد، و در چند نقطه کنترل  
این مسیر در دست پیشمرگان  
است. این تمامی پیروزی رژیم  
است که پس از ۵ ماه توانسته‌است  
راه عبور خود را در روز در  
مسافت ۷۰ کیلومتر دیگر از این  
جاده تامین نماید، که تاکنون به  
طور کامل در دست نیروی  
پیشمرگ بوده است. جزاین،  
هیچ یک از هدف‌های تهاجم  
گسترده نیروهای خمینی تحقق  
نیافته است.

بنابراین چه دلیلی دارد که  
خمینی و دارودسته‌اش این کار را  
یک پیروزی بزرگ قلمداد  
می‌کنند؟ رژیم خمینی برای  
توجیه شکست‌های خود و سرپوش  
گذاشتن بر مشکلات و نابسامانی -  
های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی  
و فرهنگی بیش از هر زمان دیگر  
به پیروزی نیازمند است. این  
رژیم که سیاه‌ترین رژیم تاریخ  
است و میهن ما را به زندانی  
برای همه آزادی‌خواهان و  
انسان‌های شرافتمند ایران تبدیل  
کرده است، در عرصه‌ی سیاسی  
قادر به کسب کوچک‌ترین  
موفقیتی نیست، بلکه برعکس در  
داخل مورد تنفر و انزجار  
خلق‌های ایران است و در خارج  
از مرزهای ایران نیز حتی یک  
دوست واقعی ندارد و خمینی و  
رژیمش در سراسر جهان به

عنوان رژیم ارتجاعی و خون -  
آشام و خودکامه شناخته شده‌اند  
در عرصه‌ی اقتصادی، خمینی و  
اعوان و انصار او ایران را به  
ویرانه‌تبدیل ساخته و آن را  
دچار چنان فحطی و بی‌سروسامانی  
اقتصادی نموده‌اند که در تاریخ  
کشور ما بی‌سابقه است. فقر و  
بی‌کاری، بی‌خانمانی و آوارگی  
بر میهن ما سایه افکنده است.

اوضاع اقتصادی روز به روز  
آشفته‌تر می‌شود. بنابراین در  
عرصه‌ی اقتصادی انتظار موفقیت  
از رژیم خمینی انتظار غیب و  
بیهوده‌ای است.

در عرصه‌ی اجتماعی، هزاران  
مشکل غیرقابل حل زحمتکشان  
شهر و روستا، کربانگیر این  
رژیم است. نبودن مدرسه و پیشک  
و دارو، از بین رفتن خدمات  
اجتماعی، و حتی نبودن آب و  
نان، زندگی زحمتکشان سراسر  
ایران را تهدید می‌کند و رژیم  
خمینی نه تنها توانائی حل این  
همه مشکلات را ندارد، بلکه  
هیچ برنامه‌ای نیز برای این  
منظور ندارد و نمی‌تواند داشته  
باشد.

در عرصه فرهنگی نیز نباید  
به بی‌فرهنگی و نادانی دست -  
اندرکاران رژیم اشاره کنیم، بلکه  
باید بگوئیم که اینان دانش و  
مراکز علمی را از بین برده و  
فرهنگ ما را سال‌ها به عقب  
انداخته‌اند.

به همین جهت تنها عرصه‌ای  
که رژیم تصور می‌کند به پیروزی  
دست خواهد یافت میدان جنگ  
است. چون در جنگ با عراق،  
پس از به کشتن دادن ده‌ها هزار  
تن از جوانان میهن موفقیتی  
بدست نیاورده است، تصور  
می‌کند که در کردستان پیروز  
خواهد شد. اینست که دست‌آورد -  
های خود را بزرگ جلوه  
می‌دهد و به‌قول مشهور از گاهی  
کوهی می‌سازد! حال ببینیم این

به اصطلاح پیروزی، یعنی تصرف  
جاده‌ی پیرانشهر - سردشت که  
خمینی و دارودسته‌اش این همه‌به  
آن می‌بالند به چه قیمتی بدست  
آمده‌است؟ بر اساس آمار دقیق  
که هنوز تکمیل نشده و تنها  
مربوط به سه‌ماهه‌ی اخیر است:  
۶۱۹۷ پاسدار و بسیجی به  
هلاکت رسیده و ۸۲۷۲ نفر نیز  
مجروح شده‌اند، ۲۶۷ مزدور  
خمینی به اسارت پیشمرگان

درآمده‌اند، ۴۸۰ دستگاه خودرو  
دشمن نابود گردیده و ۴۸۰ خودرو  
نیز سالم بدست پیشمرگان  
افتاده است. هم‌چنین ۱۷  
فروند هلی‌کوپتر مورد اصابت  
قرار گرفته که بیشتر آنها سقوط  
کرده‌اند. در این مدت ۳۹ پایگاه  
نظامی دشمن تصرف شده‌است،  
۱۱۳۰۰۰ نفر فتنگ، ۶۸۱ قیصه  
فتنگ، ۱۴ قیصه سلاح سنگین،  
۱۰ قیصه آرپی‌جی، ۱۹ دستگاه  
بی‌سیم و مقادیر زیادی دیگر  
وسایل نظامی به غنیمت  
پیشمرگان درآمده‌است.

در برابر بیش از ۶۰۰۰  
کشته‌ی دشمن، ۲۶۸ تن از  
پیشمرگان قهرمان کردستان به  
شهادت رسیده‌اند. درست است  
که بسیاری از پیشمرگان ارجمند و  
نمونه‌ی ما از دست رفته‌اند، اما  
واقعیت آنست که در برابر هر  
پیشمرگ شهید، ۲۳ مزدور رژیم  
به هلاکت رسیده‌اند. رژیم که  
در جنگ با پیشمرگان، زبون و  
نا توان بود، زحمتکشان بی‌دفاع  
روستاها را در کردستان را مورد  
تهاجم قرار می‌داد و بدین‌جهت  
صدها تن زن و کودک و بیروخوان  
بی‌دفاع مورد اصابت گلوله‌ی  
دشمن قرار گرفته و شهید شدند.

برای مردم کردستان ایران  
کاملاً آشکار گردید که هدف رژیم  
خمینی نابودی خلق کرد است،  
به همین جهت نیز نیروهای  
خمینی تنها با پیشمرگان یا  
اعضای حزب دمکرات کردستان  
ایران نمی‌جنگند، بلکه به جنگ  
با همه‌ی مردم کردستان برخاسته‌اند  
دست‌اندرکاران رژیم خمینی  
بارها اعلام کرده‌اند که مردم  
کردستان از نیروهای جمهوری  
اسلامی استقبال نموده‌اند، این  
یکی از دروغ‌های بزرگ رژیم است.  
در اطراف یا در محور جاده‌ی  
پیرانشهر - سردشت هنگامی که  
مزدوران مسلح خمینی توانستند  
به روستائی وارد شوند، حتی  
یک نفر نیز در آن روستا نبوده  
تا از آنها استقبال کند.

نیروهای خمینی بیش از اشغال  
هر روستا، چنان آن را به  
وسیله‌ی توب‌های دوزن  
می‌کوبیدند که نه تنها موجود  
زنده‌ای در آن باقی نمی‌ماند،  
بلکه خانه‌های آن نیز ویران  
می‌شد.

رژیم خمینی در سراسر  
کردستان مورد تنفر و انزجار  
نوده‌های مردم است و این حقیقت  
با دروغ و تحریف تغییر نخواهد  
کرد. واقعیت آن است که مناطق  
اشغال شده‌ی کردستان در زیر  
پای رژیم خمینی می‌لرزند، و  
تنها سرنوشت مزدوران مسلح  
خمینی، یا ترک کردستان یا  
مرگ و نابودی است. دروغ دیگر  
دست‌اندرکاران رژیم آن است که

گویا در این مدت بسیاری از  
پیشمرگان و اعضای حزب و حتی  
مسئولین حزبی، سنگر مقدس  
مبارزه را ترک گفته و خود را به  
رژیم تسلیم نموده‌اند. ابتدا به  
کوری چشم خمینی و دارودسته‌اش  
همینقدر می‌گویم که سنگر  
پیشمرگان شهید حالی نمانده  
است. در مدت سه‌ماه گذشته  
صدها جوان از خود گذشته سلاح  
برگرفته و در سلک پیشمرگان  
درآمده‌اند. حتی اگر برخی از  
جوانان که قبلاً پیشمرگ بودند و  
برابر کدورت یا به منظور تامین  
معیشت، سلاح خود را بر زمین  
کداسه بودند، در شرایط  
حساس کنونی وظیفه‌ی ملی خود  
دانستند که به صفوف پیشمرگان  
بازگردند و نگذارند جای  
شهدای عزیزمان خالی بماند.  
باکمال افتخار اعلام می‌کنم که  
نه تنها جای شهیدانمان پر شده،  
بلکه جندین برابر تعداد شهدا  
بر شماره‌ی پیشمرگان افزوده شده  
است. باهم با افتخار اعلام  
می‌کنم که برخلاف تبلیغات  
دروغین دشمن، حتی یک نفر از  
مسئولین حزبی نیز بدشمن روی  
نیاورده است. بلکه در این  
مدت ۸۵ نفر از کسانی که فریب  
خورده بودند، و هم‌چنین ده‌ها  
نفر از پرسنل ارتشی به‌آغوش  
خلق بازگشته و به گرمی مورد  
استقبال پیشمرگان و مردم فرار  
گرفته‌اند.

رادیوی دروغ‌پرداز جمهوری  
اسلامی ادعا کرد که گویا محل  
رادیو صدای کردستان ایران را  
صرف کرده و فرستنده‌ی رادیویی  
را نیز بدست آورده‌است. هم‌چنین  
ادعا نمود که رهبران حزب  
دمکرات کردستان ایران به خارج  
از کشور گریخته‌اند. سئوندگان  
عزیز! آیا این که من مانند  
سابق از طریق صدای کردستان  
ایران با شما سخن می‌گویم،  
بهترین دلیل رسوائی خمینی و  
دارودسته‌اش نیست؟ حال این  
سوال پیش می‌آید که آیا اغلب  
تبلیغات رژیم درباره‌ی پیروزی -  
هایش در کردستان، به‌صرف  
خیالی رادیو کردستان شباهت  
ندارد؟

دست‌اندرکاران رژیم از  
فرمانده‌ی قرارگاه حمزه گرفته تا  
خود خمینی، به همدیگر تبریک  
گفتند و چنین وانمود کردند که  
کردستان به قول آن‌ها پاکسازی  
شده است و طوری وانمود کردند  
که پیشمرگان در کردستان با  
شکست خورده‌و یا متواری  
شده‌اند. اما به ناگاه پیشمرگان  
به داخل شهر بوکان رفته و  
کنترل آن را بدست گرفتند و  
پاسداران مستقر در شهر یا کشته  
شدند و یا فرار کردند. خبر  
بقیه در صفحه‌ی ۲۳



## باز هم اعدام اسرای جنگی توسط رژیم خمینی

در رابطه با چگونگی رفتار رژیم خمینی با اسرای جنگی، در همین اواخر عکس‌های متعدد و مستندی که نشان می‌داد اسرای عراقی با دست‌های بسته، به دست پاسداران رژیم اعدام شده‌اند، توسط مجاهدین خلق در سراسر جهان ارائه گردید که در بسیاری از مطبوعات و حتی تلویزیون‌های جهان و سیما انعکاس یافت. و بدین ترتیب مشخص شد که، اسرای جنگی نیز از وحشی‌گری‌های این رژیم بی‌بصیرت نبوده‌اند، و به طور مشخص در مواردی که اسرای عراقی حاضر شده‌اند به تعدیس و سجد و محیزکوئی خمینی، این امام ردالت بیستگان سیر دارند، و یا در مقابل عکس او به کرنش بکنند، به رگبار بسته شده و اعدام گردیده‌اند. ارائه‌ی عکس‌های فوق‌الذکر برای تکمیل تصویر چهره‌ی خمینی و افشاء هرچه بیشتر ماهیت ضد بشری‌اش در برابر افکار عمومی داخلی و بین‌المللی ضروری بود، زیرا نشان می‌داد، خمینی که با به حال دهها هزار نفر از مجاهدین و مبارزین را اعدام و زندانی کرده‌است و از هیچ گونه جنایت و خیانتی، از جمله کشیدن خون محکومین به اعدام و تجاوز به دختران و اعدام کودکان خردسال و زنان باردار و

مادران سالمند کوناھی نکرده است، چگونه حتی اسرای عراقی را نیز با نقض آشکار بدیهی‌ترین اصول انسانی و قراردادهای و عهدنامه‌های بین‌المللی، و منجمله کنوانسیون ژنو، به طور دست‌بسته نیرساران نموده است. واقعیت اینست که این گونه جنایات نه تنها وجود دارد بلکه روز به روز ابعاد جدیدتری نیز می‌یابد. خصوصا با توجه به این که رژیم خمینی علی‌رغم کلمه‌ی نلاس‌های بین‌المللی به هیچ وجه حاضر نیست از جنک با عراق دست بردارد، چرا که بقاء خود را منجمله در ادامه‌ی جنک می‌بیند.

دیلا، نمونه‌ی دیگری از نحوه‌ی رفتار مأمورین خمینی با اسرای عراقی را که در یادگان شب زانداربری بجنورد روی داده است، ملاحظه می‌کنید: در تاریخ ۶۱/۷/۲۴ رژیم خمینی یکی دیگر از اسرای عراقی را نیرساران نمود.

در این رابطه دفتر مجاهدین خلق در پاریس در تاریخ ۶۱/۱۹/آدر/۶۱ اطلاعیه‌ای صادر کرد که متن آن بدین قرار است:

"بر اساس گزارش کاملا موثق پرسنل نظامی مجاهد خلق از ایران - ساعت ۳ و ۸ دقیقه روز

۶۱/۷/۲۴ در بازداشتگاه اسرای عراقی در شهر بجنورد (شمال شرق ایران) یک سرباز اسیر عراقی به نام "سامر محمدی سعید" به دنبال یک مشاجره‌ی لفظی کوتاه با یک فرد پاسدار فورا اعدام گردید. پس از این حادثه کلیدی اسرای بازداشتگاه دست به شورش می‌زنند. که پاسداران با ضرب و شتم و نقل و انتقال گروهی از آنان تشنج را کنترل نموده‌اند.

قبلا نیز در تاریخ ۶۱/۷/۱۲ کشتار دسته‌جمعی اسرای دست‌بسته عراقی در جبهه‌ی بستان با انتشار عکس‌های مستند آن توسط دفتر مجاهدین خلق در پاریس افشاء گردیده است. این جنایات علی‌رغم تمام تبلیغات کاذب رژیم خمینی، مبین رفتار ضد بشری و حتی با اسرای بلادفاع جنگی است.

عکس‌هایی که ملاحظه می‌کنید صحنه‌هایی از اعدام دسته‌جمعی اسرای جنگی توسط رژیم جنایتکار خمینی است که برای اولین بار توسط سازمان مجاهدین خلق ایران در همراه جاری در سراسر جهان افشاء گردید.





## نمایشات باصطلاح

# ”ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی“ خمینی دجال باز هم به رسوایی کشید!

لیست‌ها را می‌گفتند، وحی بکار بردن کلمه‌ی امپریالیسم را دلیلی بر النفاطی بودن مجاهدین می‌دانستند، یک شبه صد امپریالیست شدند. و دیدیم که مستعربان اقدام به اصطلاح ضد امپریالیستی آن‌ها یعنی جریان گروگان‌گیری چگونه پس از آن که به عنوان حماقی جهت سرکوب انقلابیون و آزادی-خواهان مورد استفاده قرار گرفت و وسیله‌ای برای از میدان بدر کردن رقبای داخلی حاکمیت شد، با چه روش خیانت‌بار و مفضحی با بیان بافت و میلیاردها دلار از دارائی خلق با چاشنی شعارهای غلیظ ضد امپریالیستی به حب امپریالیست‌ها ریخته شد!! هم‌چنین بی‌تردید هم-آوایی و هم‌سویی و همکاری خمینی جلاد با بکین تروریست در پس برده‌ی شعارهای ضد صهیونیستی و داعیه‌ی دفاع از آزادی فلسطین و قدس، از یک طرف یکی از بارزترین مصادیق عوام‌فریبی و شیادی خمینی می‌باشد و از طرف دیگر رسوایی و بی‌آروبی هرچه بیشتری را برایش بوحود می‌آورد.

برای انقلابیونی که با دارودسته‌های اطراف خمینی، قبل از حاکمیت از نزدیک آشنا بوده و ضدیت آن‌ها را با انقلابیون فلسطین تحت عنوان اسلامی!! نبودن سازمان‌های رزمنده‌ی فلسطینی می‌دانستند، روشن بود که خمینی هرگز نمی‌تواند دوست مردم فلسطین باشد. کما این که ما (مجاهدین خلق) از روزهای اول انقلاب مدام تاکید می‌کردیم که شعر و شعار ضد صهیونیستی کافی است، از تعارف کم کنید و بر مبلغ بیفزایید. از طرف دیگر به دلیل عشق و علاقه‌ی عمیق خلق ایران به انقلاب فلسطین، خمینی از همان روز اول، روش معمول اخوندی یعنی گندم‌نمائی و جوفروشی را در رابطه با انقلاب فلسطین نیز در پیش گرفت و در حالی که شعارهای دهان‌پرکنی مثل اعلام روز جهانی قدس می‌داد عملاً ضربه زدن به انقلاب فلسطین را، از طریق تخطئه‌ی سیاسی سازمان آزادی‌بخش و رهبری آن، و

اگر می‌شد با ادعا و شعار بوحالی، برای همسره بوده‌های مردم را فریب داد، بدون سگ هیچ یک از حکام دیکتاتور و ستمگر و منجمله وابستگان به استعمار و امپریالیسم سرنگون نمی‌شدند و هم‌چنان بر مسند قدرت باقی می‌ماندند. ملاً ساه حاشی قادر می‌شد با ادعای رهبری داهانه مملکت به سوی شدن بزرگ و ”سیاست مستقل ملی“ و ”ناسیونالیسم مثبت“! باج و تح خود را از حوشش و قیام خلق مصون دارد و به حکومت ننگین خود ادامه دهد و از دروازه‌های ”تمدن بزرگ“ نبر بگذرد!!

ولی از آنجا که جامعه بر وفق مراد این دیکتاتور با آن عوام‌فریب نمی‌گردد، دیر بازود (و غالباً خیلی زود) ماهیت دعاوی رنگارنگ حکومت‌های ضد مردمی در برخورد با واقعیات افشاء شده و صورنگهای عوام-فریب از چهره‌ی واقعی‌شان دریده می‌شود، و بدین سان بوده‌ها موفق به شناسائی دوسار، و دشمنان خویش می‌گردند. حاکمیت صدبشری خمینی بی‌تردید، بارزترین مصادیق فاعده‌ی فوق است. چرا که عوام‌فریبی (و گندم‌نمائی و جوفروشی) اساساً یکی از پایه‌های نداوم حاکمیت اوست و این ویژگی نیز اساساً از ماهیت و سابقه‌ی تاریخی قشری که استخوان‌بندی اصلی رژیمش را تشکیل می‌دهد (شبه‌کمی‌آخوندی) نشأت می‌گیرد.

بعد از این که خمینی با وعده‌های گوناگون بر موج خون خلق و انقلابیون سوار شد و دستاوردهای انقلاب را دزدید، برای تحقق خواسته‌های انحصارطلبانه و حرکت به سمت دیکتاتوری و سرکوب مطلق، هر روز ماری جدید از جعبه‌ی عوام-فریبی خود بیرون می‌آورد. اما در میان مجموعه‌ی شیادبازی‌های خمینی، ضد امپریالیست و ضد صهیونیست‌نمائی جای ویژه‌ای به خود اختصاص داد و در این نمایش عوام‌فریبانه، به ناگاه کسانی مانند رفسنجانی و عسگر-اولادی حاشی که تا دیروز در زندان‌ها، رسماً مجیز امپریا-

## اطلاعیه مطبوعاتی افسر فنی نیروی هوایی ایران

از صفحه‌ی اول

### رضا اسدی افسر نیروی هوایی اظهار داشت:

به منظور ادامه گزارش آخرین تحولات و اوضاع نیروی هوایی، ارتش و جنگ به برادر مجاهد مسعود رجوی فرمانده عالی سیاسی - نظامی مجاهدین خلق ایران، شغل خود را ترک نموده و به خارج از کشور آمده‌ام.

رضا اسدی افسر نیروی هوایی ایران (رئیس کنترل و نگهداری پایگاه ترابری نیروی هوایی)، پس از ترک شغل و خروج از کشور طی یک اطلاعیه‌ی مطبوعاتی علت اقدام خود را توضیح داد. متن این اطلاعیه به شرح زیر است:

اینجانب رضا اسدی افسر فنی نیروی هوایی ارتش ایران و رئیس کنترل نگهداری پایگاه ترابری نیروی هوایی در تهران که افسر منتخب بیش از ۲۰۰۰ تن افسران، همافران و درجه داران پایگاه ترابری نیروی هوایی در تهران در جریان انتخابات شورای این پایگاه بوده‌ام، به منظور ارائه‌ی گزارش آخرین تحولات و اوضاع نیروی هوایی، ارتش و جنگ به برادر مجاهد مسعود رجوی فرمانده عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران، شغل خود را ترک و به خارج از کشور آمده‌ام.

اینجانب با توجه به ۲۱ سال سابقه‌ی خدمت در ارتش ایران و با توجه به اینکه تا آخرین لحظات ترک تهران در پست مسئولیت ”کنترل نگهداری“ پایگاه هوایی، با پرسنل و اوضاع ارتش در تماس مستقیم بوده‌ام، اعلام می‌کنم که اکثریت قریب به اتفاق پرسنل ارتش ایران به خاطر حاکمیت وحشتناک کشتار و

شدت متفرند و هم‌چنین اعلام می‌کنم که پرسنل ملی و مردمی ارتش ایران پس از تجربه‌ی شاه و خمینی برای کسب استقلال ملی و حفظ تمامیت ارضی و سرافرازی پرچم سه رنگ ایران و نامین آینده‌ی روشن و مطمئن برای تمامی اقشار مردم و منجمله پرسنل ارتش، تنها می‌تواند به سازمان مجاهدین خلق ایران (که درایت و عزم سیاسی و احساس مسئولیت ملی و مردمی

خود را در عمل به اثبات رسانده) اعتماد و اتکا نمایند. اینجانب از کشور سوئیس نقضای پناهندگی سیاسی نموده و برای پاسخ‌گوئی به سوالات خبرنگاران و نمایندگان وسائل ارتباط جمعی، آنان را به یک کنفرانس مطبوعاتی که به همین منظور در ساعت ۱۱ روز ۲۰ آذر در کتابخانه‌ی مطبوعات (داخل سالن شماره ۲) سازمان

پرسنل ملی و مردمی ارتش ایران پس از تجربه‌ی شاه و خمینی برای کسب استقلال ملی و حفظ تمامیت ارضی و سرافرازی پرچم سه رنگ ایران و نامین آینده‌ی روشن و مطمئن برای تمامی اقشار مردم و منجمله پرسنل ارتش تنهایی تواننده سازمان مجاهدین خلق ایران (که درایت و عزم سیاسی و احساس مسئولیت ملی و مردمی خود را در عمل به اثبات رسانده) اعتماد و اتکا نمایند.

ملل متحد کاخ سازمان ملل (1211 GENEVE 10) برگزار می‌شود دعوت می‌کنم. هم‌چنین به منظور پاسخ‌گوئی به سوالات خبرگزاری‌ها درباره‌ی این اطلاعیه از ساعت ۱۱ تا ۱۹ روز ۲۰ آذر از طریق تلفن (۰۲۱) ۲۵۲۷۹۳ شهر لوزان در سوئیس آماده‌ی پاسخ‌گوئی می‌باشم. ستوان یکم رضا اسدی رئیس کنترل نگهداری پایگاه هوایی (ترابری تهران) ۲۰/ آذر ماه / ۱۳۶۱

به اصطلاح برگ نازهای رو کرد و خواستار عبور نیروهایش از خاک عراق (و حتی بغداد) برای رسیدن به جبهه‌ی جنگ برعلیه اسرائیل شد اما با پذیرش مشروط آن از طرف عراق، بحران سیاسی رژیم خمینی به اوج خود رسید. و حتی فشارهای فوق باعث تشدید تضادها در داخل رژیم بوسیده‌ی خمینی شد. به طوری که عده‌ای از دست‌اندر-کاران رژیم تلویحاً درباره‌ی تقدم شرکت در جنگ لبنان بر جنگ با عراق صحبت کردند. اینجا بود که امام جنایت و فریب، طبق معمول وارد صحنه شد و با اعمال ولایت سفیانی، ماهیت رژیمش را بی‌پرده به نمایش گذاشت و برای روشن کردن تکلیف اطرافیان جانی و احقاق در رابطه با جنگ لبنان گفت: ”ایران همان‌گونه که اعلام بقیه در صفحه‌ی ۲۰

بحران سیاسی‌ای که خمینی با آن روبرو بود آنگاه عمیق‌تر شد که عراق اعلام کرد که به طور یکجانبه نیروهایش را تا مرزهای بین‌المللی ایران و عراق عقب کشیده است و چنانچه ایران با برقراری تنش بس موافقت کند، نیروهایش را صرف‌مقابل با اسرائیل و تقویت جبهه‌ی شرقی خواهد کرد. رژیم خمینی که آن‌همه شعار ضد اسرائیلی داده بود، ناگهان احساس کرد در مقابل توده‌ها و افکار عمومی بین‌المللی با زهم در معرض رسوایی بیشتر می‌باشد، کما این که اندک لایه‌ی پسرمانده‌ی اجتماعی هم که هنوز او را حمایت می‌کردند به همان اندازه که شعارهای او را باور کرده بودند، عملاً او را برای یک اقدام عملی در این زمینه زیر فشار گذاشتند. اینجا بود که رژیم خمینی

تقویت جناح‌های مرتجع جنوب لبنان آغاز کرد. ولی با آغاز جنگ ایران و عراق و اصرار جنگ افروزان و توسعه‌طلبانه‌ی خمینی جلاد بر ادامه‌ی آن، خیانت خمینی به انقلاب فلسطین وارد مرحله‌ی نوینی شد، چرا که پی‌آمد این جنگ، ایجاد تفرقه در صفوف کشورهای عربی، تضعیف آن‌ها و ایجاد بهترین زمینه برای تهاجم اسرائیل به لبنان، جهت به مسلخ بردن انقلاب و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. به این ترتیب وقتی تهاجم وحشیانه‌ی اسرائیل به لبنان آغاز شد، خمینی که تا خرخره در باتلاق جنگ عراق فرو رفته بود، با یک بحران سیاسی روبرو شد؛ روز وحشتناک‌ترین آزمایش برای دعاوی ضد صهیونیستی خمینی و قدس‌گرایی‌اش فرارسیده بود.



اینک قریب به ۲/۵ سال از تعطیل سراسری دانشگاه‌های کشور می‌گذرد. اقدام ضد انقلابی‌ای که محصول یکی از ردیلانه‌ترین نوطه‌های رژیم صدیسی خمینی، علیه انقلاب و مردم ایران بوده است. مرتجعین از آنجائی که از یک طرف اساساً و ماهیبا فرهنگ و علم در نعارض حدی می‌باشد و از طرف دیگر دانشگاه و دانشجو را سنگری مقاوم در مقابل برنامه‌ها و مقاصد سوم و بلند خود در جهت از بین بردن تمامی آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مردم و سرکوب تمام عمارت‌های انقلابی می‌بینند. در اردیبهست و خردادماه ۵۹ پس از مقدمه‌چینی‌های لازم، اس نوطه‌های ردیلانه‌ای خود را تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" جامدی عمل‌یوسانندند. و در این راه البته که از هیچ فرومایگی و دنائتی فروگذار نکردند و مثل سایر موارد، خدمتی که در این زمینه نیز شاه در عرض ۲۷ سال سلطنت نتکینش نوانست به امیراللیست‌ها انجام دهد، خمینی و دار و دست‌هاش انجام دادند.

### تناقض رژیم

### دربازگشائی دانشگاهها

از اولین هفته‌ها و ماه‌های پس از بسته شدن دانشگاه‌ها مقامات مختلف رژیم، ده‌ها و شاید صدها بار وعده‌ی بازگشائی دانشگاه‌ها، ادامه‌ی تحصیل دانشجویانی که تحصیلاتشان نیمه‌تمام مانده و برگزاری امتحان ورود به دانشگاه برای دیپلمه‌ها را داده‌اند. ولی وعده‌های فوق‌الذکر هر بار توحالی‌تر از روز قبل از آب درآمدند. چرا که اساساً رژیم برای به اصطلاح بازگشائی دانشگاه‌ها، دچار یک تناقض و تضاد پیچیده و جده‌سا لاینحل می‌باشد و همین مساله هم باعث استمرار تعطیلی دانشگاه‌ها تا به امروز شده است.

ضرورت‌هایی که مرتجعین را به دایر کردن مجدد دانشگاه‌ها وادار می‌کند، آنست که تعطیلی دانشگاه‌ها چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی در بی‌آبرو و بی‌اعتبار کردن رژیم نقش موثری داشته است و رژیم با بازگشائی دانشگاه‌ها می‌خواهد آب رفته را به جوی برگرداند، از طرف دیگر خیل عظیم دیپلمه‌های بی‌کار و دانشجویان بی‌کار شده را هم، اگر نکوئیم، تهدیدی بالفعل، حداقل تهدیدی بالقوه برای خود به حساب می‌آورد، مهم‌تر از همه اینها علی‌رغم صدیسی که اساساً مرتجعین با علم و آگاهی

دارند، ولی به‌رحال به دلیل برخی نیازهای جاری و روزمره‌ی خود و منجمله برای اداره‌ی برخی وزارت‌خانه‌ها و مدارس، و ارائه‌ی برخی خدمات پزشکی حداقل برای نیروهای وابسته به خودشان که از عهده‌ی

نکاپ افتاده است تا با تمهیدات ارتجاعی خود اگر بتواند برخی از دانشگاه‌ها را به نحوی باز کند و یا به تریبی برای آن‌ها کنکور بگذارد که از ورود عناصر " غیر خودی" کاملاً مطمئن باشد.

مبارزه‌ی مسلحانه نکردند اما طوری هستند که می‌خواهند محیط دانشگاه را خراب بکنند و نگذارند که سایرین درس بخوانند، محدودیت‌ها را خودشان بر خودشان روا می‌دارند و ما جلوی آن‌ها را

## بن بست رژیم خمینی در بازگشائی دانشگاهها و توسل به سخیف‌ترین شیوه‌های نظامی

### وفاداری به حکومت،

### شرط اصلی

### پذیرش دانشجو

در این رابطه بی‌مناسبت نیست به سخنان رفسنجانی حاش و به اصطلاح مغز متفکر!! رژیم در دیدار با مسئولین پذیرش دانشجویان در تاریخ ۱۰/۱۰ آذرماه مروری داشته باشیم وی چنین می‌گوید: "سیاست آموزشی کشور بر پایه‌ی تعلیم کسانی قرار دارد که بتوانند به همراه این نظام برای مردم مفید باشند و... متناسب با آرمان‌های این انقلاب باشند... بنابراین در آینده ما در آزمایشاتمان، آزمایش ایدئولوژی هم داریم و آدم‌های صالحی را انتخاب می‌کنیم و خرجشان می‌کنیم مطمئناً به درد مردم (بخوانید مرتجعین) خواهند خورد." به این ترتیب رفسنجانی نمی‌خواهد که حتی یک نفر خارج از کادر رژیم و هوادارانش به دانشگاه راه‌یابد. او در جای دیگر می‌گوید: "گروه‌های محارب بر روی مردم اسلحه کشیدند، بچه‌های مردم را کشتند و جو این کشور را وادار به خشونت کردند و عملاً نشان دادند که اصلاح ناپذیرند. این مسائل برای همه و برای خانواده‌های آن‌ها روشن است و فقط دادستانی می‌تواند صلاحیت آن‌ها را تایید کند که صلاحیت دارند درس بخوانند یا نه؟" زهی وقاحت و بی‌شرمی! گویا در دادستانی ضد انقلاب چیزی بجز اعدام و کشتار و شکنجه و... برای ده‌ها هزار دانشجوی مجاهد و مبارز میهن‌مان هم تا به حال خبری بوده است! آری، حرص و طمع رژیم خمینی جنایتکار در انحصارطلبی تا آن اندازه زیاد است که هیچ جائی هم برای نوکران حلقه به گوش و چاپلوسان و مدیحه‌سرایان خویش باز نمی‌گذارد و با اشاره به حزب مردم فروش توده و خائنین موسوم به اکثریت و نیز امت فروشان "پیمانی" و امثالهم می‌گوید: "گروه‌هایی که با ما

می‌گیریم و تا مطمئن نشویم که فساد نمی‌کنند، نمی‌توانیم بپذیریم و این مطلب را به خانواده‌های آن‌ها و به تمامی مردم اعلام می‌کنیم و سیاست آقایان (مسئولان پذیرش دانشجو) نیز بایستی برای این منوال باشد راستی ترس و وحشت ناحده اداره سرایای رژیم رویه‌زوال اوباسان را فراگرفته است که علی‌رغم این که در عرض ۱/۵ سال گذشته ده‌ها هزار دانشجوی مجاهد یا به شهادت رسیده‌اند و با در اسارت سر می‌برند و بازندگی مخفی دارند و علی‌رغم این که در اثر این به اصطلاح انقلاب فرهنگی هزاران تن برای ادامه‌ی تحصیل به خارج سفر کرده‌اند، و علی‌رغم همه‌ی این تهدیدات و تمهیدات رفسنجانی خائن، دست از سر سایر دانشجویان هم بر نمی‌دارد و به آن‌ها ویدران و مادران‌شان هم هشدار می‌دهد و خط و نشان می‌کشد که "یا راهنمائی‌هایی که از خدمت امام گرفتیم با تعهد و اطلاع به خانواده‌ها و با این علم بچه‌های شما را بپذیرفتیم، تا این که اگر فردا در دانشگاه یک حرکت نامناسبی! دیدیم، خانواده بدانند که فرد مظلوم نیست و خود این فرد بر خودش ظلم کرده است..." البته چند روز قبل از آن هم به اصطلاح وزیر آموزش عالی گفته بود که: "برای کسانی که در کنکور قبول شوند، پرونده‌های اطلاعاتی تشکیل می‌دهیم و تحقیقات محلی نیز می‌کنیم..." راستی که سردمداران رژیم خمینی روی تمام مرتجعین و دیکتاتورهای تاریخ را سفید کرده‌اند، و خمینی دجال با اعمال به غایت ارتجاعی و ضد بشری‌اش، از بسیاری از دیکتاتورها و حکومت‌های اختناق و ترور که تا بحال به عنوان شاخص و معیار دیکتاتوری به کار می‌رفته‌اند، اعاده‌ی حیثیت کرده و خود به عنوان بالاترین و شاخص‌ترین معیار ارتجاع و دیکتاتوری درآمده است. در تاریخ قرون وسطی از سلطه‌ی کلیسا بر علم و سلب حق

تحصیل دانش را از مردم زیاد شنیده‌ایم، هم چنین می‌گویند در ایران قبل از اسلام و منجمله در زمان ساسانیان، آموختن و باسواد شدن در انحصار درباریان و مغان وابسته به دربار بود و کس دیگری را حق باسواد شدن نبود. ولی امروز در عصر کبیر آگاهی، به رای العین می‌بینیم که مرتجعین می‌خواهند دانشگاه را در انحصار خود درآورند و البته در اینجا به خلاف زمان ساسانیان، درباریان و آخوندها برهم منطبقند.

### ورود مستقیم

### نیروهای سرکوبگر رژیم

### به دانشگاهها

البته رژیم به این‌ها هم اکتفا نمی‌کند و برای کنترل هرچه بیشتر اوضاع و احوال دانشگاه‌ها دست به اقدام به غایت ضد انقلابی دیگری می‌زند، و آن هم وارد کردن رسمی قوای سرکوبگر خود به دانشگاه تحت عنوان دانشجواست. معاون وزیر به اصطلاح فرهنگ و آموزش عالی رژیم در تاریخ ۳۰/۳/۵۹ بیان چنین می‌گوید: "داوطلبان همانند شرکت کنندگان در کنکور پزشکی می‌توانند از سهمیه‌های آزاد منطقه‌ای و نهادها طبق شرایط استفاده کنند، که ۵ درصد از سهمیه‌ی نهادها متعلق به خانواده‌ی شهیدان، ۳ درصد متعلق به جانبازان انقلاب و ۲۳ درصد به دیگر نهادها تعلق دارد." نیازی به توضیح ندارد که مقصود از سایر نهادها چیزی جز سپاه و بسیج و سایر ارگان‌های سرکوب نیست. هم چنین مقصود از جانبازان انقلاب و خانواده‌ی شهیدان نه همه‌ی آن‌ها، بلکه معدودی از آن‌ها می‌باشند که سرسپردگی کامل ارتجاع هستند و هم‌اکنون هم مستقیم و غیر مستقیم در نهادهای سرکوبگر و با جاسوسی رژیم به کار اشتغال دارند. چرا که اکثر معلولین و خانواده‌ی کشته‌شدگان جنگ که در جریان سیاست‌های ارتجاعی و جنگ‌افروزانگی رژیم یا معلول شده‌اند و یا فرزندان و عزیزان خود را از دست داده‌اند مثل سایر اقشار و آحاد مردم ایران به خمینی و دارودسته‌اش کینه می‌ورزند. به این ترتیب پس از این همه صافی و فیلتر و این همه محدودیت و تفتیش عقاید، بعد از این همه کشتار و اعدام و... بازهم رژیم از ترس نفوذ انقلابیون به درون دانشگاه بالای سر هر دو نفر دانشجو یک نفر پاسدار ضد خلقی یا کمیته‌چی یا جاسوس حرفه‌ای و امثالهم بقیه در صفحه‌ی ۱۹



# اعلام حمایت و پیوستگی دکتر هادی مهابادی، سرپرست دانشکده مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف و محقق سرشناس، به سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت

در تاریخ ۲۹ آبان ۶۱ دکتر هادی مهابادی یکی از اساتید دانشگاه و از محققین و شخصیت‌های ممتاز علمی ایران، ضمن نامه‌ای خطاب به برادر مجاهد مسعود رجوی حمایت و پیوستگی خود را به سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت اعلام داشت. متن نامه‌ی دکتر مهابادی به شرح زیر است:

برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول اول سازمان مجاهدین خلق و مسئول شورای ملی مقاومت، فریب ۴ سال از انقلاب شکوهمند بهمن می‌گذرد. انقلابی که خواستنی اساسی آن استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بود. گذشت این مدت بسیاری از کاستی‌های انقلاب را که اساسا در عامل ذهنی وضع رهبری خلاصه می‌شد، بر ملا و بر طرف کرده است. انقلاب خلق ما عمیق گردیده، بسیاری از نوه‌ها زدوده شده، خیل مدعیان آزمایش خود را در محضر مردم داده‌اند. وارثی به حق انقلاب و رهبری آن بر فراز تاریخ میهن‌مان درخشیدند و سرفراز ایستاده‌اند که نوید بخش صبح بیروزی و سکوفانی باشند. رژیم غاصب خمینی نیز در این مدت، به همت سیاست‌های اصولی و انقلابی مجاهدین خلق به منتها درجه‌ی خود افسانده و انبوه نوده‌های مردم ماهیت دجال‌گونه و ضد بشری این رژیم را با کوس و پیوست خود لمس کردند. نه تنها آنان بلکه افکار عمومی جهان نیز چهره‌ی واقعی خمینی را شناخت.

نقش مجاهدین خلق در انقلاب، چه آنجا که از سال‌ها قبل راه آن را با حماسه آفرینی‌های خود هموار کردند، و چه آنجا که در جریان قیام نوده‌های هر چه بیشتر دست خلق را در بنیاد آن گشودند، و چه آنجا که مسئولیت سمت‌گیری دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش مردم را بعد از قیام بهمن به عهده گرفتند، در کنار توهم‌زدائی و افشاکاری مذکور، نقشی تاریخی و پر عظمت بود. مایلیم به عنوان یک دانشگاهی متعهد، به عملکرد و نقش دانشگاهیان آزادی‌خواه و مترقی میهن‌مان نیز اشاره کنم که چگونه در تمامی مراحل جنبش و انقلاب، پشتیبان مجاهدین و سایر نیروهای انقلابی بوده و دانشگاه به درستی سنگر آزادی لقب گرفت. عملکرد دانشگاه در توهم‌زدائی و ارتقاء بینش سیاسی جامعه‌مان از فردای انقلاب چیزی نبود که حاکمان غاصب و عمال جیره‌خوار آنان را خوش آید. خمینی چگونه

می‌توانست ناظر نقش آگاهی- بخش دانشگاه و دانشگاهیان در میان مردم باشد و دست به سرکوب نرزد؟ انحلال نوراها، دانشگاهی، تصفیه اسنادان و دانشجویان انقلابی و آزادی-خواه، ضرب و جرح طرفداران نیروهای انقلابی نیز نتوانست

به عنوان یک دانشگاهی متخصص، حمایت همه جانبه خود را از سازمان مجاهدین خلق و پیوستگی خود را به سازمان و شورای ملی مقاومت به عنوان تنها مرجع انقلابی برای آزادی و استقلال میهن اعلام می‌دارم. باشد که در ادامه‌ی شرکت و حرکت در جنبش و انقلاب، وظیفه‌ی خود را به هر نحو و در هر نقطه که سازمان مجاهدین خلق لازم بداند، به انجام رسانم. هم چنین امیدوارم که متخصصین هم میهن و متعهد ما که بر اثر خیانت‌های خمینی در گوشه و کنار ایران و بیابان کشورهای جهان روزی پیروزی نور بر تاریکی را انتظار می‌کشند، با پیوستن به این شورا آمادگی خود را برای بازسازی فردای ایران خمینی زده اعلام دارند و رسالت ملی و علمی خود را به انجام رسانند.

انحصار طلبی خمینی را سراب کند. و سرانجام دانشگاه‌ها و تمامی مراکز علمی و پژوهشی کشور تعطیل گردید. خیانتی که در میان خیانت‌های دیگر خمینی جایگاه ویژه‌ای دارد. در کنار سرکوب سنگر آزادی، وسعت فاجعه‌ی تعطیلی دانشگاه‌ها به عنوان مراکز تعلیم و تربیت علمی و در نتیجه به تعویق افتادن تربیت کادرهای متخصص که برای هر جامعه و استمرار انقلاب و سازندگی آن نقش بسیار مهمی دارند، به حدی است که کشور ما در سال‌های آینده عملا تاثرات آن را لمس خواهد کرد. اما خیانت خمینی دجال تنها در انحصار طلبی و ضدیت با ترقی و علم و آگاهی باقی نماند. آغاز سرکوب، شکنجه و کشتار بی‌سابقه‌ی مردم میهن، از ۳۰ خرداد ۶۰، او را به عنوان دشمن شماره‌ی یک خلق و انقلاب برای نوده‌های مردم ما تثبیت کرد. و این همه، چیزی نبود که فرزندان پیشتان و مجاهد خلق آنرا بی‌پاسخ بگذارند. و اینک خلق ما به رهبری مجاهدین خلق، بوزهی

دانشگاهی متخصص نیز حمایت همه‌جانبه‌ی خود را از سازمان مجاهدین خلق و پیوستگی خود را به سازمان و شورای ملی مقاومت به عنوان تنها مرجع انقلابی برای آزادی و استقلال میهن اعلام می‌دارم. باشد که در ادامه‌ی شرکت و حرکت در جنبش و انقلاب، وظیفه‌ی خود را به هر نحو و در هر نقطه که سازمان مجاهدین خلق لازم بداند، به انجام رسانم. هم چنین امیدوارم که متخصصین هم میهن و متعهد ما که بر اثر خیانت‌های خمینی در گوشه و کنار ایران و بیابان کشورهای جهان روزی پیروزی نور بر تاریکی را انتظار می‌کشند، با پیوستن به این شورا آمادگی خود را برای بازسازی فردای ایران خمینی زده اعلام دارند و رسالت ملی و علمی خود را به انجام رسانند. مرگ برخمینی-مرگ بر امپریالیسم برافراشته نبراد پرچم مجاهدین خلق ایران پیروز باد شورای ملی مقاومت دکتر هادی مهابادی ۲۰ نوامبر ۱۹۸۲ - ۲۹ آبان ۱۳۶۱

## درباره سوابق علمی و دانشگاهی دکتر مهابادی

دکتر هادی مهابادی فارغ-التحصیل رشته‌ی مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف و فوق لیسانس، دکترا و فوق دکترا در رشته‌ی مهندسی "پالیمیر" (طرح و تولید مواد پلاستیکی) از دانشگاه واترلو کانادا می‌باشد. او در طول مراحل تحصیل و تحقیق همواره یک چهره‌ی ممتاز علمی و محقق ارزنده و سرشناس بوده و موفقیت‌های بسیاری کسب نموده است. در دوره‌ی فوق لیسانس در کانادا طرح یک راکتور مخصوص را برای اولین بار در دنیا ارائه می‌دهد که در پایان این دوره، بالاترین مقام را در بین دانشجویان دانشگاه واترلو بدست می‌آورد. در دوره‌ی دکترا تئوری ویژه‌ای در رابطه با تولید پالیمیرها پیشنهاد می‌کند که در حال حاضر در تمام دنیا مورد قبول واقع شده و از آن استفاده می‌شود. (سال ۱۳۵۶) معادله‌ی در رابطه با تولید مواد پلاستیکی کشف می‌نماید که هم اکنون به نام مهابادی MAHABADI EQUATION در کتاب‌های درسی جدید دانشگاهی به کار گرفته و تدریس می‌شود. او در مجامع علمی بین‌المللی به عنوان یک متخصص و محقق ارزنده شناخته شده و معمولا در سیمینارها و کنفرانس‌های علمی جهان از وی دعوت بعمل می‌آید. در دوره‌ی تحقیق خود در کانادا بیش از ۲۰ مقاله‌ی علمی در مجلات معتبر علمی جهان به چاپ می‌رساند. در رابطه با کشف معادله‌ی جدید برنده‌ی جایزه‌ی بین‌المللی "الکساندروان هامبولگ" می‌شود. این جایزه که از کشور آلمان می‌باشد به محققین ممتاز بین‌المللی اختصاص دارد. در شهریور ۵۷ همزمان با گسترش مبارزات مردمی بر علیه شاه و گسترش قیام خلق، کار تحقیقاتی خود را ناتمام گذاشته و به ایران می‌آید. او در دانشگاه صنعتی مشغول کار شده و در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کند. در دانشگاه از اسفند ۵۷ به ترتیب به سمت‌های: سرپرست دانشکده‌ی مهندسی شیمی، عضو شورای مدرسین دانشگاه صنعتی شریف، عضو و دبیر شورای هماهنگی دانشگاه انتخاب می‌شود. شورای اخیر، تا اوایل سال ۵۹ ادامه‌ی کار می‌دهد ولی به دنبال توطئه مزدوران خمینی مختل می‌شود.

بقیه از صفحه‌ی ۶

## مبارزه انقلابی مسلحانه، خواب آرام را از چشمان احمد خمینی ربوده است

که در تمام جلسات مهم و تصمیم‌گیری‌های پدر دجالش، در جماران شرکت می‌کند، با شامه‌ی نیز خود بهتر از هر کس پیوستگی و بی‌آندگی، و خلاصه بوی "الرحمن" رژیم پدر جنایتکارش را استشمام می‌کند، به خصوص که نقش فاز نوین مقاومت را نیز در تلاشی آن به خوب-درک می‌کند. البته در همین جا بایستی از امثال احمد خمینی و دیگر سردمداران رژیم سوال نمود که: به راستی شما که برای پرهیز از تحمل مجازات جنایات خود ماشین زرهی را هم کافی نمی‌دانید، پس بفرمائید تکلیف این همه پاسدار سرکوب و شکنجه که در همه جای مملکت در دسترس خلق و رزمندگان مجاهد خلق هستند، چیست؟؟ اما به هر حال، امثال احمد خمینی باید بدانند و خوب می‌دانند که ناقوس مرگ برای این حکومت ضد بشری به صدا درآمده و علی‌رغم استفاده از هر ماشین و برج و باروی ضد گلوله‌ای، آن‌ها را از مجازات جنایات ضد انقلابی‌شان گریزی نیست.



ازسری تجربیات رزمندگان مجاهد خلق

نحوه مقابله با درگیریهای ناخواسته

با شروع مرحله‌ی نوین مبارزهی مسلحانه، رزمندگان مجاهد با بهاحتمال کسردهی خود به ماسین نظامی رژیم صدسری حبیبی، ضربات سخت و سنگینی واردآوردند. دشمن درجهت مقابله و محدود کردن این عملیات کسرده، دست به اقدامات دفاعی متعددی زده است، از جمله این اقدامات کسرسر نورهی بازرسی در سطح شهر، و هم‌چنین به میدان آوردن ۳۰۰ سوبنای کتی توسط سپاه ضد خلقی پاسداران در خیابان‌های شهران می‌باشد. تاکتیک فعلی دشمن در جهت ایجاد جو رعب و وحشت نیز بوسله بازرسی‌های کسرده و هنگانی و دستگیری‌های اتفاقی است، و البته بدیهی است که اتخاذ این تاکتیک‌ها از سوی دشمن هرگز نمی‌تواند جلوی آتش رزمندگان مجاهد خلق را سد کند و رژیم را از زوال و مرگ محتوم خود نجات بخشد. ولی ممکن است واحدهای عملیاتی هسدهای مقاومت بطور معمول دربردهای روزمره‌ی خود در سطح شهر با چنین تورهی و یا بازرسی‌هایی برخورد کرده و ناچار از درگیری ناخواسته‌ای (چه به‌طور محدود و چه بطور کسرده) با دشمن باشند. گمانیکه در مبارزه‌ی مسلحانه‌ی یکسال و نیم اخیر نیز نمونه‌های فراوانی از درگیری‌های ناخواسته‌ای که بین برادران و خواهران مجاهد و عوامل مزدور و سرکوبگر دشمن در سطح شهر و در حین تردد به وقوع پیوسته است داشته‌ایم، که در برخی از آنها برادران و خواهران ما شهید و یا دستگیر نیز شده‌اند، و نمونه‌های متعدد دیگری نیز وجود داشته که با هوشیاری و آتش سریع و تحرک زیاد و در پناه حمایت مردمی، نه تنها توانسته‌اند خود سالم از منطقه خارج شوند بلکه ضرباتی نیز به دشمن وارد کرده‌اند.

در نوشته‌ی حاضر پس از بیان چند گزارش، به جمع‌بندی و بررسی مختصری از علل و عوامل این نوع درگیری‌های ناخواسته و اتفاقی و نحوه‌ی مقابله با آنها می‌پردازیم. با تاکید بر اینکه این تجارب به قیمت خون عده‌ای از پاک‌ترین و فداکارترین فرزندان مجاهد خلق به دست آمده،

توجه به آن بر همه‌ی رزمندگان و واحدهای عملیاتی و هم‌چنین هسدهای مقاومت، امری ضروری است. باشد که با درس گرفتن از تجارب این عزیزان، شهادت و خون آنها را هرچه بیشتر ارج نهاده و از ادامه دهندگان راستین راه آنان باشیم.

گزارش اول: درگیری

یک واحد عملیاتی با پاسداران کمیته خیابان ظفر

(در این گزارشات به منظور رعایت مسائل امنیتی از ذکر بعضی جزئیات و مشخصات دقیق خودداری شده است) من و یکی دیگر از افراد هم‌تیم، عازم انجام عملیات شدیم. در مسیر خود ناچار بودیم از خیابان ظفر عبور کرده و از مقابل کمیته‌ی آن بگذریم. خیابان خلوت بود و پاسداران مسلح مقابل کمیته ظفر توجه‌شان به ما جلب شد و وقتی به آنها نزدیک شدیم، ناگهان ایست دادند، ولی ما متوقف نشده و به سرعت خود افزودیم، هم‌تیم من که عقب نشسته بود بلافاصله اسلحه‌ی خود را کشید و از پشت به طرف پاسداران شلیک کرد. لحظاتی بعد رگبار مسلسل آنها به روی ما باز شد و بلافاصله یک ماشین از پاسداران که مقابل کمیته ایستاده بود به تعقیب ما پیرانداری از راه دور نیز ادامه می‌دادند.

پس از گذشتن از چند خیابان فرعی، سر یک پیچ، نفر عقب از موتور پائین آمد و با یک پرش از دیوار خانه‌ای بالا رفت و خود را مخفی کرد. من که با سبک شدن موتور قدرت مانور بیشتری پیدا کرده بودم، با استفاده از آشنائی زیادی که نسبت به خیابان‌های آن منطقه داشتم با پرش از یک جوی آب و وارد شدن به یکی از کوچه‌های فرعی، خود را از تیررس دشمن خارج کرده و به سرعت از منطقه دور شدم. ضمناً هم‌تیم من نیز پس از ورود به آن منزل و معرفی خودش به عنوان مجاهد خلق و توضیح اینکه تحت تعقیب دشمن

قرار گرفته، مورد استقبال اهالی منزل قرار می‌گیرد، و پس از مدتی با تعویض لباس و به همراه صاحبخانه که یک ارتشی بود از منزل بیرون آمده و از منطقه خارج می‌شود.

گزارش دوم: درگیری در

تور بازرسی خیابانی

همراه همسر و فرزند ۵ ساله‌مان در حوالی انبوان افسریه با اتومبیل می‌رفتیم که در نزدیکی یک تقاطع به تور بازرسی و ماسین‌گردی پاسداران برخوردیم، مزدوران به ما ایست دادند، همسرم با خونسردی و مهارت اشاره‌ای کرد که یعنی صبر کنید ما در کنار خیابان پارک کتم و به این ترتیب مقداری جلو رفته و ناگهان به سرعت ماشین افزود، صدای چند تیر بلند شد و در آینه‌ی ماشین پیدا بود که یک پاسدار موتورسوار به سرعت به دنبال ما می‌آمد. بلافاصله فرزندمان را کف ماشین خواباندیم تا تیر به او اصابت نکند، من دست بر ماشه‌ی سلاح آماده‌ی شلیک بودم، همسرم در یک فرصت مناسب در حالی که به رانندگی ادامه می‌داد، ضامن نارنجک را کشید و به طرف پاسدار موتورسوار پرتاب کرد. نارنجک منفجر شد و پاسدار دیگر نتوانست ما را تعقیب کند. ما هم با استفاده از این موقعیت از منطقه دور شدیم و پس از تعویض ماشین به پایگاه‌مان رفتیم.

گزارش سوم: درگیری

با یک پاسدار مزدور

اوایل شب بود و من در کنار خیابان، منتظر تاکسی ایستاده بودم، یک ماشین شخصی با یک سرنشین جلوی من ترمز کرد و بعد از پرسیدن مقصد، من را سوار کرد. من که در صندلی عقب نشسته بودم متوجه شدم که راننده مرتب مرا از آینه نگاه می‌کند. بعد از چند دقیقه از من پرسید شما آقای فلانی نیستید؟ من با شنیدن صدای او ناگهان متوجه شدم که راننده از پاسداران معروف است که از سال‌ها قبل

من را می‌شناسد. ولی با خونسردی جواب دادم که خیر، من فلانی نیستم. راننده بازم نشان‌ی بیشتری داد که شما همان کسی نیستید که در فلان دانشکده و فلان رشته تحصیل می‌کردید و...؟ من ضمن انکار تمام مشخصاتی که می‌داد مطمئن شدم که مرا کاملاً شناخته است. سپس او گفت: اشکالی ندارد. من پاسدار هستم و با هم به کمیته می‌رویم، آنجا مسئله را بررسی می‌کنیم. سپس در ضمن حرکت، مسیر خود را تغییر داد تا به کمیته‌ای که در همان نزدیکی بود برود.

من که آنروز مسلح نبودم و فقط یک چاقو به همراه داشتم بلافاصله تصمیم خود را گرفتم و بدون لحظه‌ای تأمل چاقو را آماده کرده و بلافاصله او را از پای درآورده و بعد از بازرسی بدنی او و برداشتن سلاح و مدارک سپاه که در جیبش بود از ماسین پیاده شدم.

بعد که به پایگاه مراجعت کردم از برادران شنیدم که در رادیو صامت، ستاد مرکزی فریاد می‌زد که: چطور می‌شود یک نفر مسلح، با چاقو کشته شود و نتواند حتی یک تیر شلیک کند.

دو روز بعد دیدم که روزنامه جمهوری نوشته است: "یک حزب‌اللهی توسط یک فاجاچی با چاقو به هلاکت رسید.!!"

گزارش چهارم:

درگیری با افراد مسلح انجمن اسلامی

در کنار خیابان، منتظر تاکسی ایستاده بودم که یک ماشین با ۴ نفر سرنشین از افراد انجمن ضداسلامی دانشکده که در سپاه کار می‌کردند از مقابلم عبور کردند و مرا شناختند. سپس آنها کمی جلوتر متوقف شدند تا پیاده شده و به طرف من بیایند. من که آنروز اسلحه‌ام را جهت عملیات به یکی از برادرانم داده بودم و فقط یک نارنجک به همراه داشتم بلافاصله پشت یک تیر چراغ برق سنگر گرفته، ضامن نارنجک را کشیدم و با توجه به اینکه در پیاده‌رو کسی نبود آنرا به طرف ماشین پرتاب کردم. دوفتری که از ماشین پیاده شده بودند خود را درجوی آب انداخته و چند لحظه بعد نارنجک با صدای مهیبی منفجر شد. من بعد از پرتاب نارنجک شروع به دویدن کردم و مقدار زیادی از آنها دور شدم. آنها بعد از انفجار نارنجک از دور مرا به رگبار بستند. یک گلوله به پای من اصابت کرد و زخمی

کردیدم. وارد اولین خیابان فرعی شدم و در حالی که می‌دویدم متوجه شدم که درب یک منزل باز است. بلافاصله وارد آن منزل شده و از طریق پشت‌بام چندین خانه را پشت سر گذاشتم و بالاخره از پشت‌بام یک خانه پائین آمده و از براس آن به حیاط منزل کنارش پریدم. خودم را معرفی کردم. حوشخانه آنها هوادار سازمان بودند، به کمک من آمدند و زخم‌هایم را سریع با پانسمان کردند. شلوارم را که خونی شده بود نیز عوض کردم و بدون گذراندن وقت به همراه خانواده و با استفاده از ماسین‌سان از منطقه خارج شدم. در آنجا من یک بار دیگر بی‌بند عمیق بین "خلق" و "مجاهد خلق" را از نزدیک مشاهده کردم.

گزارش پنجم:

درگیری با

واحد گشتی کمیته در خیابان رسالت

صبح هنگامی که از عرض خیابان رسالت عبور می‌کردم، یک پیکان با چهار سرنشین از کنار من عبور کرد. ترکیب چهار نفره آنها توجه مرا به خود جلب کرد. به راه خود ادامه دادم و با هوشیاری آن ماشین را زیر نظر گرفتم. بعد از حدود ۱ دقیقه ماسین مزبور دور زد و در حالی که من به آن طرف خیابان رسیده بودم آن ماشین به آرامی از کنار من رد شد و کاملاً مرا ورننداز کرد. فهمیدم که به من مشکوک شده‌اند و احتمال دارد که به سراغ من بیایند. به همین جهت، خودم را برای عکس‌العمل‌های لازم آماده کردم، حدسم درست بود. آنها چند متر جلوتر از من متوقف شدند و سه نفر در حالی که هر کدام یک مسلسل بوزی در دست داشتند از ماشین پیاده شدند و به طرف من آمدند. بدون اینکه حساسیتی از آمدن آنها به طرف خودم نشان دهم به سرعت اسلحه‌ام را کشیده و دو تیر به طرف آنها شلیک کردم و سریعاً خود را به وسط خیابان رساندم.

آنها که غافلگیر شده بودند هر کدام به طرفی دویدند تا سنگر بگیرند، خیابان نسبتاً شلوغ بود، جلوی اولین ماشین را گرفتم ولی توقف نکرد. جلوی ماشین بعدی را گرفتم و در عقب بقیه در صفحه‌ی ۱۷



## حماسه‌های مجاهد خلق،

### لحظه‌های انقلاب

# يك قطره آب شد و به دریای خلق پیوست ...

گزارشی را که در زیر می‌خوانید، مشاهدات عینی یکی از هواداران سازمان در تاریخ ۱۶ خرداد ۶۱ (حدود ساعت ۷ صبح) و در خیابان باب همایون تهران می‌باشد:

"جنگ را باید،

تا خانه و میخانه‌ی دشمن بکشیم، نگذاریم، که آسوده بماند یکدم"

صبح زود بود و باب همایون کم‌کم سلوغ می‌شد که دوباره سروکله‌اش پیدا شد، او آرام و ردیلانه در پیاده‌رو قدم می‌زد و مردم را می‌پایید ... اوائل کسی او را نمی‌شناخت ولی کم‌کم کنجکاو اهل محل برانگیخته شد و پس از مدتی شنیدم که از فالانژهای وابسته به کمیته است که در خیابان باب همایون و کوچه پس‌کوچه‌های اطراف برای شناسائی و معرفی مجاهدین و

سایر مبارزین به گشت زنی می‌پردازد ... و حالا داشت چند متر جلوتر از من راه می‌رفت و اطرافش را بو می‌کشید. آنوقت صبح، اغلب مردمی که در خیابان با عجله به دنبال کار و زندگی‌شان می‌رفتند، کارگرانی بودند که منتظر اتوبوس و تاکسی ایستاده و یا سوار بر مونور و دوچرخه، یا در پیاده‌روها از خیابان می‌گذشتند. همه چیز در آن موقع صبح عادی بود. آرام و معمولی ...

\* \* \*

از آن طرف خیابان دو نفر جوان، از میان ماشین‌ها عرض خیابان را طی کردند و پس از رسیدن به این طرف از یکدیگر جدا شدند. یکی از آنها به طرف جلو رفت و دور شد و نفر دیگر در جهت مخالف من پیش آمد، پیاده‌رو نسبتاً سلوغ بود و او در بین افراد دیگری که در

یکه خوردند ولی چند لحظه بعد به طرف جنازه رفتند، دوروبر جنازه حسابی سلوغ شده بود، مشخص بود که اکثر مردم حدس زده‌اند که این فرد کی بوده و چرا کشته شده؟ معلوم بود کسانی که به این شکل می‌میرند چه کاره‌اند، قیافه‌ها مشخصاً خوشحالی را نشان می‌داد ... از یکدیگر می‌پرسیدند ... خوب چی شد؟ آن مجاهد کجا رفت؟ چی شد، چه شکلی بود؟ ... از کجا رفت؟ ولی راستی هیچ‌کس نمی‌دانست از کجا رفت و چی شد. یک نفر گفت ... بابا مٹ اینکه آب شد و به زمین فرو رفت ... بابا آفرین ... بقیه هم لبخند می‌زدند.

من خودم موقع تیراندازی دیدمش ولی واقعا نفهمیدم از کجا و چطوری رفت. کم‌کم سروکله‌ی کمیته‌چی‌ها پیدا شد و مردم ضمن تعریف کردن حادثه برای دیگران بی‌توجه به جسد مزدور کمیته‌چی از محل دور می‌شدند، من هم از کنار جنازه‌ی فالانژ راه افتادم.

قلیم لبریز از شور و شوقی عجیب بود، نه فقط از کشته شدن فالانژ - هر چند کشته شدن او خیلی خوشحالم کرد ولی بیشتر خوشحالی من از چیز دیگری بود - از شادمانی مردم، از اینکه در بین ده‌ها نفر از

مردم عادی کوچه و بازار، یک مجاهد، یکی از سرسپردگان خمینی ضدبشر را به مجازات انقلابی رسانده و سپس با اعلام هویت خود و معرفی دشمن خود و بالاخره با فریاد زنده‌باد آزادی به راحتی و بدون دردسر از محل واقعه دور شد و هیچکس مانعی برایش ایجاد نکرد. از "ساواک ۳۶ میلیونی" هم خبری نشد، هیچ‌کس قیافه‌اش را به خاطر نداشت، حتی خود من که دیدمش، انگار مثل همه بود. بی‌اختیار ذهنم متوجه اوین شد به یاد میدان‌های تیرباران و شکنجه‌گاه‌های خمینی افتادم، به یاد دختر بچه‌های ده، دوازده ساله‌ای افتادم که هنوز زندگی را به خوبی لمس نکرده، در چنگال خونریز خمینی و پاسدارانش، کشته شدند و با مغزهای متلاشی و بدن‌های سوخته و شکنجه شده در گورهای گمنام به خاک سپرده شدند، به یاد فتواهای خمینی در مورد تجاوز، خون‌کشی و شکنجه افتادم ... بی‌اختیار برگشتم و از دور به پاسدارها که در اطراف جسد فالانژ به این طرف و آن طرف می‌رفتند نگاه کردم و زیر لب گفتم: بی‌شرف‌ها بی‌خودی می‌گردید او یک قطره آب شد و به دریای مردم پیوست. مردمی که هم شام‌جانیتکاران ردل، و هم مباحثین را شناخته‌اند.

\* \*

## "من يك توده‌ای هستم، عضو اطلاعات ۳۶ میلیونی امام خمینی!!"

جیره و مواجب" خمینی درآمده‌اند، این خائنان زبون، درست مانند پاسداران و کمیته‌چی‌ها و سگ‌های زنجیری خمینی به شناسائی و معرفی انقلابیون مجاهد و مبارز که اکثراً به شهادت دستگیرشدگان منجر شده پرداخته و برگ‌های ننگین دیگری، سیاه‌تر از همیشه بر تاریخ خیانت‌های بی‌شمار خود به خلق و جنبش انقلابی افزوده‌اند.

از خیانت‌های این خود - فروختگان، بعد از سی‌خرداد ۶۰ نمونه‌های بسیاری در دست است که برادران و خواهران مجاهد ما در جریان نبرد قهرمانانه‌ی خود با رژیم ضدبشری خمینی با این نمونه‌ها برخورد کرده‌اند و ما در این بخش از نشریه همراه با گزارشات دلاوری‌های مجاهدین و مبارزین و خلق قهرمان ایران، این خیانت‌ها را نیز در برابر چشمان خلق و نیروهای صدیق سیاسی به تماشا و داوری خواهیم گذاشت، داوری‌هایی که بقیه در صفحه‌ی ۱۵

به نهان بلکه در عیان شاهد آستان بوسی و خدمتگزاری یا "غلط کردم نامه" نویسی‌های توده‌های خود فروخته، اکثریتی‌های خائن و دارودسته‌ی ورشکسته‌ی امت‌نویسان و امثال آن‌ها شدیم. البته این آستان - بوسی‌ها و خیانت‌های بی‌حد و مرز هیچ گاه باعث خوشحالی انقلابیون این مرز و بوم نبوده و نخواهد بود، ولی به هر حال پاره‌ای را از این سرنوشت گریزی نیست و لاجرم در عرصه‌ی سخت و سهمگین انقلاب ماهیت‌های پوسیده‌ی خود را به وضوح نشان می‌دهند.

از میان جریان‌هایی که با اکمال پیروسی ضد خلقی و ضدبشری شدن خمینی به طور کامل به صف ضد انقلاب پیوستند، حزب مردم‌فروش توده و خائنین اکثریتی. گوی خیانت به خلق و آستان‌بوسی جلاد توده‌ها (خمینی) را از دیگران ربوده و رسماً به صورت نوکر بی‌جیره و مواجب و حتی گاه به صورت "خدمتگزاران صدیق" یا

۱۰۳ نشریه‌ی مجاهد) این مرزبندی دقیق شاید در آن روزها که هنوز چهره‌ی منحوس خمینی دژخیم در پس نقاب فریب و ریا پنهان بود، برای عده‌ای قابل لمس نبود و حامیان ارتجاع چه با داعیه‌ی مسلمان و انقلابی بودن و چه در غیر آن، در فضای مبارزات افشاگران و سیاسی قبل از سی‌خرداد ۶۰ ماهیت خود را به درستی آشکار نمی‌ساختند. هر چند که در همان دوران نیز اسناد همکاری‌ها و راپرت دادن‌های پاره‌ای از آن‌ها مانند حزب توده، به رژیم خمینی افشاء شده و انتشار یافته بود. ولی پس از سی‌خرداد و هنگامی که نبرد رودرروی مردم و پیشتازان مجاهد و انقلابی با خمینی شروع شد، دیگر می‌بایست همه‌ی نیروهای سیاسی به میدان بیایند و یا در کنار خلق و پیشتازان دلیرش، یا در کنار خمینی و اعوان و انصار جانینتکار و پلیدش قرار گیرند. از این مساله هیچ کس را گریزی نماند و چیزی نگذشت که دیگر نه

### آواز سگ‌ها:

کنار مطبخ ارباب، آنجا بر آن خاک‌اره‌های نرم، خفتن چه لذت بخش و مطبوع است آنجا عزیزم گفتن و جانم شنفتن

و ز آن ته‌مانده‌های سفره خوردن و گر آن هم نباشد استخوانی چه عمر راحتی، دنیای خوبی چه ارباب عزیز و مهربانی

\* \* \*

### آواز گرگ‌ها:

بنوش ای برف، گلگون شو، برافروز که این خون، خون ما بی‌خانمان هاست که این خون، خون گرگان گرسنه‌ست

در این سرما، گرسنه زخم‌خورده دویم آسیمه‌سر، بر برف چون باد ولیکن، عزت و آزادگی را نگهبانیم، آزادیم ... آزاد

( قطعه‌ای از شعر سگ‌ها و گرگ‌ها - فکر از شاندرپتویی، شاعر مبارز و شهید مجار، سروده‌ی م - امید - سال ۱۳۳۰ )

گفتند و آن را برای همگان مشخص کردند ( رجوع کنید به مصاحبه‌ی برادر مجاهد مسعود رجوی که در باره‌ی احزاب و نیروهای سیاسی از شماره‌ی ۱۰۸ به بعد و همچنین مقاله‌ی جبهه‌ی متحد ارتجاع در شماره‌ی

مدت‌ها پیش از آن که رژیم خون آشام و ضدبشری خمینی، آشکارا هر صبح و شام خون‌بری‌زد و خون بنوشد، مرز مشخصی بین انقلابیون با جبهه‌ی متحد ارتجاع کشیده شد و مجاهدین نیز به روشنی از این مساله سخن

گذری بر سروده‌های مقاومت

آنکه می‌سراید سرود مقاومت را

می‌شنوی؟! ... این صدای اوست که می‌سراید .  
سرود آنکه او را در خویش هیچ تردیدی نیست .  
می‌شنوی؟! این صدای اوست که می‌گذرد ،  
در دهلیزهای پیچ‌پیچ قرن ،  
با بیست هزار حفره‌ی خونین بر سینه و پیشانی  
از پس دیوارهای ستر پنج‌هزار سالول .  
آنکه می‌جنگد ،

در تمامی شهرها ، کوه‌ها و جنگل‌ها .

می‌شنوی ،  
سرود " پیامبر آتشین سرخ‌فام صبحدم را " (۱)  
می‌سراید ! با بدوی‌ترین و ساده‌ترین واژه‌ها  
به سادگی غرش‌های طبل سیاهی خشمگین در -  
اعماق جنگل

که غم غارت خون مردان قبیله را ،  
در نیض‌های بادهای شرعی می‌گوید  
که می‌وزند بر بادبان‌های گشتی دشمن بر آب‌های -  
خونین خوف

به سادگی سیلان اشک‌زنان و کودکان قبیله  
بر پهنی مآلود و بی‌کرانه‌ی دریا‌های غریب

می‌سراید ،  
به سادگی جهش‌های خون سرخ "مجاهدین" ، در -  
آسمان آبی صبحدم  
به سادگی زمزمه‌ی اشک بر چروک‌های چهره‌ی -  
سالخوردگان

می‌شنوی ، صدای او را ، در چهارسوی ایران زمین  
در گستره‌ی "جبهه‌ی پراز ستارگان رزمنده‌ی خشمگین" (۲)  
سرود ، آن که منفجر می‌کند تمامی سدها را از فراراه خویش  
آنکه او را در خود هیچ تردیدی نیست  
آنکه می‌سراید سرود مقاومت را  
آنکه پیروز می‌شود (۳)

موسیقی، ندای بیداری

بایاد موسی، صلابت او و عشق و وفای او به مردم

در ژرفنای شب  
شبی که امواج سیاهی چون کوه برهم می‌لغزید  
و قلب‌ها را در هجوم وحشی و دیوانه‌وار خود خفه می‌کرد  
ستاره‌ای درخشید ،  
ستاره‌ای درخشید و پروازکنان بر فراز شب گذشت .

\* \* \*

آنگاه که اقیانوس مست ،  
با امواج درشت و کف آلوده ، پیام مرگ را می‌سرود .  
قایقی بادبان‌های سرخ خود را بر دریا گشود ،  
و " موسی " عاشقانه در دل امواج آواز خواند .  
سرودی بی‌هراس از امواج مهیب ،  
سرشار از عشق و وفاداری و امید .

\* \* \*

آه‌های مردان دریا . . . . . زنان دریادل .  
آه‌های . . . . . ساحل نشینان . . . . . غمناکان .  
" موسی " را بنگرید . . . . . ستاره را در دل تاریکی‌ها  
زورق سرخ بادبان را نگاه کنید ،  
که بی‌قرار وحشی بر فراز موج توفان می‌لغزد و می‌تازد .  
به آواز " موسی "

به آواز عاشقانه‌ی " موسی " گوش کنید  
آواز حرکت ، تلاطم و حوشش ، ندای بیداری  
" موسی " می‌خواند

در دل دریاها ، بر فراز موج و توفان ،  
در زیر بادبان سرخ زورق خود ایستاده  
چشم‌ها را به دوردست‌ها دوخته ،  
با گیسوان پریشان دریا ، با لیخندی بربل  
سرود عشق و وفاداری را می‌خواند .  
گوش . . . . . کنید ،  
" موسی " . . . . . می‌خواند .

مناسفانه برادر یا خواهری که این شعر را فرستاده ، فراموش کرده اسم خود را بنویسد .

من، زندگی هستم

من زندگی هستم ، که از قلب رنج‌ها ، زاده شده‌ام  
من زندگی هستم ، که پیوند خورده‌ام با ستیز و مقاومت ، در  
تمامی دوران‌ها

\* \* \*

من زندگی هستم ، که زندانی می‌شوم  
در کوچه‌ها ، شهرم ، کشورم  
من زندگی هستم که فریاد می‌زنم ، در پشت دیوارهای سرد  
من زندگی هستم که شکنجه می‌شوم ،  
با شلاق ، سیم خاردار ، آتش سیگار  
من زندگی هستم که اعتصاب کرده‌ام  
اعتصاب کار ، غذا و آب .

من زندگی هستم که طناب دار ، گلویم را می‌فشد  
من زندگی هستم که گلوله‌های پاسداران

بدنم را سوراخ سوراخ می‌کنند  
من زندگی هستم که بمباران می‌شوم ، می‌سوزم  
با بمب‌های ناپالم در کردستان  
من زندگی هستم که ویران می‌شوم

\* \* \*

من زندگی هستم که می‌رویم در تمامی دشت‌ها و کوه‌ها  
که می‌جویم در تمامی شهرها و روستاها  
و من زندگی هستم ، که می‌شورم ، نابود می‌کنم (دنای کهن را)  
و انقلاب را -

در تمامی کوچه‌ها ، در تمامی شهرها و جنگل‌ها  
فریاد می‌زنم  
من زندگی هستم

سروده‌ی ع - م

تک‌تک آنها پرداخت ، مثلاً می‌شود  
درباره‌ی امید و اراده‌ی مردم و  
پیشتانز ، ستیزدگی ، جهت‌گیری  
اجتماعی ، سیاسی ، طبقاتی ،  
دشمنان و دوستان انقلاب ،  
رنالیسم ، وحدت اندیشه و  
عمل ، گستردگی ، غنای زبان ،  
توازن بین ذهنیت هنرمند و  
عینیت اجتماعی ، صیقل خوردن  
عواطف سرایندگان به سوی خلق  
و ده‌ها پارامتر دیگر در شعر  
مقاومت ، سخن گفت که در صورت  
ضرورت و امکان ، بحث و بررسی  
هریک با ارزش و سودمند است ؛  
ولی در شرایط کنونی همانطور که  
قبلاً ذکر شد قصد ما نه بررسی  
این مقولات بلکه ارج نهادن به  
شاعر و هنریست که به سهم خود  
در عرصه‌ی سهمگین‌ترین نبرد  
هائی که در سرتاسر ایران بین  
ارتجاع خون‌آشام با مردم و  
پیشتانزان مجاهد و مبارزش  
جریان دارد ؛ قلب یاس و  
نومیدی و سینه‌ی دشمن ضدبشر  
را هدف گرفته ، شعر و هنری که  
با درک صحیح از تضاد اصلی  
جامعه و با پرداختن و درگیر  
شدن با آن ( و نه اساساً با  
تضادها و مسائل فرعی ) ، مشت  
خشم و نفرت خود را برده‌ها  
پیرکفتار خون‌آشام ارتجاع  
می‌گوید . بنابراین سعی می‌کنیم  
بستر واقعی پیدایش و رشد  
مضامین و چند و چون آنها را  
در خود سروده‌ها بشناسیم و  
نشان دهیم .

در این شماره نیز از جمله  
اشعاری که برگزیده‌ایم ، شعری  
است به نام " مردی که کودکش  
یک شورشی است " ، که در آن  
گوشه‌ای از عواطف یکی از زنان  
دلیر مجاهد خلق در رابطه با  
همسر مجاهدش که در زیر شکنجه  
پاسداران جنایت و فساد به  
شهادت رسیده ، ترسیم شده  
است ، مضامینی شورانگیز و سرشار  
از امید که به خوبی گوشه‌ی  
دیگری از عزم و اراده‌ی پولادین  
مردم و پیشتانزان را علیرغم  
انبوه رنج و درد و خون و شکنجه  
در برافکندن رژیم سفاک خمینی  
نشان می‌دهد . مردمی که با  
تمامیت خویش می‌جنگند و  
مقاومت می‌کنند .

یاورقی :  
(۱) و (۲) - از سروده‌های  
چه گوارا به زبان اسپانیولی در  
مکزیک هنگامی که در تبعیدگاه  
بسر می‌برد .  
(۳) - بخشی از شعر  
" آن که او را در خود هیچ  
تردیدی نیست " سروده‌ی  
اسماعیل یغمائی .

داشته باشد و سرانجام متأثر از  
ایدئولوژی واقع‌گرایانه‌تر و  
انقلابی‌تری باشد ، اثر وی از  
تاثیر و ارزش بیشتری برخوردار  
خواهد شد ، در همین رابطه  
می‌توان به نازا بودن شعر و  
هنری که در دوران تحولات  
انقلابی جامعه ، دور از صحنه‌ی  
مقاومت به سر می‌برد ، پی برد .  
ویژگی‌ها و مضامین سروده‌های  
مقاومت را دقیقاً می‌توان در  
رابطه با ویژگی‌های انقلاب در  
این دوره درک کرد ، زیرا اگر  
ادبیات پویا و زنده را در هر  
دوره از وجهی به منابهی آینه‌ی  
تغییر و تحولات اجتماعی  
بدانیم و به رابطه‌ی عینیت  
اجتماعی و ذهنیت شاعر و  
هنرمند در این سروده‌ها معتقد  
باشیم ، ویژگی‌ها و مضامین  
سروده‌های مقاومت ، ویژگی‌های  
انقلاب خواهد بود که در  
گستره‌ی هنر و ادبیات منعکس  
شده‌است ، یعنی " بازتاب مقاومت و  
مبارزه‌ی مردم در تمامی وجوه در  
سراسر کشور " .  
می‌توان با جمع‌زدن ویژگی‌های  
مشترک این سروده‌ها به شرح و بسط

در رابطه با گستره‌ی  
سروده‌های مقاومت و مضامین  
آن ، شاعر مضامین سروده‌های  
خود را ، چون ماهیگیری که در  
پی صید در پهنی دریا نور  
خویش را می‌گسترند ، از صحنه‌ی  
مقاومت و نبرد و از کنش‌ها و  
واکنش‌های عاطفی انسان در  
شرایط و اوضاع و احوال  
انقلابی جامعه بدست می‌آورد .  
آنها در ذهن و اندیشه‌ی خود  
می‌پرورد ، در تاروپود اثر خویش  
به هم پیوند می‌زند و دیگر باره تا  
به عنوان اهرمی نیرومند در  
پیشبرد اهداف و آرمان‌های  
انقلاب مورد استفاده تراز گیرد ،  
به جامعه عرضه می‌کند .  
بی‌تردید این " داده‌ها "  
که به وسیله‌ی شاعر و هنرمند از  
فضا و محیط زیستی سیاسی و  
اجتماعی و . . . اخذ می‌شود ، با  
مهتر اندیشه و نگرش وی مهور  
می‌گردد و به نسبتی که سراینده  
بر قلعه‌ی رفیع‌تری از آگاهی  
سیاسی - اجتماعی و . . . دست  
یابد و پیوندی مستحکم‌تر و  
برخوردی گسترده‌تر با مقاومت‌ها  
و مبارزات خلق و انقلابیون



## سروده‌های مقاومت

به یاد همسر دلبر و قهرمانم، مجاهد شهید، حمید صدیق

### مردی که گودکش، یک شورشی است

با قطره قطره‌ی خون  
با دانه‌های سرخ گلوله  
بارونی استوار سرآغاز "یوم فصل"  
در راستای بینش توحید و انقلاب  
با دیوار تجاع، افکنده‌اند پی

\* \* \*

گفتار پیر قرن خمینی  
من همسر مجاهد گردی، از نسل خون و آتش و باروت  
شیری که یال برآشت و وانماند  
در عرصه‌ی نبرد تو و سفلگان تو  
مردی دلیر،

کاندر عمیق زخم‌های تنش، با ضربه‌های خون  
ناقوس مرگ زشت ترا کوفت کینه‌ور  
مردی که طفل کوچک او هم،

یک شورشی است که تا مرگ زشت تو  
بی وقفه می‌سراید، با پا به جبهه است  
در جبهه‌ای علیه تو، ای دشمن بشر  
ای غاصب به ناحق، ای خصم انقلاب  
آری،

با پا به جبهه رفته و پیروز آمده‌ست  
پیروز در شرافت یک نسل  
پیروز در درخشش یک مکتب  
پیروز در بلندی یک ایمان  
پیروز در سقوط تو ای ضحاک

با پا به جبهه است  
در جبهه‌ای که بوی خوش یاروت  
عطر شکوفه‌های زنده‌ی توحید است  
در جبهه‌ی نبرد، صفین و نهروان  
پیروز آمده است

با گام‌های ستوارش، بر استخوان نسل پلید تو  
آری...

با پا به جبهه رفته و پیروز آمده است  
پیروز آمده است.

"مهین حری"

باورقی‌ها:

۱- مجاهد کبیر محمد حنیف نژاد از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران.  
۲- سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی.

۳- مجاهد شهید غلامرضا صدیق (حمید) در سال ۱۳۳۰ در شاهرود متولد شد و در دوران تحصیل در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه اصفهان در سال ۵۰ در رایله با سازمان مجاهدین خلق ایران به فعالیت پرداخت. در سال ۱۳۵۲ در حین یک ماموریت به وسیله‌ی ساواک دستگیر شد و تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت ولی لب از لب نگشود وی دو سال در کمیته باقی ماند و سپس به زندان اصفهان و بعد مشهد منتقل شد و همراه با پیروزی قیام به وسیله‌ی خلق قهرمان ایران از زندان رهایی یافت و به فعالیت‌هایش ادامه داد، در مهر ۶۰ در اصفهان به وسیله‌ی مزدوران خمینی دستگیر شد و به علت این که فرد شناخته شده‌ای بود مدت ۷ ماه تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت و سرانجام در زندان سپاه اصفهان در زیر شکنجه‌های پاسداران خونریز خمینی با بدنی تکه تکه و سوخته به شهادت رسید و داغ فاش ساختن حتی یک کلمه از اسرار خلق را به دل جانین حاکم نهاد.

در قلب سرخ فام افق‌های باردار  
در ثقل قرن‌های سیاه فریب و ننگ  
خورشید در تحمل یک زایش بزرگ  
در کار انفجار شبی سرد و تیره است

\* \* \*

هان! آرام ای گشوده به اعماق سرد شب  
چشمان خست‌را

بنگر که پلک منتظر فجر باز شد.  
آنک... طلایه‌های سحرزادگان نور  
با هیمه‌های شعله و فتح‌شان به گف  
با جامه‌های پاک سحرگاهشان به تن  
دیوارهای قلعه‌ی دیوان‌را،  
در تلخی تحمل شلاق و سوختن

ویران نموده‌اند

\* \* \*

اینک بهار از پس فصلی سیاه و سرد  
سربزگشیده باردگر سرخ و شعله‌ور  
تا نغش این بهار سراپا دروغ را  
در خاک بسپرد

روح بهار می‌وزد از قلعه‌های عشق  
از فکر و خون و آتش رزم "حنیف‌ها" (۱)  
تا "موسی دلیر" سردار توده‌ها (۲)  
و اینک "حمید" ما (۳)

در هم شکسته است، روح بهار عاصی و سرکش  
سدهای رشد و رستن این خلق قهرمان  
آنان...

دل‌اوران عرصه‌ی پیکار توده‌ها

### دو رباعی

تقدیم به مجاهد شهید "حسین یگانه"  
و تمامی شهدای انقلاب ایران

### ارتش خلق

تا بام فلات، غرق در خون نشود  
تا جنگل و کوه و شهر، گلگون نشود

تا ارتش خلق، عزم وحدت نکند  
عفریت ستم ز ملک، بیرون نشود

\* \* \*

### در راه ستم‌کشان

خشمت چو شراب آتش انگیز خسته باد  
دشمن به هراس، برگ سان ریخته باد

در راه ستم‌کشان به میدان نبرد  
خون تو به خون من درآمیخته باد  
"روحانی"

\* مجاهد شهید حسین یگانه، از معلمین کن و از سمپات‌های قدیمی سازمان مجاهدین خلق ایران در دوران حکومت شاه سرسپرده بود، پس از پیروزی قیام بر علیه شاه، وی به صورت مجاهدی حرفه‌ای به مجاهدین پیوست و پس از سی‌خرداد در فاز نظامی دستگیر شد و پس از شکنجه‌های زیاد به وسیله‌ی دژخیمان خمینی و پاسداران جانی در تهران تیرباران گردید.

### حماسه‌های مجاهد خلق،

### لحظه‌های انقلاب

## "من یک توده‌ای هستم، عضو اطلاعات ۳۶ میلیونی امام خمینی!!"

مناسب و پیچیده با خود حمل می‌کردم... هنوز فاصله‌ی نسبتاً زیادی با بیمارستان داشتم که A را دیدم... و پس از بررسی دقیق اطراف و جوانب به یکدیگر پیوستیم.

\* \* \*

صحبت‌های من و A تمام شده بود، تقریباً می‌خواستیم از یکدیگر جدا شویم که سروکله‌اش پیدا شد، به طور ناشیانه‌ای سعی می‌کرد ما را زیر نظر داشته باشد قیافه‌اش در زیر انبوهی از ریش پنهان شده بود ولی علی‌رغم این به‌نظم آشنا می‌آمد و بعد از لحظاتی که در ذهنم به دنبال او گشتم متوجه شدم که یکی از توده‌ای‌هاست که او را در محل کارم دیده بودم و می‌شناختم، البته به خاطر این که تغییر قیافه داده بودم اطمینان داشتم که مرا نخواهد شناخت ولی از رفتارش معلوم بود که نسبت به من و A مشکوک شده است.

پس از چک محل‌ها و گفتگوی کوتاهی با A، به او گفتیم که به طور عادی خدا حافظی کرده و سعی کند در جهت مخالف من حرکت کرده و خود را از منطقه دور کند، ولی هنوز A از من دور نشده بود که توده‌ای مزبور با قدم‌هایی سریع جلو آمد و گفت "بایستید ببینم" و هنوز ما فرصت نکرده بودیم حرفی بزنیم که با وقاحت گفت "می‌خواهم شما را بگردم" با حالتی که گویا اصلاً انتظار چنین برخوردی را از جانب او ندارم، گفتم - شما کی هستید، تازه شما حق ندارید خودتان را نشان بدهید تا ببینم شما... که فرد مزبور با صدائی بلند حرقم را قطع کرد و گفت - کارت بی‌کارت "من یک توده‌ای هستم عضو اطلاعات ۳۶ میلیونی امام خمینی" اگر زیاد حرف بزنید می‌برم‌تان کمیته، آنجا گرفتاریتان خیلی بیشتر خواهد بود... در آن شرایط کاری نمی‌توانستم انجام بدهم... من مدارک را به طور خیلی دقیق جاسازی کرده و در کیفم قرار

نه تنها امروز بلکه در فردای سقوط محتوم خمینی برای ما و تمامی مردم آزاده و رشید ایران بسی ارزشمند، آموزنده و گران-بها خواهد بود.

در این شماره، توجه شما را به یک گزارش از خیانت‌های مردم‌فروشان توده‌ای جلب می‌کنیم، این گزارش شرح برخورد ۲ تن از انقلابیون مجاهد خلق با این عناصر است که پس از سی‌خرداد ۶۰ در ماشین جنایت و سرکوب خمینی به خدمت پرداخته‌اند.

\* \* \*

گزارش اول:

نوشته‌ی یک خواهر رزمنده‌ی مجاهد خلق

تاریخ: ۱۹ / شهریور / ۱۳۶۰  
مکان برخورد: تهران، خیابان زرتشت روبروی بیمارستان مهر

شهریورماه فرارسیده بود و عملیات سازمان علی‌رغم کشتار-های روزافزون خمینی هر روز اوج بیشتری می‌یافت، آنقدر شرائط پیچیده و شتابدار بود که قدرت فوق‌العاده‌ی را می‌طلبید، ولی تمامی اعضای واحدهای عملیاتی با روحیه‌ی پولادین و سرشار از عشق به خدا و خلق و امید و ایمان به پیروزی انقلاب، به تلاش خود ادامه می‌دادند.

آن روزها من مسئول ارتباطات چند اکیپ عملیاتی بودم و طبیعتاً تردد من در شهر از حد معمول بیشتر بود، ولی علی‌رغم خطرات زیادی که در هر جا چهره می‌نمود، هربار می‌توانستم با آمادگی و رعایت دقیق مسائل امنیتی و حفظ روحیه‌ی رزمندگی، در نقاط مختلف شهر تردد کرده و ماموریت‌های خود را به انجام برسانم. آن روز ۱۹ شهریور ماه بود و من با A یکی از افراد تحت مسئولیت در خیابان زرتشت روبروی بیمارستان مهر قرار ملاقات داشتم، به علت ضرورت‌هایی که وجود داشت مسلح نبودم و مدارکی را که شامل تعدادی آدرس نیز بود (البته همه‌ی آدرس‌ها به رمز نوشته شده بود) در جاسازی‌هایی



## هجرت،

## نقطه عطفی تعیین کننده در حیات انقلابی اسلام

سالروز  
شهادت  
امام رضا (ع)

و هموار کردن راه پیروزی فرا رسیده بود؛ اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر.

هجرت محمد (ص) در مسیر تکاملی جنبش رهایی بخش اسلام نقطه عطفی تعیین کننده و سرنوشت ساز بود و به حق یک شب قدر یا مرحله ی قدر (لیلۃ القدر) در حیات انقلابی اسلام محسوب می شود، آن چنان که به مثابه ی تولدی جدید، سرآغاز و مبداء تاریخ اسلام گشته است. همان سرفصل کیفی عظیمی که بدون آن، جنبش علی رعم همی مرارت ها و شکنجه های دوران سخت مکه، عقیم و بی نتیجه می ماند و چه بسا ضایع و تباہ می گردید.

هجرت به منزله ی مقدمه ی ضروری برای ورود به میدان نبردی قهرآمیز با سدکنندگان راه خدا و خلق، از ویژگی های سیره ی انبیاء بزرگ توحیدی است: هجرت ابراهیم، داستان موسی و سرگذشت شورانگیز اصحاب کهف و هجرت پیامبر (ص) اسلام و ... گواه این حقیقت اند که مشعل داران توحید و تکامل، بن بست ها را خواهند شکست و جانشینان راستین خدا در زمین، راه به سوی هدف خواهند گشود و کافرین و حق پوشان را یارای سد کردن همیشگی این راه نیست. مشی عمومی تکامل، خروج سرافرازانه از تمامی بن بست ها است.

کنند و نیز توده های تحت ستم که بر اثر فشار جنگ های ظالمانه و برادرکشی ها، کارد به استخوان شان رسیده بود، از هر جهت آمادگی پذیرش جنبش رهایی بخش اسلام را داشتند. و این چنین بود که پیام آسمانی محمد (ص) را که رهایی و رستگاری انسان را نوید می داد، به گوش جان شنیدند و در راه اعتلای این آرمان مقدس با تمامی هستی خویش پای در راه نهادند تا جوانه های قسط بر شاخسار روابط اجتماعی روئیده و آنچه شرک و بیگانگی است به توحید و یگانگی بدل شود.

با عقد پیمان برادری بین مهاجرین و انصار، شهر "مدینه" متحد و یکپارچه در اختیار یاران محمد (ص) قرار گرفت و بدین ترتیب نهضت نوپای اسلام مرحله ی کیفی جدیدی را پیروزمندانه آغاز کرد. مرحله های که طبیعتاً قانون مندی های جدیدی جهت ارتقاء و گسترش مبارزه بر آن حاکم بود.

اگر تاکنون پیامبر (ص) و یاران پاکبختش شکنجه می شدند و در برابر آن همه ظلم و اختناق، هیچ فریادی جز نعره ی دژخیم مجاز نبود، از این پس دیگر نوبت دشمنان خدا و خلق بود که می بایست منتظر نبردهای مسلحانه ی پیامبر (ص) و مهاجرین و انصار انقلابی او باشند. آری، دیگر نوبت مبارزه ی انقلابی مسلحانه

ارتجاعی، استمرار حیات جنبش نوپای اسلام با خطر مواجه گشت. محمد (ص) از جمله فرمان داد تا گروهی از مسلمین به حبشه هجرت کنند.

پس از مدتی نیز هجرت خود پیامبر (ص) به همراه پیروانش از مکه به مثابه ی ضرورتی حیاتی در جهت حفظ و بقا رهبری جنبش و تضمین تداوم و گسترش آن اجتناب ناپذیر گردید. چرا که جنبش پس از طی مراحل کمی خود (طی ۱۳ سال) نیاز به تغییری کیفی داشت تا در ظرفی متناسب تر و بزرگ تر به حیات خویش ادامه دهد. لذا تصمیم تاریخی هجرت به مدینه اتخاذ گردید.

اشرافیت مرتجع مکه پس از خروج عده ای از یاران پیامبر (ص) از آن شهر، خطر را احساس کرده و برای مقابله با گسترش کانون های انقلاب به سرکوبی وحشیانه ی مسلمین اقدام نمود و بعد از آنکه ثمری از افزایش فشارهای وحشیانه و شکنجه و آزار بر گرویدگان به راه خدا و رسولش حاصل نشد، تصمیم قاطع بر نابودی و از بین بردن رهبری جنبش یعنی پیامبر اکرم (ص) گرفتند. سران قریش پس از شور و مشورت های بسیار در مورد چگونگی اجرای طرح خائنانه ی ترور محمد (ص)، سرانجام به پیشنهاد ابوسفیان تصمیم گرفتند تا از هر قبیله، جوانی چایک با شمشیرهای آخته بر بالین محمد (ص) حاضر شده و همگی به یکباره شمشیرهای خود را بر او زنند تا او کشته شود و معلوم نگردد که بالاخره کدام قبیله باید به خون خواهی محمد (ص) قصاص گردد. اما این نقشه ی پلید و

۲۶ آذر - اول ربیع الاول - مصادف با سالگرد هجرت حضرت محمد (ص) است. هجرت پیامبر اکرم به مثابه ی یک جهش و نقطه ی عطفی در حیات جنبش رهایی بخش اسلام درخور بحث های مفصل و تاریخی و ایدئولوژیک است که در اینجا تنها به ذکر مختصری از آن می پردازیم.

هم زمان با اوج گیری جنبش رهایی بخش اسلام، اشرافیت مرتجع مکه که سلطه ی سیاه خویش را بر شانه های لرزان محرومان بنا کرده بودند، به سرعت برای ممانعت از رشد جنبش، تمامی نیروهای خود را بسیج کرد. به ویژه اینکه "محمد" (ص) این امین خلق، با رد تمامی "امتيازات" بی شماری که به وی برای دست شستن از عقایدش پیشنهاد شده بود، هم چنان بر عقاید و آرمان والایش پای می فشرد.

و چنین بود که هجوم همه جانبه ی علیه پرچمداران انقلاب و یارانش آغاز گردید. اشرافیت مکه در نخستین مرحله ی هجوم خود، بر آن بود تا با تهمت ها، مارک ها و برجسب های مختلف، توده ی ناآگاه را نسبت به محمد (ص) و آئین پاک و رهایی بخش او بدبین ساخته و او را در میان توده های مردم منزوی نماید. او را دیوانه، ساحر و جادوگرش نامیدند! آنگاه که محمد (ص) پیام رهایی بخش مکتبش را که نویدبخش محو تمامی روابط ستمگرانه و غیرعادلانه بود، به توده های تحت ستم ابلاغ می نمود، اجتماعش را برهم می زدند. اما پیامبر (ص) علی رعم تمامی تبلیغات زهرآگین و نیرنگ های عوام فریبانه ی دشمن، مبارزه را بی امان به پیش می راند ... رشد روزافزون جنبش و اقبال توده های تحت ستم، ارتجاع قریش را بیش از پیش خشمگین می ساخت. برده داران، وحشیانه ترین شکنجه ها را بر "موحدین" روا می داشتند. در زیر اشعه ی سوزان آفتاب و بر روی ریگ های داغ عربستان شلاق ستم بر پشت سمیه و سنگی سنگین بر سینه ی بلال - این برده ی سیه چرده - بیداد می کرد. تحت چنین شرایطی پیامبر و یارانش ۱۳ سال در مکه مبارزه کردند. در این فاصله در اثر اوج گیری فشارها و تضیقات

$$۱۷۲۸ \times ۶ = ۱۰۳۶۸$$

## رژیم ضد بشری خمینی چگونه روز به روز حکومت می کند؟!!

جمعیت کشور حساب کنیم و متقابلاً توزیع میزان دستگیری در سایر نقاط ایران را با مسامحه مساوی تهران در نظر بگیریم، با یک تناسب ساده رقم زیر بدست می آید:

یک ماه:  $۱۷۲۸ \times ۶ = ۱۰۳۶۸$   
اگر به نتایج حاصله از آمار دستگیری ها، اعدام های سرتاسری روزانه ی انقلابیون و کشتار مردم و پیشمرگه های قهرمان خلق کرد را نیز اضافه کنیم، بدون هیچ گونه تفسیر و تحلیل روشن می شود که: رژیم روه مرگ خمینی چگونه و با چه شیوه های روز به روز حکومت می کند!!

پرداخت و از جمله گفت: "... کمیته های تهران، در آبان ماه امسال، ۸۰۵ نفر را که قطعاً از گروهکها بودند، دستگیر و تحویل مقامات قضائی داده اند، و ۹۲۳ نفر نیز که وضعیتشان مشکوک بود، دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفته اند..." اگر بخواهیم با یک حساب سرانگشتی میزان دستگیری های یک ماهه ی رژیم در کل ایران را محاسبه کنیم چنین می شود:

تعداد دستگیری های تهران در یک ماه  $۱۷۲۸ = ۸۰۵ + ۹۲۳$   
حال اگر جمعیت تهران را با تقریب نقصانی ۱/۶ کل

اخیراً فخرالدین حجازی پلید و خائن، نماینده ی مجلس ضد خلقی خمینی، در یکی از جلسات مجلس (۶۱/۹/۸) ناچار شد، از یکی از عملیات جدید رزمندگان مجاهد خلق بر علیه خودش، پرده بردارد و در همین رابطه از وزیر کشور در مورد وضعیت "تروریست ها!!" و علت عدم وجود امنیت برای نمایندگان و سایر وابستگان رژیم، از دست "منافقین" توضیح بخواهد.

به هرحال در رابطه با سوال حجازی، ناطق نوری خائن وزیر مزدور خمینی در همان جلسه به پاسخ گوئی



ازسری تجربیات رزمندگان مجاهد خلق

نحوه مقابله با درگیریهای ناخواسته

بقیه از صفحه ۱۲

آن را باز کردم و فریاد زدم که من مجاهدم. از داخل ماشین یک نفر گفت: "سریع ببر بالا" سپس ماشین به آرامی حرکت کرد.

مزدوران که هنوز وحسزده و میپوت بودند به طرف ماشینان دویدند و در حالی که شلیک می کردند به تعقیب ماشین ما برداختند.

وقتی سوار ماشین سدم منوچه سدم که ماشین به یک آموزشگاه رانندگی تعلق داشت و کسی هم که پشت فرمان بود، داشت معلم می گرفت. به مربی وی گفتم که فرمان ماشین را خودم در اختیار بگیرم و سریع حرکت کن. مربی نیز با مهارت تمام فرمان ماشین را در دست گرفت و از لابلای ماشینها به سرعت از منطقه دور شد. مزدوران که احتمالاً در ترافیک گیر کرده بودند اصلاً امکان تعقیب ما را پیدا نکردند. وقتی خواستم از ماشین پیاده شوم، مربی رو به من کرد و با لیخنه بد من گفت: "دمون گرم!"

\*\*\*

علل

درگیریهای ناخواسته

علت های درگیری ناخواسته حین تردد در شهر به فرازبرد می باشد:

- برخورد ناکهانی با نور بازرسی ماشین
- مشکوک شدن ماشینهای گشتی
- اجرای قرار مشکوک و لورفته و یا ورود در منطقه آلوده
- شناختن شدن توسط مزدوران و عوامل جاسوس رژیم
- البته طبیعی است که موارد فوق همگی منجر به نوع "یکسانی" از درگیریهای ناخواسته نمی شود، بلکه به تناسب شرایط و آتش دشمن و موضع ما، سادگی و یا پیچیدگی خاص خود را دارا می باشد.
- مثلاً نحوه برخورد مزدوران دشمن با یک نفر و یا سرنشینان یک اتومبیل، هنگامی که فقط به آنها مشکوک شده اند، بسیار متفاوت است با زمانی که فردی را شناخته و قصد دستگیری او را دارند. بدیهی است که رزمنده های مجاهد در هر کدام از حالات فوق دارای قدرت مانور متفاوتی در استفاده از

آتش سلاح خود می باشد. نکته ای که بر این تفاوتها ابعاد دیگری نیز اضافه می کند، میزان حساسیت دشمن در شرایط مختلف زمانی و مکانی است. حساسیت دشمن در حوالی منزل مقامات و یا ساختمان کمیته ها و سیاه بیشتر از نقاط دیگر شهر می باشد. و طبعاً احتمال برخورد با دشمن نیز در این مناطق افزایش می یابد. موقعی که در منطقه ای عملیات نظامی صورت می گیرد، طبعاً حساسیت مزدوران رژیم در آنجا تا مدتی بیشتر است و نحوه برخورد با عناصر مشکوک و ... با شرایط عادی و معمولی فرق می کند. روشن است که مناسب با هریک از علل و عوامل و شرایط کوناگون درگیریهای ناخواسته، نحوه مقابله با آن، شکل خاص خود را پیدا می کند، اما به هر حال آمادگی های کلی اولیه برای برخورد با دشمن در چنین درگیری هایی یکسان است. که در ابتدا به آن می پردازیم:

چگونه خود را از قبل

برای درگیریهای

ناخواسته آماده کنیم

گذشته از آمادگی و دانستن بحارب و آموزشهای اولیه ای نظامی، هوشیاری، قاطعیت و آتش دقیق، از جمله پارامترهای تعیین کننده در کسب برتری بر دشمن در برخوردهای ناخواسته می باشد که طبعاً در پراتیک های جمعی و مستمر نظامی، به همراه آموزش قابل ارتقاء هستند. در کنار این آمادگی های کلی، شناخت اولیه از قوانین ویژه تردد و رعایت آنها نیز می تواند از پیش کمک های موثری در جهت افزایش توان اولیه در مقابله با دشمن باشد، که با توجه به اهمیت آن به توضیح بیشتری در این زمینه می پردازیم:

زمان تردد

مناسب ترین وقت تردد در خیابانها زمانی است که بیشترین تردد عمومی صورت می گیرد، چرا که در این مواقع، سطح کنترل و بازرسی و میزان تحرک عوامل سرکوبگر دشمن به ناچار تا حدودی افت می کند و از دقت عملشان کاسته می شود و

جهت راهپیمائی و یا بسیج کرده است، حساسیت دشمن نسبت به تردد افراد در خیابانها بیشتر می شود.

برخی حساسیتها نیز ممکن است در مورد تاکتیکها و یا امکاناتی باشد که تا حدودی، استفاده از آنها توسط انقلابیون برای رژیم لو رفته باشد. مثلاً استفاده فراوان از موتور در یک مقطع جهت عملیات، طبعاً در رژیم حساسیت ویژه ای نسبت به این وسیله ایجاد می کند که باید نسبت به آن هوشیار بود.

تسلط در استفاده از سلاح

در درگیریهای ناخواسته، استفاده از "سلاح" مهم ترین نقش را در عقب راندن دشمن و راهگشائی ایفا می نماید. عناصر مسلح باید آشنائی کافی با اسلحه ای خود داشته باشند و بتوانند به سرعت از آن استفاده نمایند، روش باز و بسته کردن و روغن کاری سلاح و به خصوص نحوه "رفع گیر" سلاح خودشان را به خوبی بدانند و در انجام آن تسلط داشته باشند. به تجربه ثابت شده است که اولین شلیک از جانب ما می تواند دشمن را در موضع تدافعی قرار دهد، و آنگاه ادامه ای آتش می تواند راهگشا باشد. به همین خاطر، تمرین های قبلی کافی در این زمینه، کارآئی زیادی خواهد داشت. اگر به صحت کارکرد سلاح خود اطمینان کامل داشته باشیم، با اطمینان و پشت گرمی بیشتری می توانیم در خیابانها تردد کنیم. سلاح یک مجاهد در خارج پایگاه، باید همیشه آماده شلیک بوده و بر روی هیچ "ضامنی" قرار نگرفته باشد. به همین منوال، تسلط بر نحوه عملکرد و استفاده از انواع مسلسل، نارنجک و بمب ضربه ای و ... باید مورد توجه و تمرین فراوان قرار گیرد.

اگر با چنین آمادگی و تسلطی در خیابانها با دشمن درگیر شویم، حتی اگر نتوانیم از یک درگیری ناخواسته، سالم بیرون بیاییم، یقیناً می توانیم تنی چند از مزدوران دشمن را به خاک هلاک افکنده و در آخرین لحظات نیز دستور محوری این مرحله از مبارزه را به خوبی اجرا کرده باشیم.

توجه به نکات و موارد گفته شده و بکار بستن صحیح آنها در عمل به طور قطع میزان موفقیت ما را در این گونه درگیریها افزایش داده. و راندمان نیروها و انرژیهای مصرف شده از جانب دشمن را به حداقل کاهش می دهد.

انواع درگیریها تا کتیک مقابله با هر کدام

درگیریهای ناخواسته، متناسب با تعداد نفرات، میزان آتش، آمادگی های قبلی و همچنین آرایش نظامی دشمن هنگام رودرروئی و نبرد، اشکال متفاوتی به خود می گیرد. و بالطبع به تناسب شرایط، مقابله با بعضی از انواع آن ساده و با برخی دیگر پیچیده می باشد.

نکته ای مهمی که در درگیریهای ناخواسته باید مدنظر قرار گیرد اینست که "آتش" بکار گرفته شده از سوی رزمندگان مجاهد در مقابل دشمن از ماهیت "دفاعی" برخوردار است، نه "تهاجمی". به این معنی که، درگیری با دشمن برای این نیست که به او ضربه زده و به اصطلاح "عملیات نظامی" انجام شود؛ بلکه درگیری فقط به منظور متوقف کردن تهاجم دشمن و عقب نشینی و سرانجام خروج سالم از منطقه می باشد. بنابراین نا آنگاه که مقدور است باید از حداقل زمان، و با حداقل تحرک، و قبل از اینکه دشمن بتواند رزمندگان را در یک موضع نامناسبتر قرار دهد، از تیررس خارج شده و از چنگالش بگریزند، چرا که در صورت موفقیت در درگیری ناخواسته حتی اگر به دشمن نیز هیچ صدمه و ضربه ای وارد نشده به خودی خود برایش یک شکست محسوب می شود.

اکنون با تقسیم بندی انواع درگیریهای ناخواسته، براساس میزان آتش دشمن، به توضیح تاکتیکهای ویژه برخورد با هر کدام از آنها می پردازیم، انواع این درگیریها عبارتند از:

- درگیری با مزدور غیرمسلح دشمن
- درگیری با واحد موتوری دشمن
- درگیری با واحد گشتی دشمن
- درگیری با تور نظامی دشمن

درگیری با مزدور

غیرمسلح دشمن

گاهی اتفاق افتاده است که برادر یا خواهری حین تردد در خیابانها و یا هنگام خرید در مغازه با یک نفر مزدور غیرمسلح و یا به اصطلاح "حزب الهی" مواجه شده، که او (خواهر یا برادر رزمنده) را شناخته و در جهت دستگیری دست به اقدامات مختلفی از قبیل سرو صدا کردن، کمک خواستن و یا یورش بردن به طرف او زده است. در چنین شرایطی اصل



ازسری تجربیات رزمندگان مجاهد خلق

نحوه مقابله با درگیریهای ناخواسته

بر خروج افراد از صحنه می باشد برای این منظور می توان با استفاده از سلاح، ابتدا او را به سکوت دعوت کرده و سپس با استفاده از موقعیت صحنه را ترک نمائیم. اما اگر تهدیدات موثر واقع نشد و او به کارش ادامه داد، باید با قاطعیت انقلابی، آن جاسوس را به سزای جنایاتش رسانده و سپس از صحنه خارج شد. بنابراین در یک جمله می توان گفت که: قاطعیت در برخورد و تصمیم گیری سریع متناسب با حرکات فرد مزدور ضامن خروج سالم از موقعیت درگیری می باشد.

برای عقب نشینی و خروج سریع از منطقه، حتی المقدور باید از ماشین یا موتور استفاده کرده و با انجام "ضد تعقیب" کامل به پایگاه مراجعت نمود.

درگیری با چند مزدور غیر مسلح رژیم نیز عیناً از قانون - مندی فوق پیروی می کند، ابتدا باید با نشان دادن اسلحه، آن ها را به عواقب خیانتشان آگاه کرد و بدینوسیله آن ها را به عقب راند ولی اگر کسی از بین آن ها در خوش خدمتی به رژیم خدینی سماجت بخرج داد، باید بلافاصله به سمت او شلیک نمود تا عبرت سایر جاسوسان و سرسپردگان خمینی نیز بشود نکندهای که بعد از این کوبه برخوردها حائز اهمیت است، تغییر دادن قیافه می باشد، که این کار را نیز می توان با تعویض نوع و رنگ لباس، تغییر در مشخصات چهره مانند ریش و سبیل و عینک و آرایش موی سرو انجام داد.

خیابان های اصلی شهر حضور ندارند.)

در صورت مواجه شدن عنصر رزمنده با واحد موتوری دشمن که نسبت به اوحساس شده، بایستی با توجه به متحرک بودن یا متوقف بودن واحد موتوری دشمن وارد عمل شود: در صورتی که واحد موتوری دشمن در حال حرکت باشد، بایستی با هوشیاری تمام و اتخاذ حداقل سنگر، در پشت درخت یا تیر چراغ برق و امثالهم، با تیراندازی دقیق، اولین گلوله را به راننده شلیک کرد، زیرا با مجروح و یا کشته شدن راننده تعادل موتور بهم خورده و آن ها به زمین می افتند و نتیجتاً آتش مسلسل نفر عقب نیز کارآئی خود را از دست می دهد، آنگاه با استفاده از فرصت ایجاد شده می توان از صحنه، عقب نشینی کرد. مگر این که به نحوی راننده در تیررس آتش نباشد که در این حالت بایستی نفر عقب را هدف قرار داد و بلافاصله از منطقه خارج شد. ولی در حالتی که واحد موتوری دشمن، متوقف شده، و یا توانسته تعادل خودش را حفظ کند، از کار انداختن نفر مسلح عقب و شلیک به وی در درجه اول اهمیت قرار می گیرد، این کار را هم می توان هم با تیر - اندازی دقیق انجام داد و هم با استفاده از بمب یا نارنجک. بایستی توجه داشت که از کار افتادن آتش مسلسل واحد موتوری در حقیقت به مفهوم از دست دادن کارآئی اینگونه واحدها می باشد.

درگیری با

ماشین گشتی دشمن

ماشین های گشتی دشمن اغلب از نوع اتومبیل های تیزرو مانند توپونا، بنز و بام و... و دارای ۳ یا ۴ سرنشین می باشد. این مزدوران به دلیل تجاربی که طی درگیری های مختلف بدست آورده اند، از هوشیاری و مهارت نسبی بیشتری برخوردار هستند. بنابراین موفقیت در درگیری با این واحدها نیازمند استفاده دقیق و حساب شده تر از سلاح و مهمات و داشتن ابتکار و هوشیاری بیشتری است. البته هیچگاه نباید فراموش کرد که به خاطر ضربات سنگین و متعددی که همین گشتی ها از

درگیری با

واحد موتوری دشمن

واحدهای موتوری دشمن که اغلب از موتورهای سنگین و پرفردت (۷۵۰ به بالا) و بعضاً از موتورهای ۱۲۵ و ۱۱۰ هوندا استفاده می کنند، متشکل از ۲ نفر می باشند. نفر جلو (راننده) موتور) مسلح به سلاح کمری و نفر عقب که مسئول آتش هم هست، مسلح به مسلسل یوزی می باشد. واحدهای موتوری، اغلب در خیابان های فرعی و کوچه های گشت می زنند که امکان ورود ماشین های گشتی در آن ها یا وجود ندارد و یا مشکل است. (البته این موضوع به این مفهوم نیست که آن ها اصلاً در

می توان از ماشین و موتور استفاده نمود ولی بعضاً اختفا در منازلی که مقداری از صحنه درگیری دور باشند نیز مفید است، به خصوص اگر بر اثر طولانی شدن درگیری، دشمن نیروهای بیشتری را وارد صحنه کرده و راه های خروجی را مسدود نموده باشد. و در این رابطه بارها شاهد بوده ایم که وقتی مردم، از هویت رزمندگان "مجاهد خلق" مطلع شده اند، به آن ها پناه داده و حتی با ابتکارات بسیار جالب، آن ها را از منطقه خطر خارج کرده اند.

درگیری در

تورهای بازرسی دشمن

یکی دیگر از تاکتیک های مورد استفاده دشمن جهت دستگیر کردن عناصر رزمنده می باشد، گستردن تورهای بازرسی در سطح شهر است. اگر امکان اطلاع از وجود اینگونه تورها وجود داشته باشد، به هیچ وجه نباید وارد آن ها شد. در این رابطه در هنگام حرکت در شهر، همیشه باید ناآنجا که مقدور

است وضعیت مسیر خود را از دور چک کرده و سپس به حرکت ادامه داد و اگر کوچک ترین مورد مشکوکی از دور مشاهده شد، باید حتی الامکان ماشین را پارک کرده و بدون جلب توجه دشمن از آن پیاده شده و از منطقه خارج کردید.

اما اگر ناگهان خود را در نور بازرسی یافتیم، با توجه به حضور دشمن و این که تا حدودی نیروهایش را مستقر کرده است، تنها با آتش می توان نور بازرسی را سکافت و سریع خارج شد. البته در بعضی موارد، بسته به وضعیت تور، می توان با ظاهر سازی و تعلل، مقداری از نور را طی کرد و سپس آتش کشود. در بعضی مواقع نیز باید از لحظه ورود به تور فقط با تکیه به آتش سنگین مسیر را طی نمود. استفاده از رکاب، نارنجک و بمب ضربه ای در نور بازرسی می تواند برای عناصر رزمنده راهگشا باشد. بعد از گذشتن از نور باید سریعاً ماشین خود را عوض کرده و حتی المقدور با تغییر ترکیب نفوذات داخل ماشین، خود را از منطقه خارج نمود.

\*

بقیه / صفحه ۱۵

حماسه های مجاهد خلق،

لحظه های انقلاب

"من يك توده ای هستم، . . ."

... سرانجام پس از یک ساعت و نیم و بارها گشتن با ناامیدی سرش را بلند کرد و گفت "با این که من هنوز به شما مشکوکم، ولی بروید خدا را شکر کنید" و وقتی به او گفتیم "واقعاً روهم خوب چیزیه ... یک ساعت ونیم ما را معطل کردی نازه هنوز هم طلبکاری!!" دوباره با وقاحت گفت: "این وظیفه ی ماست، وظیفه ی تک تک نوده ای ها، افتخار هم می کنیم" و بعد از ما دور شد.

پس از رفتن توده ای مزبور من و A با زدن ضد تعقیب کافی به سرعت از منطقه دور شدیم و اولین کاری که کردیم "تعویض تمامی قرارهایی بود که دست نوشته ی رمز آن را توده ای مزبور برای خوش خدمتی به خمینی برداشته بود" و احتمال داشت از سوی آن دست نوشته خطری متوجهی واحدها بشود. . . .

داده بودم و به همین دلیل تا اندازه ی زیادی اطمینان داشتم با عادی سازی مساله رفع خواهد شد.

... توده ای مزبور با دقت و وسواس زیاد کیف من و ساک دستی A را گشت و به تمام وسایل داخل آن به دقت دست زد، تمام نوشته های داخل کیف و تقویم مرا به دقت خواند ولی دست بردار نبود هر وقت بازرسی از یک چیز تمام می شد با لحنی کریه می گفت "میلیسیا خودش را نیپیک کرده که کسی او را نشناسد. . . ولی از دست من نمی توانید در بروید بالاخره پیدا می کنم" و دوباره شروع به گشتن می کرد. در آن لحظات وقتی به چهره ی پوشیده از ریش او بیه حالت عصبی و تشنه اش که کیف و ساک را جستجو می کرد نگاه می کردم، بی اختیار به یاد سگ های تازی می افتادم که لهله زنان به دنبال شکار می دونند تا با دریدن او خود را سیراب کنند

\*



# حرکت اعتراضی دانش آموزان قهرمان مدرسه "خدمات" گرگان

دراوایل آبان ماه، بنا به تصمیم خودسرانه‌ی مدیر فالانژ مدرسه‌ی دخترانه‌ی خدمات گرگان، درب ورودی مدرسه، زودتر از ساعت معمول، بسته می‌شود، و این در حالی بود که از مجموع ۸۰۰ نفر دانش‌آموز این دبیرستان، فقط ۲۰۰ نفر داخل بوده و بقیه به همراه دبیران خود، پشت درب مانده بودند و مدیر ارتجاعی، فقط اعضای انجمن ضداسلامی و دبیران فالانژ را به داخل راه می‌دهد. در همین هنگام، دانش‌آموزان با حالت اعتراضی به صورت دسته جمعی دست به اعتراض زده و شعار می‌دهند "مرگ بر مدیر ارتجاعی"، "دروغ برآزادی" و "..." در این هنگام مدیر مدرسه، از ترس گسترش این حرکت، درب دبیرستان را باز کرده و از

دانش‌آموزان می‌خواهد داخل شوند. به محض ورود اولین دانش‌آموز، مدیر شروع به کتک زدن و کشتیدن موه‌های او می‌کند. متقابلاً سایر دانش‌آموزان نیز حرکت اعتراضی خود را تشدید کرده و با کوبیدن هم‌هنگ باهای خود به زمین و دادن شعارهای مختلف از جمله این شعارک: "ما کلاس برویستیم..." در مقابل مدیر مزدور استادکی می‌کنند. پس از مدتی، مدیر آن‌ها را به داخل سالن می‌فرستد بچه‌ها با بازکردن درها و پنجره‌ها مجدداً با صدای بلند شعار می‌دهند. در این هنگام، سه واحد از مزدوران سپاه، (بر اساس تلفن مدیر) سراسمه و هراسناک سر می‌رسند، دانش‌آموزان با دیدن آن‌ها فریاد می‌زنند، "مرگ بر سپاه ارتجاعی". مسئول آموزش و

پرورش شهر نیز به مدرسه آمده و شروع به سخنرانی می‌کند، اما دانش‌آموزان با هوکردن او، مانع ادامه‌ی سخنرانی او شده و او ناگزیر مدرسه را ترک می‌کند. از طرف کلانتری نیز (براساس تلفن مدیر)، مامورین سر می‌رسند و می‌گویند کجا بمب گذاشته‌اند!! دانش‌آموزان پاسخ می‌دهند: "جائی بمب نگذاشته‌اند. ما شورش کرده‌ایم." مامورین شهربانی می‌گویند: "این مسائل به ما مربوط نیست" و سپس آن‌ها می‌روند. در این موقع، مزدوران سپاه تک دانش‌آموزان را به دفتر مدرسه برده و از هر کدام بازجوئی می‌کنند که: "چه کسی شعار می‌داد؟" همگی جواب می‌دهند: "من می‌دادم و افتخار می‌کنم." سپاه نیز در اثر وحدت دانش‌آموزان و برخورد قاطع و تهاجمی آنان و خطر گسترش شورش، مجبور به ترک مدرسه می‌شود. این حرکت اعتراضی تا ساعت ۱۰/۳۰ ادامه پیدا می‌کند و سرانجام با عذرخواهی مدیر از دانش‌آموزان و قبول خواسته‌های آنان، بچه‌ها سرکلاس می‌روند.

بقیه از صفحه ۱۰

## بن بست رژیم خمینی

### دربازگشائی دانشگاهها...

می‌گمارد، و این است داستان رژیم ضد خلقی خمینی و ترس و وحشتش از نوده‌های مردم، که به جرات می‌توان گفت در هیچ کجای دنیا و در هیچ حکومت دیکتاتوری نظیر ندارد. منجمله زمان شاه خائن درصدی را که رژیم به سهمیه‌ی ارتش و سایر نهادهای سرکوب و خفقان خود اختصاص می‌داد به مراتب کم‌تر بود و حداکثر چیزی بین ۵ تا ۱۰ درصد می‌شد و نازه در میان آنها هم کسانی بودند که پس از دیپلم و برای ورود به دانشگاه تعهد می‌کردند که پس از پایان تحصیل، در ارتش بمانند... مشغول کار شوند و آن‌ها که از ابتدا و قبل از ورود به دانشگاه عضو آن ارگان‌ها باشند.

تجارب تاریخی، قانون‌مندی-های اجتماعی و اوضاع و احوال حکومت مرتجعین، بیندازیم، در یک کلام می‌توانیم قاطعانه بگوئیم، رژیم هرگز قادر به برقراری دانشگاه مطلوب خود نخواهد شد و در صورت بازگشائی دانشگاه‌ها هرگز نخواهد توانست به اصطلاح از دست آن راحت شود. همه به یاد دارند که رژیم ساه تلاش بسیار زیادی بکار برد تا دانشگاه را به خیال خود به نظم و آرامش بکشد ولی نه تنها موفق نشد بلکه حتی برخی از کسانی هم که جزء سهمیه‌ی ارتش و... وارد دانشگاه می‌شدند، نیز به صفوف دانشجویان مترقی و مبارز می‌پیوستند. و یا مثلاً رژیم شاه هرچه تلاش کرد، هیچ‌گاه و هیچ سالی نتوانست خاطره‌ی شهدای ۱۶ آذر ۳۲ را از خاطره‌ها بزاید و از اعتصابات و تظاهرات در این روز جلوگیری نماید، و یا مثلاً وقتی در سال ۴۴ دانشگاه صنعتی شریف را (که در آن هنگام نام آن را دانشگاه صنعتی "آریامهر" نهادند) تاسیس نمود، می‌خواست از ابتدا از بروز آنچه در سایر دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتاد جلوگیری نماید ولی علی‌رغم تمام تدابیرش نه تنها نتوانست چنین کاری کند، بلکه آنجا نیز تبدیل به کانون شورشی علیه رژیمش شد و...

### تأثیر

#### تدابیر ضد انقلابی رژیم

در صورتی که رژیم باهمه‌ی تدابیر فوق بعضی از دانشگاه‌ها را مجدداً دایر نماید چه خواهد شد؟ آیا موفق به ایجاد دانشگاهی رام و مطیع و خالی از هرگونه عنصر ترقی‌خواهی، آن‌طور که میل اوست خواهد کردید؟ آیا دیگر دانشگاه سنگری برای انقلاب و انقلابیون نخواهد بود...؟ یک نگاه کلی و اجمالی هم که به

## ۶ شهریور شهر بجنورد ملت‌هت بود

در نهایت طبق اطلاعی که از ژاندارمری بدست آمد، معلوم شد که گویا آتش ۴ سرباز هوادار مجاهدین در اعتراض به اعدام آن ۱۱ مجاهد و مبارز، پس از برخورد با مزدوران رژیم، با سلاح‌های خود پیروزمندانه از پادگان می‌گریزند و رژیم هم با وجودی که بلافاصله همه‌ی امکاناتش را در جهت دستگیری و بازداشت آنها بسیج می‌کند، اما ردی از آنها به دست نمی‌آورد.

البته آنروز رژیم توانست با بسیج مزدورانش همراه با تجهیزات کامل در خیابان‌ها و در سراسر شهر، مانع انفجار مردم خشمگین بشود، اما به یقین دور نیست روزی که جنایتکاران و خائنین به خلق به دست فرزندان خلف خلق به مجازات برسند و سرانجام خلق ستم‌دیده‌ی ما با قیام سراسری خود هستی این رژیم ضد بشری را در آتش خشم خود بسوزد و خاکستر پلیدش را فنا سازد. بدین‌گونه خلق ما انتقام خون نکتک شهدا و شکنجه‌شدگان و انتقام تمامی جنایات رژیم خمینی را خواهد گرفت.

در روز ۱۶ شهریور ۶۱ خبر شهادت ۸ مجاهد خلق (۱) و ۳ مبارز دیگر (۲)، دهان به دهان در شهر پیچید. مردم خشمگین سراپا مملو از کینه‌ی انقلابی نسبت به رژیم ضد بشری خمینی، محله به محله، کوچه به کوچه و خانه به خانه جمع شده بودند. آنها با گلوهای بغض گرفته دربارهی این نمونه از سلسله جنایات بزرگ خمینی جلاد سخن می‌گفتند. آنها از روز موعود، روز انتقام خلق از رژیم ستمگر خمینی، و از روز پاسخ خلق به این جنایات، با اشتیاق صحبت می‌کردند و آتش خشم‌شان هر لحظه شعله‌ورتر می‌شد.

بالاخره جلادان و سپاهیان جنایتکار، که خود شاهد انعکاس وسیع خبر اعدام و اوج‌گیری خشم مردم در این رابطه بودند، وحشتزده به سرعت در همه‌جا مستقر شده و تمام توان خود را برای سرکوب هرگونه حرکت مردمی آماده کردند و شاید اگر لحظه‌ای دیر می‌جنبیدند خشم و نفرت فزاینده‌ی مردم به انفجار می‌انجامید.

اما هنوز ساعاتی از شب گذشته بود و هنوز این التهاب فروکش نکرده بود که ناگهان تیراندازی وسیع و گسترده‌ای در پادگان ژاندارمری بجنورد (که در خیابان طالقانی شهر واقع است) شروع شد. تیراندازی بسیار زیاد بود و حدوداً یک ساعت ونیم به طول انجامید. مردم نمی‌دانستند جریان از چه قرار است و از هم جوای علت این تیراندازی بودند.

پاورقی:  
۱ - مجاهدین شهید: شهرام شاه‌آبادی - جعفر محمدیان - سید محمود نامنی - محمود سراج اکبری - سید احسان بدخشان - جعفر بیگانی - رضا گیفانی - شهلا امیدوار  
۲ - مبارزین شهید: غلامرضا محمدپور - یدالله پهلوان - بهرام رازی (وابسته به طوفان)

و با هیچ لطایف الحیلی نمی‌توانند از سرنوشت محتوم خود برهند. و به قول قرآن: "فانظر کیف کان عاقبه مکرهم، انا دمرناهم و قومهم اجمعین فتلك بیوتهم خاویه بما ظلموا ان فی ذلك لایه لقوم یعلمون" (نمل ۵۱ و ۵۲) به فرجام و عاقبت سرکها و حیل‌های ضد انقلابیون بنگرید، ما آن‌ها و پیروانشان را تماما واژگون کردیم، و آن‌خانه‌های خودشان (همان اسباب و عواملی که خودشان در طول زندگی شرکت‌آلود و ضد انقلابی خود ساخته و پرداخته بودند) بود که به دلیل ظلم و ستمی که روا داشتند بر سرشان فرود آمد، همانا در این داستان آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که به قانون‌مندی‌های حاکم بر جهان علم و آگاهی دارند.

امروز نیز رژیم خمینی هرچه می‌خواهد تدابیر ضد انقلابی خویش را بکار اندازد و هرچه می‌خواهد چماق‌دار و ژ-۳ به دست به دانشگاه‌ها سرازیر کند، و هرچه می‌خواهد بساط تفتیش عقاید قرون وسطائی خود را گسترده‌تر کند ولی به مصداق "و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین" باید مطمئن باشد که در صورت بازگشائی دانشگاه‌ها، نخواهد توانست جلوی فعالیت عناصر آگاه و مبارز را در دانشگاه بگیرد. آخر این دانشجویان چگونه خواهند توانست خاطره‌ی دهها هزار دانشجوی، هم‌کلاس، دوست و یا فامیل شهید و اسیر و مخفی خود را فراموش نمایند و چگونه خواهند توانست در مقابل این همه ظلم و ستمی که برخلق در زنجیرمان می‌رود، نظاره‌گر باشند و به ندای پیش‌نشانان مجاهدشان لبیک نگویند و به یاری‌شان نشایند، و چگونه وجدان آگاهشان قبول خواهد کرد در مقابل این اهریمن فساد و تباهی، این دیوجهل، خمینی خون‌آشام سکوت پیشه‌کنند؟! اوباش حاکم نیز این واقعیت تلخ و گزنده را باغریزه‌ی ضد انقلابی خود دریافته‌اند، و منجمله خمینی این مروج ظلمت و



## نمایشات باصطلاح

### "ضد امپریالیستی"

# و ضد صهیونیستی "خمینی دجال باز هم به رسوایی کشید!"

کرد جز از راه عراق و برکناری حکومت حزب بعث نمی‌تواند اقدامی موثر کند" (روزنامه جمهوری اسلامی شنبه ۲۶ تیر) و بدنبال رهنمودهای امام جلالان بود که صیاد شیرازی، جلال خلق کرد، تکلیف خودش را دانست و فهمید، بیهوده نباید تحت تاثیر جو قرار گیرد و به همین دلیل صریحا اظهار داشت: "به دنبال بروز مساله (جنگ لبنان) ما مجدداً قصد عزیمت به سوریه از راه هوایی و مقابله با اسرائیل را داشتیم ولی خدا را شکر می‌کنیم!!" که امام عزیز به ما هشدار دادند که تا تعیین تکلیف صدام به این مهم اقدام نکنیم و صدام را در این موقعیت رها نکنیم."

البته رژیم خمینی، وقاحت را در همین حد نیز متوقف نکرد و از این هم فراتر رفت و اعلام کرد که اصلاً امپریالیسم جنگ لبنان را برای نجات! صدام و منحرف کردن ما از شیوهی اصلی مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم!! به راه انداخته و طبعاً نتیجه‌اش هم این است که می‌بایست بگذاریم بگین به قتل عام خلق فلسطین و لبنان بپردازد و ما هم برای مبارزه با اسرائیل پا به پای او (بگین) کشتار خلق‌های ایران و عراق را مجدداً ادامه می‌دهیم! ولی از آنجا که به ویژه ساز افشاء کمک تسلیحاتی اسرائیل به خمینی، دم خروس همکاری با بگین بدجوری از زیر قیای آخوندهای حاکم بیرون آمده بود، دست اندرکاران رژیم، دست به عوام فریبی جدیدی زدند و مدعی شدند که: "بله ما آنقدر قوی هستیم که ضمن ادامه کار اصلی!! (جنگ با عراق) به کمک توده‌های ستمدیده فلسطینی هم می‌رویم و به کشور برادر سوریه سرباز اعزام می‌کنیم" و بدنبال این ادعا ناگهان هیات‌های به اصطلاح عالی‌رتبهی نظامی؟! شامل صیاد شیرازی (فرماندهی نیروی زمینی)، محسن رضائی (فرمانده سپاه پاسداران خمینی) و سلیمی (وزیر دفاع) راهی دمشق شدند تا مقدمات کار فراهم شود. تبلیغات شروع شد و انبوهی لشگرهای پیاده و

زرهی برای اعزام به سوریه و جنگ با اسرائیل بسیج شدند منتهی این لشگرها تنها روی کاغذ یادداشت کسانی که در رادیو-تلویزیون رژیم، اخبار می‌خواندند، باقی ماندند و فرماندهان عالی‌رتبهی نظامی فهمیدند که هنوز تمامی درس‌های عوام‌فریبی شیطان جماران را به خوبی نیاموخته‌اند. ولی آنچه عملاً اتفاق افتاد، چیزی نبود جز اعزام حدود ۵۰۰ نفر مزدور پاسدار یا شبه پاسدار به سوریه، سوری‌های که خودش در جنگ با اسرائیل شرکتی نداشت و به این ترتیب رژیم خمینی مانند بیکاره‌ای که پس از مدت‌ها اعلام کرد، کار پیدا کرده و نزد عموی بیکارش!! شاگردی می‌کند، بر علیه بگین وارد جنگ شد.

البته عوام‌فریبی و وعده و وعیدها ادامه یافت که گوئی همین امروز و فردا "سپاهیان اسلام!!" و "رزمندگان کفرستیز!!" (و در واقع مزدورانی که هنری جز سرکوب خلق و آلت فعل توسعه‌طلبی و جنگ‌افروزی شدن ندارند) وارد نبرد با سربازان اشغالگر اسرائیلی خواهند شد. ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد چیزی جز این بود، ۵۰۰ نفر پاسداران ظلمت و تباهی در شهر بعلبک لبنان جاخوش کردند و به اعمال و ترویج روش‌های فاسد، انحصارطلبانه و ارتجاعی خود مشغول شدند. به طوری که خبرگزاری‌ها ضمن اعلام صریح این مطلب که هیچ یک از این افراد شرکتی در جنگ علیه اسرائیل ندارند، اطلاع دادند که پاسداران در بحبوحه جنگ لبنان و هنگامی که مردم فلسطین و لبنان قتل‌عام می‌شوند، در خیابان‌های بعلبک به زور، زنان را مجبور می‌کردند، چادر سیاه سرکنند!!

و داستان مضحک پاسداران اعزامی رژیم خمینی به جبهه‌های جنگ با اسرائیل وقتی به اوج خود رسید که اخیراً خبرگزاری‌ها اعلام کردند پاسداران فوق‌نه تنها برای سرکوب مردم بعلبک و کمک به جناح‌های ارتجاعی مسلح موجود در لبنان جاخوش کرده‌اند، بلکه دست به اشغال نظامی ساختمان شهرداری و

احیاناً محاصره‌ی یک پادگان زده‌اند. و در این جریان عده‌ای نیز کشته و زخمی شده‌اند. آری اینست مفهوم و محتوای واقعی شعارهای ضد-صهیونیستی رژیم سرکوبگر و فریبکار خمینی. در اینجا لازم است یک نکته‌ی اساسی و مهم را نیز مورد توجه قرار دهیم و آن این‌که: اگر رژیم خمینی توانست مدتی با شعارهای ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی غلیظ عوام‌فریبی کند و اگر توانست با این شعارها مستمک خوبی به دست سازش-کاران و خائنین امتی و توده‌های اکثریتی بدهد تا همکاری خود را با رژیم ضد بشری خمینی تحت عنوان ضدیت آن با امپریالیسم توجیه نمایند و اگر...

ولی بی‌تردید خود خمینی دجال و تمام سردمداران فاسد و جانی رژیمش به خوبی می‌دانند که (اگر چه به طور کامل مطلوب امپریالیست‌ها نباشند) نوکران بی‌حیره و مواجیبی برای امپریالیست‌ها هستند، که برای گرفتن حداقل لوازم ادامه‌ی حیات خود، حاضرند بیش از هر نوکر جیره‌خواری برای آن‌ها خوش‌خدمتی بکنند. و در راس این خوش‌خدمتی‌ها باید به کشتار مستمر مجاهدین و سایر انقلابیون و آزادی‌خواهان و به پایان رساندن شتابنده‌ی مسیخیانت-آلود شاه با گسترش سرکوب و خفقان، به غارت دادن سرسام‌آور و وفیجانه‌ی ثروت‌های ملی مانند نفت و تخریب و وحشیانه‌ی سرمایه‌های صنعتی برای تضمین طولانی مدت بقای زمینه‌های وابستگی به امپریالیسم اشاره نمود. هم‌چنین در سیاست خارجی، به ویژه در رابطه با مسائل منطقه نیز می‌توان به نقش اساسی رژیم خمینی در ایجاد شرایط مساعد برای بقای اسرائیل به مثابه‌ی پایگاه اصلی امپریالیسم با تضعیف هرچه بیشتر انقلاب فلسطین و سازمان آزادی‌بخش و رهبری آن اشاره کرد.

آری خمینی می‌داند که اگر برای کمک به مردم فلسطین و مقابله‌ی تجاوز اسرائیل نیرو اعزام کند و واقعا به مساعدت سازمان آزادی‌بخش فلسطین بشتابد، یعنی اگر به یکی از خوش‌خدمتی‌هایش به امپریالیسم پایان دهد، حداقل نتیجه‌ی آن، بسته‌شدن بازارهای فروش سلاح به‌روزی رژیم خمینی است. سلاح‌هایی که خمینی برای جنگ‌افروزی و بحران‌سازی و سرپوش گذاشتن بر مشکلات داخلی به شدت به آن‌ها نیازمند است.

ضمناً مگر می‌شود از اسرائیل سلاح گرفت و با خود او جنگید؟! در رابطه با مطالبی که فوقاً گذشت، یک نکته قابل بحث و بررسی است و آن "روانشناسی ذلت" خمینی در برابر امپریالیست‌ها و صهیونیست‌هاست که چه در این مورد (جنگ لبنان) و چه در موارد مشابه وسیعاً مورد استفاده‌ی آن‌ها قرار گرفته‌است. من باب مثال: همان گونه‌که شاهد بودیم در جریان گروگان‌گیری دیپلمات-های امریکائی، خمینی دجال تبلیغات و جارو جنگ‌های به اصطلاح ضد امپریالیستی شدید و غلیظی به راه انداخت و حتی بارها خط و نشان می‌کشید که گروگان‌ها را محاکمه خواهد کرد... اما همه‌ی مردم ایران و همه‌ی خلق‌های جهان بعینه دیدند که چگونه در آستانه‌ی بر سر کار آمدن ریگان در امریکا، خمینی دجال، وحشت‌زده از تهدیدات قبلی ریگان و به طور کلی مواضع او، تمامی ادعاها و تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی به اصطلاح ضد امپریالیستی‌اش را خیلی سریع "قورت" داد و آنگاه با خفت و رسوائی تمام همراه با وطن‌فروشی بی‌سابقه، گروگان‌های امریکائی را با "عزت و احترام" تقدیم امریکا کرد تا مبادا زمینهای برای نارضایتی و مخصوصاً هیچ دلیلی برای "خشم" ریگان و طبعاً عکس‌العمل‌های احتمالی‌اش باقی بگذارد!!

در جریان جنگ لبنان نیز خمینی در اوج دجال‌بازی وضد صهیونیست‌نمائی‌اش بلافاصله پس از چشم‌غره رفتن اسرائیل و حامیان امپریالیست‌اش، ناگهان همه‌ی شعارها و جارو جنگ‌های

ریاکارانه‌اش را آشکارا و به سرعت "غلاف" کرد و عجالتاً دعاوی مربوط به "مبارزه با رژیم اشغالگر قدس در جهت آزاد کردن قدس عزیز" را تا بعد از "فتح بغداد و عمان" به تاخیر انداخت!!

پس از ماجرای بعلبک نیز یک بار دیگر، ماهیت شعارهای بوج و میان تهی خمینی دجال به بهترین نحو آشکار گردید، بدین ترتیب که وقتی دولت لبنان با اشاره‌ی حامیانش "چشم‌غره‌ای" رفتند، بلافاصله همه‌ی مقامات رژیم خمینی، زبوانه به دست و پا افتادند که "بی‌گناهی" خود را ثابت کنند و از جمله صراحتاً اظهار کنند که هیچ نیروی مسلحی (نه برای جنگ با اسرائیل و نه برای جنگ با دولت لبنان که از قضا تا آن موقع به شدت مورد طعن و لعن رژیم خمینی بود) نفرستاده است، بلکه هم‌چنین تاکید کنند که رژیم خمینی قوانین و مقررات (و طبعاً حاکمیت دولت) لبنان را محترم می‌شمارد و قدمی برخلاف منویات آن بر نخواهد داشت!!

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که اندکی فشار و کمی "چشم‌غره" امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها کافی است حباب تبلیغات میان تهی خمینی را در زمینه مبارزه‌ی با امپریالیسم و صهیونیسم بترکاند، و تب عوام‌فریبی‌های او را خیلی ساده فروشانند!!

تا آنجا که حتی حاضر می‌شود عملاً به خفت‌بارترین کاسه‌لیسی‌ها در آستان امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها تن دردهد!!

بقیه از صفحه ۲۱

## فرار قهرمانانه دوتن از...

آذوقه و هم خبر بیاورند. ساعت ۱۰/۳۰ بود که برادران با آذوقه و لباس برگشتند. ماشین نیز تهیه شده بود و بدین ترتیب بعد از خوردن غذا با ماشین به شهر دیگری رفتیم و در حالی که شبی بسیار سرد، سخت و طولانی اما روشنائی بخش و امیددهنده را پشت سر گذاشته و در آرزوی دیدار با هم‌زمان مجاهدان و نبرد با دشمن جنایتکار و ضدبشر لحظه شماری می‌کردیم، سرانجام موفق شدیم باردیگر به صفوف هم‌زمان خود بی‌یوندم. اکنون ما سلاح برکف با خمینی جلال می‌جنگیم و تا آخرین نفس دمی از مبارزه و گرفتن انتقام خون خواهران و برادران شهیدمان باز نخواهیم ایستاد."

پابره‌نه وارد رودخانه‌ی صوفیان شدیم. بعد از طی یکی دو کیلومتر در رودخانه، مسیر را به کمک دکل‌های برق ادامه دادیم. سپس وارد کوهستان‌های اطراف مراغه شدیم. راه بیش از اندازه خراب بود و ما هم وضع لباس و پوشاک‌مان مناسب نبود، کفش‌ها را نیز از دست داده و پابره‌نه بودیم. با این همه ۱۳ ساعت مداوم در کوهستان‌های پرسنگلاخ و از میان خار و خاشاک راه رفتیم. ساعت ۷/۳۰ صبح بود که خسته و کوفته در حالی که در بین راه هیچ توقف نکرده و غذائی هم نخورده بودیم، به حوالی یک آبادی رسیدیم. در این جا دو نفر از برادران که همراه ما آمده بودند به داخل آبادی رفته تا هم



## فرار قهرمانانه دوتن از رزمندگان مجاهد خلق از زندان مراغه

در تاریخ ۱۲ مهرماه ۶۱ دو تن از رزمندگان مجاهد خلق که در بیدادگاه مراغه به حبس‌های ابد و ۱۵ سال محکوم شده و دوران اسارت خود را می‌گذراندند، با هوشیاری انقلابی قفل و زنجیرهای زندان را درهم شکسته و به سنگر مقاومت انقلابی مسلحانه در خارج از زندان پیوستند.

این اقدام، نمونه‌ای از روحیه رزمنده و مقاوم دهها هزار زندانی مجاهدی است که طی ۱/۵ سال گذشته، علیرغم همه شکنجه‌ها و فشارها، سیاه‌جال‌های خمینی جلاد را به سنگر مبارزه‌ای سازش‌ناپذیر بر علیه دشمن تبدیل کرده و شعله‌ی مقاومت را در درون زندان‌ها روشن نگاه‌داشته‌اند. در واقع طی ۱۷ ماه نبرد انقلابی مسلحانه، به علت گستردگی دامنه‌ی مقاومت از یکسو و احتیاق بیش از حد رژیم صدیبری خمینی جلاد از سوی دیگر، زندان‌ها همواره از جمله کانون‌هایی بوده‌اند که مقاومت انقلابی سراسری در آن مناسب با وضعیت زندان منعکس بوده است، مقاومتی

که بی‌شک با ورود به فاز نوین مبارزه‌ی مسلحانه و شرکت هرچه گسترده‌تر افشار و طبقات مختلف مردم در آن، ابعاد جدیدی نیز خواهد یافت.

از این رو قبل از درج گزارش این فرار جسورانه که از زبان یکی از مجاهدین از بندرسته در زیر می‌آید، به برخی نکات در رابطه با مقاومت سراسری دهها هزار مجاهد قهرمان، در درون سیاه‌جال‌های خمینی جلاد اشاره می‌کنیم:

بی‌تردید در شرایط کنونی مقاومت در زندان‌ها، با توجه به رابطه‌ی تنگاتنگ آن با مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه‌ی سراسری جاری، جایگاه ویژه‌ای در پیشبرد امر انقلاب داشته و لذا درک مضمون آن و کسب تجربیات مربوط به "مقاومت در زندان" از جمله مواردی است که می‌بایست در برنامه‌ی کار نیروهای مقاومت فرار گیرد. در واقع زندان سنگر دیگری است که در آن مبارزه علیه رژیم صدیبری و حناینگار خمینی در اشکالی نوین ادامه می‌یابد. وقتی که دشمن سفاک در

دوره‌ی بازجویی شکست خورد، برای پیشبرد اهداف ضدانقلابی-اش، زندانی را در شرایط سخت و طاقت‌فرسای زندان نگاه می‌دارد، و در این جامبارزه‌ی جدیدی آغاز می‌شود. تسلیم‌ناپذیری، ایستادگی بر سر مواضع انقلابی و توحیدی، ارتقاء روحیه‌ی مقاومت و رزمندگی و حفظ سرزندگی و بویائی، خود بخشی از پیروزی یک مجاهداسیر در این مرحله از مبارزه است. مقاومت در زندان به ویژه در این مرحله از مبارزه، که شدیدترین جو سرکوب و اختناق بر زندان‌ها حاکم است، اساساً به صورت جمعی و با تکیه بر روابط و مناسبات جمعی امکان‌پذیر است. از این رو تلاش در جهت حفظ و ارتقاء روحیه‌ی مقاومت و تسلیم‌ناپذیری در برابر دشمن، اساساً رابطه‌ی مستقیم و تنگاتنگی با برقراری ارتباطات موثر و مثبت با سایر زندانیان دارد؛ به طوری که احساس مسئولیت هر زندانی مجاهد در قبال خدا و خلق و خون شهدا، از یکسو در پایداری و مقاومت هر چه سخت‌تر او در قبال دژخیمان، و

از سوی دیگر در احساس مسئولیت وی نسبت به جمع زندانیان تجلی می‌یابد. لذا لازم است هر یک از زندانیان علیرغم مراقبت‌های مستقیم و غیرمستقیم دژخیمان و وجود جاسوسان و خیرچینان، به شیوه‌ها و طرق کاملاً محفی و قابل اعتماد و متناسب با شرایط، در هر زندان، روابط و مناسبات جمعی ایجاد کنند تا از طریق آن در مقابل مطامع و فشارهای دشمن، مقاومت را سازمان دهند. همچنین اخبار داخل و خارج زندان و تجربیات بازجویی و نظایر آن را به یکدیگر منتقل کنند.

نکته‌ی دیگری که در جهت ارتقاء مقاومت نیابستی فراموش کرد، ارتباط با بیرون زندان به منظور اطلاع از اخبار و گزارشات مقاومت سراسری و مسایلی سیاسی روز (ولو به صورت محدود) است. در این رابطه باید با رعایت مسائل امنیتی از هرگونه امکانی استفاده نمود.

بدین ترتیب زندانی در درون زندان‌ها به مبارزه‌ی زنده

و پویا و سازش‌ناپذیر خود علیه دشمن سفاک ادامه می‌دهد و دشمن پلید را به شکست می‌کشاند، تا آنجا که به عنوان مثال، در میان بهت و حیرت دژخیمان مسلح، در برابر پیکر پاک و مطهر سردار کبیر خلق، موسی و سمیل زن انقلابی مجاهد، اشرف، با حرکتی جمعی و شکوه‌آفرین آوای درود بر مجاهدین سر می‌دهد، یا در پشت بلندگوی کلاس‌های به اصطلاح ایدئولوژی! زندان، در حالی که مزدوران جلاد او را به توبه می‌خوانند به یکباره دست به افشاکاری علیه شکنجه‌های وحشیانه و ضدبشری دژخیمان می‌زند و یا با استفاده از خامی زندانیان و با تکیه به هوشیاری و روابط جمعی، غل و زنجیرها را درهم شکسته و به سوی سنگر مقاومت مسلحانه بال می‌کشد و سلاح بر دوش به مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر خود علیه رژیم ضد بشری خمینی دجال ادامه می‌دهد.

اینکه به شرح فرار قهرمانانه‌ی دو رزمنده‌ی مجاهد خلق از زندان مراغه از زبان خودشان می‌پردازیم:

"دشمن برای کنترل محوطه‌ی زندان سیاسی مراغه، که مجموعاً ۴۵ زندانی سیاسی داشت، ۶ نفر نگهبان گذاشته بود، ۴ نفر هر شش ساعت عوض می‌شدند و ۲ نفر به عنوان مسئول حفاظت داخلی بودند.

محوطه‌ی زندان بسیار محدود و کوچک است، بطوری که کوچک‌ترین حرکت زندانیان کاملاً به وسیله‌ی نگهبانان قابل کنترل بوده و لو می‌رود. ساعات تعویض پُست، شش صبح، دوازده ظهر، هجده و بالاخره ساعت بیست و چهار بود.

وضعیت زندان از این قرار است که در ۲۵۰ متری غرب آن پاسدارخانه قرار دارد و در ضمن روبروی زندان نیز ساختمان فرمانداری واقع است. در داخل زندان یک انبار قرار داشت که درب آن رویه شمال و قفل بود. بعد از مدتی شناسائی و به کمک برادران بیرون زندان، متوجه شدیم که در شمال شرقی این انبار به غیر از درب اول دو عدد درب نودرتو قرار دارد که بعداً به یک کوچه منتهی می‌شود. درهای مذکور تماماً از یک یا دو طرف قفل بود. قرار بود قفل دوتا از درها را بچه‌های بیرون باز کنند و ما هم برای درب

انبار فکری نکنیم. یکی از ما دوتنفر، با نگهبانان طرح دوسی ریخت و بعد از مدتی، اعتماد آنان را بدست آورد. به نحوی که بعضی اوقات کلید انبار مذکور را که ضمناً آذوقه نیز در آن قرار داده بودند، به وی می‌داد تا مثلاً روغن و پیاز را حمل و نقل کند. البته این کلیدها به تنهایی هیچ اهمیتی و یا خطری نداشت و آنها هرگز به فکرشان هم حطور نمی‌کرد که برادران ما بتوانند از خارج، درهای دو راهروی نودرتو را باز کرده و به پشت این درب برسند. بعد از شناسائی‌های مقدماتی، تنها فرصت‌های مناسب برای اجرای طرح فرار، ساعت تعویض نگهبانان و همچنین موقع شام خوردن مشخص گردید. زمان شام خوردن از همه‌ی مواقع بهتر بود، چون تقریباً همه مشغول بوده و کمتر کسی به حیاط رفت و آمد می‌کرد. اما یک اشکال هنوز وجود داشت. شام وقت دقیق و مشخصی نداشت و دیر و زود می‌شد، که در نتیجه امکان گذاشتن قرار مشخص با بیرون، از بین می‌رفت. برای حل این مسئله توزیع شام را نیز خودمان بدست گرفتیم و مشکل تا حدودی حل شد.

پشت دری که به انبار زندان وصل بود، بیش از یک تن کالاهای بزرگ و خیلی سنگین بود که در لحظه‌ی فرار به سادگی قابل حمل و نقل نبود. لذا از دو هفته پیش به انبار رفته، اجسام سنگین را جایجا کردیم. و به جایش درب پشت درب، اجسام بزرگ ولی سبک مانند تشک‌های ابری قرار دادیم تا به آسانی و ظرف مدت کوتاهی قابل تخلیه باشند. این درب از بیرون قفل شده بود و ما می‌بایستی بعد از ورود به انبار، در ساعت مقرر پشت این درب قرار گرفته و ضربات مشخصی به عنوان علامت به آن می‌زدیم تا از بیرون درب را باز کنند. شب اول که وضع داخل زندان مناسب بود، کلید درب انبار را بدست آورده و طبق قرار قبلی ساعت ۸/۳۰ الی ۸/۴۵ در پشت درب انبار قرار گرفته و با انگشت سه‌ضربه آرام به عنوان علامت به آن زدیم. یک ربع ساعت سپری شد ولی از آن طرف هیچ صدائی به گوش نرسید. علامت را تکرار کردیم ولی باز هم صدائی به گوش نرسید. وقت داشت می‌گذشت و امکان لو رفتن زیاد می‌شد. لذا وضع را به

حالت عادی درآورده و مجدداً به داخل بند بازگشتیم. مجدداً با بیرون قرار گذاشتیم و این بار ساعت ۸ الی ۸/۱۵ را معین کردیم. اما باز هم صدائی از آن طرف درب نیامد. مطمئن شدیم که در یک جای طرح اشکالی وجود دارد و می‌بایست آن را پیدا کرده و رفع کنیم. برای کنترل بیشتر مسیر فرار، یک روز در حیاط زندان من نوبی را که در دست داشتم به پشت‌بام انبار انداخته و با اصرار از پاسدارها خواستم که آن را پائین بیندازند. رفتن به این پشت‌بام نسبتاً مشکل بود و پاسداران از پرت شدن می‌ترسیدند. بعد از مدتی گفتم: من خودم حاضر بروم توپ را بیاورم. آنها نیز که از مقصود و برنامه‌ی ما هیچگونه خبری نداشتند، این مسئله را پذیرفتند. به پشت بام که رفتم اشکال کار را فهمیدم. در واقع بین ما و آن قسمتی که برادران بیرون می‌آمدند یک راهروی باریک که درب‌های آهنی دوطرفش هم قفل شده بود وجود داشت. معلوم شد ما پشت یکی از درب‌ها، و بچه‌های بیرون نیز پشت درب دیگر معطل می‌شده‌ایم. موضوع را به بیرون گفتیم و

اینکار نیز به عهده‌ی آنها گذاشته شد. بدین ترتیب مجموعاً چهار درب وجود داشت. درب اصلی انبار که به بهانه‌ی آوردن آذوقه کلیدش را از نگهبان‌ها می‌گرفتیم، درب انتهائی انبار که در دو طرفش هم قفل‌های کشویی وجود داشت، که ما قفل طرف انبار را از چند روز پیش باز کرده بودیم و قفل پشت درب انبار به اضافه قفل‌های دو درب دیگر نیز می‌بایستی توسط تیم بیرون باز شود. بعد از آنکه اشکالات کار را مرتفع ساختیم این بار ساعت ۷/۳۰ روز دوشنبه ۱۲ مهرماه با بیرون قرار گذاشتیم. این بار همه چیز طبق برنامه پیش رفت. برادران بیرون به تریبی قفل کرده و سراساعت به پشت درب سوم آمدند ما هم درب انبار را باز کرده و خارج شدیم. اتومبیلی که طبق طرح می‌بایست بلافاصله پس از خروج از زندان، سوار آن شویم در نزدیکی‌های زندان پارک شده بود و به کمک آن تا بیرون شهر رفتیم. در آنجا قرار دیگری داشتیم. بچه‌ها آمدند و این بار راهپیمائی طولانی شروع شد. بقیه در صفحه‌ی ۲۰



# پیام رادیویی دبیرکل حزب . . .

تصرف شهر بوکان توسط پیشمرگان چون بمب در سراسر جهان انعکاس یافت. رژیم چنان دچار سرسام و شرمندگی شد که حتی خیر آن را نیز پخش نکرد. اما بار دیگر خمینی رسوا شد و ثابت گردید که رجزخوانی‌های وی درباره‌ی پیروزی بر پیشمرگان تنها یک دروغ بزرگ است و بس. نمی‌خواهم بیش از این درباره‌ی دروغ‌های خمینی و دارودسته‌اش حرف بزنم. همین‌قدر می‌گویم که رژیم خمینی در جاده‌ی پیرانشهر - سردشت هزاران جوان ایرانی را به کشتن داده است. بهای هر کیلومتر پیشروی، یک صد کشته و یک صد و پنجاه زخمی بوده است. از طرف دیگر ارمغان خمینی برای کردستان، تنها آتش و گلوله بوده است. ویرانی و کشت و کمار، این است محتوای سیاست رژیم خمینی در کردستان ایران. اگر نگاهی دقیق به کارنامه‌ی رژیم خمینی در سه ماه گذشته بیفکنیم، در می‌یابیم که نه تنها پیروزی کسب نکرده، بلکه دچار شکست بزرگی نیز شده است. رژیم خمینی برای نابود کردن جنبش دمکراتیک خلق کرد و درهم شکستن آزادی ایران و کردستان، همدی توان و امکانات خود را بکار گرفت، هزاران جوان ناآگاه را به کشتن داد، و میلیاردها پول مردم زحمتکش را به هدر داد، اما نتوانست پایداری و مقاومت مردم رزمنده‌ی کردستان را درهم بشکند. از آن بالاتر، اکنون نیروهای مسلح خمینی چنان پراکنده و دچار چنان وضعی شده‌اند که ضربه زدن بر آنها بسیار آسانتر از سابق است. طی این سه ماه که با مردم بسیاری از مناطق آزاد شده‌ی کردستان از نزدیک صحبت کرده‌ام، دریافت‌ام که روحیه‌ی آنها واقعاً بسیار قوی است. حتی برخی از سالمندان مورد احترام مردم عقیده دارند که استقرار افراد مسلح خمینی در جاده‌ها، هدیه‌ای است برای پیشمرگان، و از هم اکنون سلاح و مهمات و وسائل نظامی نیروهای خمینی در این پایگاه‌ها را از آن نیروی پیشمرگ می‌دانند. برخی سوال می‌کنند، حال که ماه دفاع و ماه حمله به دشمن به پایان رسیده، این بار وظیفه‌ی ما چیست؟ پاسخ من اینست که این بار تنها یک وظیفه داریم، حمله به دشمن در سراسر کردستان، حمله‌ای پیگیر و خستگی‌ناپذیر، حمله‌ی ناسرنگونی خمینی، حمله‌ی تا پیروزی.

بقیه از صفحه ۷

اکنون زمستان در پیش است. زمستان فصل پیشمرگان است. طی این زمستان نباید به دشمن فرصت داد و باید ضربات کاری بر او وارد ساخت. حتی ضرورت دارد تا رسیدن فصل بهار، بسیاری از قرارگاه‌ها و راه‌ها را نیز از تصرف دشمن خارج کرد. من اطمینان دارم که پیشمرگان توانائی انجام این کار را دارند و این امر را به انجام خواهند رساند. در جریان این سه ماه یک پدیده‌ی جدید نیز کاملاً به چشم می‌خورد. پیشمرگان نیروی پشتیبان، پیشمرگان کردستان ایران را یاری نمودند و در بعضی از جبهه‌ها فداکارانه شرکت کردند. شهید دادند و تعدادی نیز زخمی شدند. این پدیده‌ی نوین و آغاز مرحله‌ی جدیدی است از هوشیاری و همدردی و هم‌پیمانی همه‌ی بخش‌های کردستان. به همین جهت به نام حزب دمکرات کردستان ایران و به نام همه‌ی مردم کردستان به شهدای نیروی پشتیبان درود می‌فرستم و همه‌ی پیشمرگان و رهبری آنها را سپاس می‌گویم که در دفاع از آزادی و شرافت مردم کردستان ایران عملاً شرکت نمودند. اهمیت این شرکت زمانی بیشتر محسوس است که فداکاری پیشمرگان به اهداف دمکراتیک و ملی را با خیانت جاش‌های قیاده‌ی موقت مقایسه کنیم. سران دروغگوی قیاده، پس از آن که سال گذشته در شهرانشویه پیشاپیش پاسداران خمینی به جنگ مردم کردستان ایران آمدند، بارها مستقیم و غیرمستقیم از عمل خود اظهار ندامت کردند و به رهبری حزب ما اطلاع دادند که دیگر در جنگ علیه حزب و پیشمرگان شرکت نخواهند کرد. اما طی سه ماه گذشته، دروغ‌ها و نیرنگ‌های آنان کاملاً آشکار گردید و بار دیگر در برابر همه‌ی مردم کردستان، و این بار برای همیشه رسوا گردیدند. در این سه ماه مزدوران قیاده نه تنها ده‌ها کشته و مجروح به جای گذاشتند، بلکه شمار زیادی از آنها به اسارت درآمدند و بسیاری مدارک غیر قابل انکار از خیانت رهبران قیاده نیز به دست پیشمرگان افتاد. اکنون کاملاً روشن است که سران قیاده، جاش‌تاریخی و ابدی‌اندوتوبه‌ی آنها نیرنگی بیش نیست، و اینکه می‌گویند: توبه‌ی گرگ مرگ است، در مورد آنان کاملاً صادق می‌باشد.

# سالروز شهادت کاک هزار فرزند دلیر و رزمنده خلق کرد گرامی باد

هان ای خصم، خلق کرد همچنان زنده است چرا که دندانه‌های چرخ زمان توانائی در هم شکستنش را ندارد. می‌ادکسی بگوید، کرد مرده است گرد زنده است و پرچمش همواره برافراشته خواهد ماند (ترجمه‌ی قسمتی از سرود "ای رقیب" سرود ملی خلق کرد) \* \* \* سال گذشته در ۲۲ آذرماه، خون پاک سروان احمد جاویدفر (کاک هزار)، فرزند رشید و آزاده‌ی میهن خونبارمان، در راه تحقق آزادی ایران و خودمختاری کردستان در نبرد نابرابر با مزدوران و پاسداران مسلح خمینی دژ خم خاک کردستان را رنگین کرد. شهادت کاک هزار اگرچه تاسف و اندوه عمیق تمامی مردم و پیشمرگه‌های دلیر کرد و انقلابیون مجاهد و مبارز میهن در زنجیر مارا برانگیخت، اما پرچم خونین آرمان‌های آزادی - خواهانه‌ی وی در دست خلق رزمنده‌ی کرد و دیگر انقلابیون ایران در نبرد با خمینی دجال، هم‌چنان برافراشته ماند و این خود نشان آنست که هر قطره‌ی خونی که از پیکر فرزندان صدیق و آزاده‌ی این مرزو بوم بر زمین می‌ریزد، خشم و نفرت خلق و فرزندان رزمنده‌اش، در کردستان و در سراسر ایران را افزوده و عزم آنان را در براندازی بنیان این رژیم فاسد و خون‌آشام استوارتر می‌سازد. اینک در سالروز شهادت کاک هزار دلیر یاد وی را با گذری کوتاه بر زندگی پربارش گرامی می‌داریم. سروان احمد جاویدفر (کاک هزار) یکی از افسران آزاده و میهن‌پرستی بود که با اوج‌گیری انقلاب خلق برعلیه شاه به تنها از دست‌آوردهای خود دفاع نمی‌کنند، بلکه بخاطر دفاع از آزادی سراسر ایران بی‌خاسته‌اند. هم میهنان عزیز! مبارزه‌ی شدید و خونین در پیش است. رژیم خمینی جز با قهر و مبارزه‌ی مسلحانه سرنگون نخواهد شد. تاکنون کردستان بخش اعظم این مبارزه را برعهده داشته و وظیفه‌ی خود را با سربلندی و افتخار و به نحو احسن به انجام رسانده است. بدون شک در آینده نیز بار وظیفه‌ی پیشاهنگی مبارزه‌ی مسلحانه را همچنان به دوش خواهد کشید و در آزادی سراسر

ایران نقش اساسی خواهد داشت. درود بر مردم رزمنده کردستان! درود بر پیشمرگان شکست‌ناپذیر کردستان! سرنگون باد رژیم ضد خلقی و ضد انسانی خمینی! پیروز باد مبارزات خلق‌های ایران در راه بر سر کار آوردن یک رژیم دمکراتیک! درود بر حزب دمکرات کردستان ایران رهبر و سازمانده مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌های مردم کردستان! ۱۳۶۱/۹/۶ (۲۷ نوامبر ۱۹۸۲)

پس از شهادت هزار این فرزند رشید خلق کرد و فرمانده‌ی لایق و ارزنده‌ی نیروی "پیشوا"، مردم کردستان با شرکت وسیع و گسترده‌ی خود در مراسم به خاک سپاری وی، یاد دلاوری‌های فرزند رشید خود را گرامی داشتند. در سالگرد شهادت هزار این فرزند آزاده‌ی کردستان، با نبرد بی‌امان خویش برای سرنگونی رژیم خون‌آشام خمینی، پرچم آرمان‌های تمامی شهیدان خلق را برافراشته‌تر سازیم. یاد کاک هزار فرزند دلیر خلق کرد گرامی باد.



# مزدوران خمینی از وحشت مجاهدین یکدیگر را به گلوله می بندند

گزارش به هلاکت رسیدن "محمدتقی عزیزی"

مری پایگاه ۲۱ حمزه، بدست یکی از همکاران مزدورش

پس از شروع فاز نوین مبارزه انقلابی مسلحانه و با ضرباتی که در این مدت به وسیله مجاهدین به ماشین نظامی دشمن وارد آمده و طی آن بسیاری از پاسداران ظلمت و تباہی، این سرپنجه‌های اختناق و سرکوب به هلاکت رسیدند، وحشت مزدوران رژیم از آتش مجاهدین به مراتب افزایش یافته است. گستردگی عملیات مجاهدین بر علیه پاسداران ظلمت و عوامل اختناق، باعث شده که در همه جا این مزدوران خود را در معرض تهاجم رزمندگان مجاهد و ملیشای قهرمان ببینند، و از وحشت آتش سلاح مجاهدین بر اقدامات حفاظتی و دفاعی شان شدیداً بیفزایند. از جمله این اقدامات، بازرسی‌های وسیع خیابانی، دستگیری‌های گسترده منجمله از مردم عادی کوچه و بازار و ... می‌باشد، که بیش از هر چیز نشانه‌ی وحشت و هراس رژیم از نفوذ گسترده‌ی مجاهدین در میان مردم و همچنین وحشت او از تنفر روزافزون مردم از پاسداران ضد مردمی و نتیجتاً افزایش زمینه‌ی عملیات انقلابی بر علیه این ایادی سرکوبگر رژیم می‌باشد. بدیهی است که گسترش اقدامات سرکوبگرانه‌ی رژیم نه تنها از ترس و وحشت مزدورانش نکاسته، بلکه با گسترش هرچه بیشتر مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه در فاز نوین از یکسو و شعله‌ورتر شدن آتش کینه‌های مردم بر علیه پاسداران ارتجاع از سوی دیگر، کار به جایی رسیده که خواب و آرامش را از آنها سلب نموده، بطوری که سایه‌ی هرکسی را سایه‌ی "مجاهد" تصور نموده و نسبت به آن به شدت عکس‌العمل نشان می‌دهند. نمونه‌ی زیر از جمله مواردیست که مزدوران خمینی جلاد، "از شدت وحشت" همکار خود را به رگبار بسته‌اند؛ در ساعات اولیه‌ی شب یکشنبه ۶۱/۹/۷ مزدوران بسیجی مسجد "حضرت محمد" به یک آپارتمان در منطقه‌ی ۴۰۰ دستگاه تهران مشکوک می‌شوند، فرماندهی بسیج منطقه، این موضوع را به کمیته‌ی مستقر در کلانتری ۱۰ اطلاع می‌دهد و

درخواست اعزام واحد عملیات از کمیته می‌کند. با رسیدن واحدهای عملیاتی کمیته، بلافاصله خیابان‌های اطراف را می‌بندند و آپارتمان را محاصره می‌کنند. پس از محاصره‌ی این آپارتمان که در یک ساختمان نیمه‌تمام قرار داشته، افراد بسیج و کمیته از طبقات بالا شروع به بازرسی می‌کنند. در این میان یک مزدور کمیته‌چی وارد این آپارتمان می‌شود و لحظاتی بعد "محمدتقی عزیزی" نیز به داخل آپارتمان می‌رود، کمیته‌چی مزبور در تاریکی شب و با دستپاچگی به خیال اینکه وی از مجاهدین است، او را به رگبار می‌بندد و به این ترتیب "محمدتقی عزیزی" عضو سپاه و مری پایگاه ۲۱ حمزه که آنشب در آن منطقه پاس می‌داده است، به بیمارستان انتقال یافته و صبح روز ۶۱/۹/۸ به هلاکت می‌رسد. این عنصر جنایتکار هم‌چنین مسئولیت به اصطلاح آموزش دانش‌آموزان بسیج ضد خلفی منطقه را نیز به عهده داشته است.

قابل ذکر است که با حمله به آپارتمان و اشغال آن و پس از بازجویی از کلیه ساکنین آپارتمان و بازرسی‌های زیاد، هیچ‌چیز عاید مزدوران نشد و نتیجتاً آنها پس از دادن یک نفر تلفات از مهره‌های جنایتکار و نسبتاً مهم عوامل سرکوب خود (آن هم توسط خودشان) دست از با درازتر باز می‌کردند! اما رژیم خمینی با توجه به اهمیت این قضیه، برای سرپوش گذاشتن بر ترس و وحشت حاکم بر مزدوران و هم‌چنین جلوگیری از افزایش آن، چگونگی این واقعه را اساساً اعلام نمی‌کند و مشخصاً هیچ‌گونه خبری در مورد علت کشته شدن این مزدور که از سردمداران بسیج ضد مردمی نیز بوده، منتشر نمی‌نماید و در عوض به طوری که در روزنامه‌ی اطلاعات به تاریخ ۶۱/۹/۹ هم درج شده است، تشییع جنازه‌ی باشکوهی!!؟ برای ترتیب می‌دهند، و دست آخر پیکر کثیف این مزدور را در پرچم به اصطلاح جمهوری اسلامی! پیچیده و طبق معمول به عنوان کشته شدگان جنگ با عراق!! دفن می‌کنند...

## معیار فراوانی و ارزانی ارزاق از زبان "خمینی دجال"

دکان‌ها بسته شده بود و هیچ پیدا نمی‌شد، امروز نعمت بحمدالله فراوان است، این‌ها گرانی است؟ ... من خودم با این چشم‌هایم دیدم که یک اسبی بود، یک عده‌ای ریختند سرش و گوشتش را بردند، من خودم آن را دیدم ..."

راستی در برابر این دجال بازی‌های مسخره چه باید گفت و با چه کلماتی می‌توان به این همه رذالت و وقاحت و پوسیدگی پاسخ داد؟ ... مردک وقیح بعد از به کشته دادن هزاران هزار جوان و پیر در راه امیال و هوس‌های قدرت‌پرستانه و توسعه‌طلبانه‌اش و آواره کردن میلیون‌ها هموطن جنگ‌زده، هنوز آنچنان راجع به جنک صحبت می‌کند که گویا هوس‌های شیطانی‌اش فروکش نکرده و باز هم در اشتیاق مرک و نیستی صدها هزار تن دیگر از مردم ستم‌دیده‌ی ماست!

دجال خون‌آشام، گویا نابودی سرمایه‌های مادی و معنوی و انهدام صنعت و کشاورزی، به تاراج دادن منابع ملی، فقر و فلاکت روزافزون مردم، بیکاری، گرانی، عدم امنیت و گرفتار کردن مردم به هزاران بلا و مصیبت دیگر، برایش کافی نبوده که در انتظار روزی است که مردم همدیگر را بخورند ... آخر در منطق این دجال صدبشر، تا روزی که هنوز کوچک‌ترین آثاری از صنعت و تکنیک به چشم می‌خورد و ایران به عصر حجر بازنگشته؛ تا روزی که در این دیار، کمترین اثری از سرسبزی و طراوات و آبادانی هست و هنوز سیاهی و جمودی و مرک و نیستی سراسر میهن را فرا نگرفته؛ تا روزی که در این مملکت کسی نفس می‌کشد و ایران هنوز یکپارچه به گورستانی بزرگ تبدیل نشده و ... هنوز رسالت؟! ضد تکاملی و ضد بشری او (خمینی) به پایان نرسیده و او را سوداهای ویرانگرانه‌ی بسیاری در سر است ...

اما زهی خیال باطل، خمینی کور خوانده، مگر نه اینکه حرکت جهان به سوی پیشرفت، ترقی، تکامل و در مسیر آزادی و رهائی از همه‌ی اسارت‌هاست؟ پس هرگز نخواهد توانست مسیر تکاملی تاریخ را به قهقرا بازگرداند و بی‌تردید این خود او و رژیم ضدبشری اوست که سرانجام در زباله‌دان تاریخ دفع و محو خواهد گردید.

صحبت کند. اما نکته‌ی جالب در این صحبت‌ها چگونگی طرح مسئله‌ی تورم بی‌سابقه و افزایش سرسام‌آور هزینه‌ی زندگی مردم ستم‌دیده‌ی ایران توسط خمینی است؛ مسئله‌ای که اکنون به بهای گرسنگی و فقر میلیون‌ها بیکار و آواره، و درد و رنج هزاران کارگر و زحمتکش این مرز و بوم، یکی از حادترین مشکلات جامعه‌ی ما می‌باشد. ببینید خمینی دجال با چه بی‌شرمی و وقاحتی از این مسئله صحبت می‌کند، گوئی که او هیچ مسئولیتی در این زمینه نداشته و ندارد و این همه ناسامانی معلول بلافضل اعمال سیاست‌های فوق‌ارتجاعی و دیدگاه‌های پوسیده و قرون وسطائی حاکم بر عملکردهای رژیم او نیست؟! خمینی می‌گوید: "... مشکلات جنگ که در دنیا اگر یک جایی واقع شود، مردم همدیگر را می‌خورند، در ایران با مشکلات جنگ، ارزش بالا رفته، ارزی که در اول جنگ کم بوده است، حالا بهتر از آن وقت شده است ... این جنگ (منظور جنگ جهانی دوم) با این‌که هیچ ارتباطی به ما نداشت و ما داخل جنگ نبودیم و ما کنار بودیم، در عین حال به واسطه‌ی همین جنگ، ایران قحطی شد یک نان سنگگی شما در کشور پیدا نمی‌گردید. ما دیدیم تمام

### اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

درباره حملات

بقیه از صفحه‌ی آخر

## "دیپلمات - تروریست" های خمینی به هواداران مجاهدین خلق در پاریس

کرسیناس (Karsagnas) آشکار گردیده، نیز دیده می‌شدند. حمیدنور قبلاً نیز در حملات دیپلمات - تروریست‌های خمینی در فرانسه شرکت فعال داشته و عکس کاملاً واضح او ضمن درگیری و در حالی که چماق بدست دارد موجود است. علاوه بر این دو نفر، وحید گرجی یکی دیگر از اعضای رسمی سفارت خمینی نیز در درگیری دیده شده، که عکس او نیز در حال به دست داشتن چماق موجود است.

دفتر مجاهدین خلق ایران، با ارسال مدارک و سوابق حملات، قانون شکنی‌ها و جرایم آشکار مامورین رسمی رژیم خمینی در فرانسه و در سایر کشورهای جهان (منجمله آلمان هندوستان، فیلیپین، انگلستان) که مکرراً به انواع جنایات و حتی آدم‌کشی و انفجار دست‌زده و باز هم خواهند زد، از وزارت امور خارجه‌ی فرانسه درخواست می‌کند که تروریست‌های خمینی در پوشش دیپلماتیک را به عنوان "عناصر نامطلوب" اخراج نماید.

دفتر مجاهدین خلق  
پاریس ۱۹ / آذر / ۶۱



مروری بر مهمترین وقایع سیاسی و تاریخی و مجاهدین در دوران حکومت خمینی (قسمت آخر)

# صدای سردار

بقیه از صفحه ۵

بی‌پایانی را نیز محتمل شده بودیم و در برابر آن همه حملات جفاکاران و یاسداران ارباع که صدها، بلکه هزاران محروم و مصدوم و قرب ۵۰-مید برای ما به جا گذاشته بود - و سرها و دست‌های یکسده و قلب‌های دریده شده در اثر دسده و جسم‌های از حدنه درآمده - ما حتی یک سیر نیز شلیک نکرده بودیم. جعفر اموالمان غارت شد. و جعفر بچه‌های ما در زندان‌ها شکنجه شدند، چندین بار جلوی منزل رضائی‌ها نمب و نارنجک منفجر کردند، و جعفر نیمت و افترا سیدیم، و جعفر تبلیغات زهرآکین و بی‌سرماندای که تحمل نمودیم، و چه حق‌کشی‌هایی که در رابطه با انتخابات مختلف در حق ما روا شد، و باز ما تحمل کردیم. در برابر آن همه ظلم‌ها حق‌کشی‌ها و جنایت‌ها، ما فقط افساگری می‌کردیم و مرتب سکایت و دادخواهی می‌نمودیم. در حالی که مراجع سکایت و دادرسی، خود سرنخ قضایا را در دست داشتند. به هر حال تقریباً هیچ روزی نبود که ما جنگ اعصاب و دلپه‌های نداسده باشیم. اما این همه را با شکبائی بی‌نظیر انقلابی تحمل کرده بودیم، بحملی که واقعا خود حماسه‌ای بزرگ است. اخیراً برادرمان مسعود از قول یک نفر نقل کرده بود که وی

گفته: "قدرت مجاهدین را نباید در این حرکات و عملیات و مقاومت دوران مبارزه‌ی مسلحانه‌شان دید، بلکه قدرت مجاهدین را باید در سکبائی و تحمل سازمان یافته‌ای دید که ضمن ۲ سال و نیم از خود نشان دادند" و واقعا هم همینطور است. خلاصه در مدت ۲ سال و ۴ ماه، ما بطور واقعا بی‌نظر و سکفت‌انگیزی خط سازمان را، که در ابتدای صحبت بدان اشاره کردم، پیش برده بودیم. و در هر نقطه‌ی این مسیر نیز، قوی‌تر و محبوب‌تر از پیش بودیم، و بالاخره در پایان این مدت سازمان ما موفقی کسب کرده بود، که سرنوست انقلاب با سرنوست آن عجب شده بود. به نحوی که وجود سازمان و حرکت درست آن، در واقع، ضامن و تضمین نجات و حفظ انقلاب و آینده‌ی آن بود. در این نقطه ما واقعا به کیفیت جدیدی دست یافته بودیم، که می‌بایست دیگر چارچوب‌های قبلی را ترک کرده، و در فضا و چارچوب جدیدی وارد می‌شدیم. درست مانند جنبی که پس از طی مراحل رشد جنبی خود، باید وارد دنیای جدیدی شود در غیر این صورت در شکم مادر خفه می‌شود، و می‌میرد. و درست در چنین شرایطی بود که ارتجاع و خمینی، برای از بین

صدائی که نه تنها در سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان طنین انداخت. و شاید بتوان گفت که از فردای آن روز رژیم خمینی دیگر مرده است. در فردای آنروز، رژیم خمینی دیگر رژیمی نبود که بتوان آینده‌ای برای آن تصور نمود. تا این جا وضع ما در برابر خمینی به تعبیر یکی از برادران همچون جوان نجیب، سربه‌زبرو سر به راهی بود که خمینی با قلدری و بی‌رحمی تمام سر این جوان را در بغل گرفته و مرتب مشت و سیلی بر سر و صورت او

سر بر زمین بخورد و مغز پوسیده و فاسد و تبه‌کارش متلاشی شود. داستان ما یا خمینی و ارتجاع تا مقطع ۳۰ خرداد چنین بود، و جنگ ما با خمینی نیز چنین شروع شد. امیدوارم نشان داده باشم که دیگر در مقطع ۳۰ خرداد، ما از ورود در این جنگ ناکزیر بودیم، و اگر هر خط دیگری جز خط مبارزه‌ی قهرآمیز در پیش می‌گرفتم معنای آن در واقع رها کردن مردم و انقلاب در جنگال ارتجاع بود و به ضربات مهلک و جبران ناپذیری

بدین ترتیب خمینی سرانجام در برابر ما آتش جنگ را برافروخت. آتشی که البته دودش به چشم خود شرفت. او بالاخره تضاد ما با ارتجاع را به انفجار کشاند. خمینی با کشتار ۳۰ خرداد و اعدام‌های دسته‌جمعی اوایل تیرماه، خود در واقع فتنه‌ی این انفجار را آتش زد. لکن صدای مهیب انفجار درست راس ساعت ۹ یکشنبه شب، هفتم تیرماه بلند شد. صدایی که در سراسر ایران، بلکه در سراسر جهان طنین انداخت و شاید بتوان گفت که از فردای آن روز رژیم خمینی دیگر مرده است.

بردن و خفه کردن ما تصمیم نهائی و قطعی را گرفتند. در حالی که خود به دنبال دو سال و نیم عملکردهای قهرقوائی و ارجاعی، در تمام زمینه‌ها و سؤنات جامعه، و ویران و نابود کردن تقریباً همه چیز، غرق در مشکلات و بن‌بست‌ها، و افشاء شده و منزوی در آستانه‌ی زوال بودند، و در وجود سازمان جدی‌ترین و نزدیک‌ترین تهدید را علیه موجودیت ارتجاعی خود می‌دیدند.

## پذیرش

### چشم انداز عاشورا

در این موقعیت برای ما در جهت انجام مسئولیت‌های تاریخی‌مان و در جهت حفظ انقلاب و نجات آن، فقط یک راه باقی می‌ماند، و آن راه مقاومت و مبارزه‌ی مسلحانه و قهرآمیز بود. بدین ترتیب خمینی سرانجام در برابر ما آتش جنگ را برافروخت. آتشی که البته دودش به چشم خود شرفت. او بالاخره تضاد ما با ارتجاع را به انفجار کشاند. خمینی با کشتار ۳۰ خرداد و اعدام‌های دسته‌جمعی اوایل تیرماه، خود در واقع فتنه‌ی این انفجار را آتش زد. لکن صدای مهیب انفجار درست راس ساعت ۹ یکشنبه شب، هفتم تیرماه، بلند شد.

می‌نواخت. اما این جوان که در عین مظلومیت و نجابت، زیرک و هشیار هم بود، ناگهان در لحظه‌ای از جای جست و چنان سیلی محکمی به گوش خمینی نواخت که برق از چشمان خمینی پرید، کله‌اش سوت کشید و سرش کیچ رفت. و شروع به چرخیدن به دور خود کرد. از آن زمان تاکنون، به خصوص با سیلی‌های دیگری که به گوش این جلاد شهاد خون‌آشام نواختیم، هم چنان به دور خود می‌چرخد، تا بالاخره با

برای سازمان و برای انقلاب منتهی می‌شد. در حالی که مسئولیت خود را در قبال خلق و انقلاب و مکتب‌مان انجام نداده بودیم، و طبعاً ملعون و منفور تاریخ و نسل‌های آینده می‌شدیم.

## خوش خدمتی‌های

### بی‌نظیر خمینی

### به امیرالایست‌ها

حال ببینیم اکنون که حدود

## ما حقانیت اعتقادات خود را در میدان عمل انقلابی محک زدیم.



سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی هنگام سخنرانی در میتینگ انتخاباتی در برابر بیش از یکصد هزار نفر از مردم قهرمان و مجاهد پرور تبریز - اسفند ماه ۵۸



مروری بر مهمترین وقایع سیاسی و تاریخی، مجاهدین در دوران حکومت خمینی (قسمت آخر)

## صدای سردار

۷ ماه از این جنگ می‌گذرد ما در کجا هستیم، و دشمن در کجاست، و هریک از ما به کدام سمت می‌رویم. اما بگذارید پیش از آن تکلیف دو مطلب را که در ابتدای صحبت بدان اشاره کردم روشن کنم. همان دو مطلبی که گفتم دست‌آویز قرار می‌گیرد تا برخی واماندگان و فرصت‌طلبان، با عناصر سطحی و کوتاه‌بین و کج‌فهم، خط مبارزه مسلحانه‌ی سازمان را نخطئه کنند. البته می‌دانید که منظور

صرفاً افت و خیزهای مقطعی و ضربات و تلفات را دید. بلکه باید سرنوشت نبرد و پیروزی نهائی را دید و بدان اندیشید، منظورم این است که در اتخاذ یک خط مبارزاتی، دهها عامل و پارامتر مختلف دخالت می‌کنند، که برای قضاوت درباره‌ی صحت و یا عدم صحت آن خط، باید به تمام این عوامل و پارامترها توجه نمود و نه فقط به تعداد تلفات و یا پیروزی‌های سهل‌الوصول و کوتاه مدت. به

خودش را هم پیدا و ایجاد می‌کند، در واقع به عبارت بهتر و صحیح‌تر، ما می‌گفتیم که حتی اگر یک عاشورا در پیش داشته باشیم آیا بازهم باید در مبارزه‌ی قهرآمیز وارد بشویم؟ که البته با توجه به شرایط عینی جامعه و مسئولیت‌هایی که برعهده‌ی ما بود و قبلاً بدان اشاره کردم، جوامع هم بدین فرض و این سوال مثبت بود. بالاخره درست است که شرایط و خط ما با خط مشی انقلاب عظیم و

راستی کدام نوکر رسمی و سرسپرده‌ی امپریالیست‌ها می‌توانست آشکارا چنین کشتاری از نسل انقلابی این میهن برآورد، که اکنون خمینی، این بی‌اجرو مواجب‌ترین نوکر امپریالیسم آمریکا برآورد. انداخته‌است؟ در حالی که شعارهای ضد امپریالیستی هم می‌دهد. و راستی که خمینی به تعبیر قرآن همان نابودکننده‌ی حرث و نسل است. همان کسی که حرف و شعارش آدمی را به تعجب وامی‌دارد، در حالی که بدترین دشمن خدا و خلق است.

عناصر مسئله حبه‌ی محد ارجاع نیست. چون وضع و حال حائنین به خلق و انقلاب روس است و احتیاجی به بحث ندارد. اما در رابطه با تلفات، یعنی اعدام‌ها و کشتارهای وحشانه و هیسرتیک خمینی که گفتم تنها رقم اعلام شده آن از جانب رژیم به مرز سه هزار نفر رسیده است، در حالی که تعداد واقعی خیلی از این بیشتر است، آیا این تعداد شهدا به اضافه‌ی چند ده هزار زندانی، که ما تعداد آنها را در سراسر کشور بیش از بیست هزار نفر تخمین می‌زنیم، نشان عدم صحت خط ما نیست؟ در حالی که رژیم هم هنوز ظاهراً یابرجاست. در ابتدا گفتم که درستی یا نادرستی یک خط مشی مبارزاتی انقلابی را نمی‌توان صرفاً از روی تعداد تلفات ارزیابی نمود. و حتی شکست ظاهری یک حرکت انقلابی، در یک مقطع تاریخی هم به تنهایی نمی‌تواند دلیل عدم صحت خط اتحاد شده در آن حرکت باشد. اینگونه ارزیابی‌های یک بعدی مخصوص عناصر سطحی و یک جانبه‌نگر و کوتاه‌بین است. بالاخره در هر جنگ و مبارزه‌ای، ضربه خوردن و تلفات دادن و همچنین شکست هم هست. چنان که ضربه زدن، تلفات وارد کردن و پیروزی هم هست. و چه بسا ضربات و شکست‌های مقطعی که بطور تاریخی، نه شکست، بلکه عین پیروزی است. و لذا در مبارزه نباید

عنوان مثال، آیا ما می‌توانیم بگوئیم خط حرکت و قیام امام حسین در برابر سلف تاریخی خمینی - یزید - نادرست بود؟ چون می‌دانیم که در آن حرکت عظیم و شکوهمند تاریخی، امام و تمامی بارانش به شهادت رسیدند. البته ما نمی‌خواهیم خودمان را با امام و پیشوایان حسین بن علی (ع) مقایسه کنیم. و اگر چه خمینی واقعا از یزید هم پلیدتر است، ولی ما در چنان شرایطی نیستیم، و خط ما هم به حسب شرایط تاریخی - اجتماعی ما با خط مشی نهضت و قیام حسینی یکسان نمی‌باشد. اگر چه می‌دانید، و شاید در بعضی نوشته‌های سازمان نیز خوانده باشید که ما در مقطع تصمیم‌گیری حساس ۳۰ خرداد، حتی این شق حرکت را هم مورد بررسی قرار دادیم. یعنی این فرض را و سوال را که آیا اگر ورود ما در مرحله‌ی نظامی و مبارزه‌ی مسلحانه، به قیمت از بین رفتن همه‌ی سازمان هم تمام شود، ما باز باید در این فاز وارد شویم؟ البته روشن است که منظور ما از نابود شدن همه‌ی سازمان، از بین رفتن به اصطلاح فیزیکی سازمان می‌باشد، والا ما عمیقاً معتقد بوده و هستیم که اگر همه‌ی ما هم از بین برویم، سازمان به لحاظ ایدئولوژیک و به عنوان یک جریان سیاسی - ایدئولوژیک انقلابی توحیدی، هرگز از بین نخواهد رفت، و سرانجام چنین جریانی محمل مادی و سازمانی

بی‌نظیر امام حسین یکی نبود، اما به هر حال ما به عنوان پیروان و رهروان حسین بن علی (ع)، می‌بایست از پیشوایمان و از راه و حرکت او درس و سرمشق و الهام بگیریم. و به تعهدات و مسئولیت‌های خطیر سرنوشت‌ساز تاریخی‌مان عمل کنیم. حتی اگر در این راه ما هم همانند امامان، عاشورائی در پیش داشته باشیم، و همگی در این راه قربانی شویم. بدون شک حتی در این صورت نیز خط ما نادرست نبود. در هر صورت هر مبارزه‌ی انقلابی خواهی نخواهی ضربات و تلفات نیز دربردارد، و هیچوقت نمی‌توان صرفاً از روی

واقعا هم زیاد است. جنایتی بدین شکل و در این ابعاد، شاید واقعا در تاریخ جهان بی‌سابقه باشد. البته تاریخ، وحشی‌گری‌ها و جنگ‌ها و کشت و کشتارهای وحشیانه‌ی زیادی بیاد دارد. که ضمن آن‌ها نوده‌های وسیع انسانی - و حتی گاه در ابعاد و ارقام میلیونی و میلیون‌ها، نظیر جنگ جهانی امپریالیستی دوم - از بین رفته‌اند و خرابی‌ها و ویرانی‌های وصف‌ناپذیر برجای مانده است. اما جنایت در آن شکلی که خمینی مرتکب می‌شود یعنی اعدام، اعدام‌های دسته‌جمعی، خصوصاً اعدام زنان و یا دختران و پسران نوجوان و یا زنان باردار واقعا در تاریخ بی‌سابقه است. آن هم غالباً به جرم هواداری از یک سازمان. می‌دانید که اکثر کسانی که به دست خمینی اعدام شده‌اند، هواداران سازمان هستند، که پس از ۳۰ خرداد به جنگ دزخیان خمینی افتاده‌اند. بلکه این جنایت‌ها واقعا بی‌سابقه است. آخر در کجای تاریخ سراغ دارید که دختران ۱۲-۱۳ ساله را اعدام کرده باشند؟ به لحاظ کیفیت هم می‌دانید که خمینی واقعا با ارزش‌ترین استعدادهای انسانی این میهن، یعنی پرشور ترین جوانان انقلابی را، که سرمایه‌های گرانقدر انقلاب و رهائی خلق ما هستند از بین برده‌است و یا می‌برد. راستی کدام نوکر رسمی و سرسپرده امپریالیست‌ها می‌توانست آشکارا چنین کشتاری از نسل انقلابی این میهن برآورد که اکنون خمینی، این بی‌اجرو مواجب‌ترین نوکر امپریالیسم آمریکا به راه انداخته است؟ در حالی که، شعارهای ضد امپریالیستی هم می‌دهد! و راستی که خمینی به

دار و دسته‌ای تا این حد پوسیده و عقب‌مانده و بیگانه با زمان و شرایط خود، در جایی به قدرت و حکومت رسیده باشند، در جهان بی‌سابقه باشد که البته این جنایات و کشتارها نیز چیزی جز نشان آن پوسیدگی نیست. اما اگر از نظر دیگری نگاه کنیم، یعنی در رابطه با عظمت رسالتی که ما بار آن را بردوش می‌کشیم و عظمت تحولی که در پی تحقق آن در تاریخ هستیم؛ و از نظر شکوه و عظمت بی‌نظیر مقاومت و مبارزه‌ای که در آن درگیر می‌باشیم، - آن هم در چنین شرایط سیاسی داخلی و معادلات سیاسی بین‌المللی - خواهیم دید که این تعداد شهدا نه تنها زیاد نیست، بلکه ناچیز هم هست. و ما باید برای خیلی بیش از اینها آماده باشیم. امروز ما بار مقاومتی بی‌نظیر و باشکوه را که در تاریخ میهنمان بی‌سابقه، و شاید در تاریخ جهان بی‌نظیر است، یک و تنها بردوش می‌کشیم. آن هم در مقابل رژیمی که بارزترین خصیصه‌ی آن فریب است و توانسته است بخش بزرگی از دنیا را برای مدتی طولانی (یعنی تقریباً تاکنون) فریب بدهد. شاید تصویری را که چندی پیش برادرمان مسعود از معادلات و اوضاع سیاسی بین‌المللی، در رابطه با رژیم و ما، ترسیم کرده بود شنیده باشید، که گفته بود بخشی از جهان یعنی غرب و امپریالیست‌ها بدون تردید خمینی را بر ما ترجیح می‌دهند. چون از طرفی ما را خوب می‌شناسند، و از طرفی هم می‌بینند که خمینی چه راحت انقلابیون این میهن را، آن هم در چنین ابعاد وسیعی کشتار می‌کند. و چه کسی بهتر از خمینی می‌توانست این چنین

اکنون در برابر رژیم فریبکار - که اگریادتان باشد، زمانی برادرمان مسعود آن را یکی از مهیب‌ترین نیروهای تاریخ ایران شمرده بود - و با چنین فضا و معادلات سیاسی داخلی و بین‌المللی، ما به تنهایی مبارزه‌ای چنین سهمگین را از پیش می‌بریم؛ و در خشان‌ترین صفحات تاریخ میهنمان را می‌نویسیم و در پی دگرگونی عظیم و نوینی در تاریخ بشر هستیم. بی‌گمان چنین نبرد و مبارزه‌ای، و تحقق چنین رسالتی، خون و قربانی زیادی می‌طلبد. و از این نظر شهدائی که ما تاکنون در این راه تقدیم کرده‌ایم، به هیچ وجه زیاد نیست.

مفت و مجانی به امپریالیست‌ها خدمت کند؟ البته آنها می‌دانند که خمینی خودش هم هیچ آینده‌ای ندارد، اما از ما هم دلخوشی ندارند؛ و قطعاً از اینکه ما تضعیف بشویم و یا به دست خمینی جلاد نابود شویم بسیار هم خشنود و راضی هستند زیرا در حالی که خمینی خودش رفتنی است، ضعیف شدن و یا

نعبیر قرآن همان نابود کننده حرث و نسل است، همان کسی که حرف و شعارش آدمی را به تعجب وامی‌دارد، در حالی که بدترین دشمن خدا و خلق است. این از یک نظر یعنی در رابطه با وحشی‌گری‌ها و سببیت دار و دسته‌ی خمینی، که گفتم جنایتی بدین شکل و در این ابعاد، شاید در تاریخ بی‌سابقه باشد؛ و البته شاید این هم که

این ضربات و تلفات درباره‌ی صحت خط و حرکت یک سازمان انقلابی قضاوت نمود. از طرف دیگر ببینیم که آیا این تعداد قربانیانی که ارتجاع خون‌آشام خمینی در این مدت از ما و خلق ما گرفته است، واقعا زیاد است، بلی، البته این تعداد از یک نظر، یعنی وقتی که سببیت و وحشی‌گری خمینی و دارودسته‌ی خون‌آشام او را در نظر می‌گیریم



مروری بر مهمترین وقایع سیاسی و تاریخی دهه مجاهدین در دوران حکومت خمینی (قسمت آخر)

## صدای سردار

نابود شدن ما، راه آلترناتیوهای مطلوب آنها یعنی خلاصه راه بازگشت کامل آمریکا را باز می‌کند. بخش دیگری از دنیا، یعنی بلوک شرق نیز فعلاً به شعارهای ضد امپریالیستی خمینی، و به حداقل‌هایی نظیر اینکه مثلاً خمینی پایگاه نظامی در اختیار آمریکا قرار نمی‌دهد، و البته در کنار آن به مفاداری قراردادهای و امتیازات اقتصادی که نصیب‌شان می‌شود، دل‌خوش کرده‌اند و از خمینی حمایت می‌کنند. البته این وضعی است که تا همین اواخر وجود داشت و شاید این وضع اکنون شروع به تغییر کرده باشد.

مهم‌ترین موضع‌گیری‌ها بود، پرسیده بود؛ که آن نویسنده جواب داده بود: "که اگر شما پای کوه دماوند بایستید و کوه را نگاه کنید، جز صخره‌هایی غول پیکر و خشن چیزی نمی‌بینید، شما باید قدری از کوه فاصله بگیرید و از آن دور شوید، تا بتوانید شکوه و هیبت و عظمت کوه و قلعه دماوند را درک کنید و منظور این بود که برای روشن شدن عظمت آن کار سازمان نیز باید مدتی بگذرد. و من فکر می‌کنم این تشبیه و تمثیل نه تنها درباره‌ی تک‌تک حرکات سازمان کمابیش صدق می‌کند؛ بلکه درباره‌ی مجموعه‌ی آن، و درباره‌ی کل مسئولیت و رسالتی که ما در حال تحقق و انجام آن هستیم، نیز صادق است. و شکوه و عظمت مقاومت و مبارزه‌ای که ما اکنون بدان مشغولیم، و همانطور ابعاد و دامنه عظمت نتایج این مقاومت و رزم حماسی، نیز در آینده روشن خواهد شد.

### حتمیت

### سقوط رژیم خمینی و پیروزی خلق

اما مسئله‌ی دیگر یعنی سرپا بودن رژیم پس از ۷ ماه مبارزه

اکنون در برابر رژیم فریبکار - که اگر یادتان باشد، زمانی برادرمان مسعود آنرا یکی از مهیب‌ترین نیروهای تاریخ ایران شمرده بود - و با چنین فضا و معادلات سیاسی داخلی و بین‌المللی، ما به تنهایی مبارزه‌ای چنین سهمگین را از پیش می‌بریم، و درخشان‌ترین صفحات تاریخ میهنمان را می‌نویسیم و در پی دگرگونی عظیم و نوینی در تاریخ بشر هستیم. بی‌کمان چنین نبرد و مبارزه‌ای، و تحقق چنین رسالتی، خون و قربانی زیادی

هم (البته به این زودی‌ها هم که نه، از نظر رژیم هیچ وقت هم) سرنگون نخواهد شد. اما میان واقعیت، و تبلیغات، عوامفریبی و ادعا، تفاوت از زمین تا آسمان است. و اتفاقاً

که بعد از این مدت، یعنی ۷ ماه مبارزه‌ی قهرآمیز با ارتجاع، ما به کجا رسیده‌ایم و در چه موقعیتی هستیم. اتفاقاً حدود یک‌ماه پیش من به مناسبت گذشت ۶ ماه از مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سازمان و ارتجاع، گزارشی برای برادرمان مسعود فرستادم، و در آن ضمناً وضع و موقعیت سازمان، و هم چنین وضعیت رژیم را برای برادرمان تشریح کردم. که چون این گزارش هم اکنون هم به

ما شاید از آنجا که خودمان در داخل جریان هستیم و به حرکات و کارهایمان عادت کرده‌ایم، نمی‌توانیم عظمت و ابعاد حرکت خودمان را، و ابعاد رسالتی را که انجام می‌دهیم لمس کنیم. یادم هست چندی پیش یکی از برادرانمان، نظر یک نویسنده‌ی سرشنا سر و مبارز را درباره‌ی یکی از حرکات سازمان، که البته یکی از مهم‌ترین موضع‌گیری‌ها بود، پرسیده بود؛ که آن نویسنده جواب داده بود: "که اگر شما پای کوه دماوند بایستید و کوه را نگاه کنید، جز صخره‌هایی غول پیکر و خشن چیزی نمی‌بینید. شما باید قدری از کوه فاصله بگیرید و از آن دور شوید، تا بتوانید شکوه و هیبت و عظمت کوه و قلعه دماوند را درک کنید." و منظورش این بود که برای روشن شدن عظمت آن کار سازمان نیز باید مدتی بگذرد.

قوت و اعتبار خود باقیست، من صحبت‌های مربوط به موقعیت کنونی سازمان و رژیم را از روی همان گزارش، منتها با قدری اختصار برای شما نقل می‌کنم. برای برادرمان مسعود در رابطه با این مدت اخیر نوشتم که فکر می‌کنم که در این محدوده‌ی زمانی و کلا مرحله‌ی کنونی که هم‌اکنون از سر می‌گذرانیم، از هر نظر در تاریخ حیات و حرکت ۱۷ ساله‌ی سازمان بی‌نظیر باشد، و قطعاً ما در گذشته هرگز مقطعی بدین اهمیت و حساسیت و تا این

تنها چیزی که تقریباً تمام جهان در مورد رژیم در آن متفق‌القولند، سیر نزولی آن به سمت سرنگونی، و حتمیت سقوط آن است. برای این قضاوت هم لزومی ندارد که حتی از ظواهر هم چندان فراتر رویم، بلکه فقط کافیست که اندکی واقع‌بین باشیم و فریب تبلیغات رژیم را نخوریم آخر مگر تحول جامعه و سیر تاریخ، قاعده و قانون ندارد؟ و مگر

برای برادرمان مسعود در رابطه با این مدت اخیر نوشتم که فکر می‌کنم که این مدت و کلا مرحله‌ی کنونی که هم‌اکنون از سر می‌گذرانیم، از هر نظر در تاریخ حیات و حرکت ۱۷ ساله‌ی سازمان بی‌نظیر باشد، و قطعاً ما در گذشته هرگز مقطعی بدین اهمیت و حساسیت و تا این اندازه خطیر، و در عین حال شکوهمند، نداشته‌ایم و البته هیچ وقت هم تا این اندازه به آینه‌های شورانگیز و انشاء الله دوران ساز نزدیک نبوده‌ایم. بدون شک ما در این مدت، به خصوص در اوایل آن بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین آزمایشات دوران حیات سازمان را تاکنون پشت سر گذاشته‌ایم و الحمد لله تاکنون از این آزمایش‌ها سر بلند و روسفید بیرون آمده‌ایم و اکنون در نقطه‌ای هستیم و موقعیتی داریم چنان شکوهمند و افتخار آفرین، که به قول خودت طی قرن‌ها نصیب و نثار هیچ نیروئی نخواهد شد.

\*\*\*

توضیح:

از آنجا که مضمون ادامه‌ی مطالب "صدای سردار" عمدتاً در آخرین پیام ضبط شده‌ی سردار شهید خلق موسی خیابانی به فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران، برادر مجاهد مسعود رجوی آمده، و متن آن تحت عنوان "گزارش شش ماهه‌ی مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه" در نشریه شماره ۲۸ اتحادیه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور چاپ گردیده است. به چاپ "صدای سردار" تا همین جا اکتفا می‌کنیم.

### دومین اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت درباره‌ی انتخابات فرمایشی خبرگان خمینی

از طریق تحریم این انتخابات فرمایشی فرامی‌خواند. بار دیگر خالی و خلوت گذاشتن حوزه‌ها و مکان‌های رای‌گیری در سراسر کشور مشت محکمی است بر دهان رژیم ضدبشری جنایتکاری که اساساً جز با شکنجه و کشتار و تیرباران و جنگ‌افروزی و آواره سازی و بحران بر سر پا نیست.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

۶۱/۹/۱۸

می‌شود رژیمی چنین پوسیده و ارتجاعی، با این وضع و موقعیتی که دارد، در برابر نیروی گسترده و رزمنده‌ای چون مجاهدین، دوام آورد؟ البته به وضعیت رژیم باز هم اشاره خواهم کرد.

اکنون به وضع و موقعیت سازمان بپردازیم. قبلاً گفتیم که برای قضاوت درباره‌ی خط سازمان در یک مقطع مشخص، باید منجمله موقعیت و وضعیت سازمان را در آن مقطع مورد بررسی قرار داد. حال ببینیم

مسلحانه نیز جواش کاملاً روشن است. اولاً - در یک مبارزه و حرکت انقلابی - اجتماعی، ۷ ماه مدت بسیار کمی است. ثانیاً - در این مورد نیز نباید ظاهربین و سطحی‌نگر باشیم. اتفاقاً خود رژیم سعی می‌کند تا با اقدامات فرمالیستی و ظاهرسازی و به اصطلاح با سلیبی صورت سرخ کردن، تاثیرات عمیق و شگرف ضرباتی را که از ما خورده، بپوشاند و چنین وانمود کند که همچنان با دوام و باثبات بابرجاست و به این زودی‌ها

می‌طلبد. و از این نظر شهادتی که ما تاکنون در این راه تقدیم کرده‌ایم، به هیچ وجه زیاد نیست. ما شاید از آنجا که خودمان در داخل جریان هستیم و به حرکات و کارهایمان عادت کرده‌ایم، نمی‌توانیم عظمت و ابعاد حرکت خودمان را، و ابعاد رسالتی را که انجام می‌دهیم لمس کنیم. یادم هست چندی پیش یکی از برادرانمان، نظر یک نویسنده‌ی سرشناس و مبارز را درباره‌ی یکی از حرکات سازمان، که البته یکی از



## خبرگان دوم، از آخرین آزمایشات "روحانیت" در دوران سیاه خمینی

بقیه از صفحه ۲

مرزهای خود را با خمینی آشکارا مشخص کنید. فریضه امروز را به فردا نیفکنید. "فردا خیلی دیر است..." در همین رابطه دومین اطلاعیهی مسئول شورای ملی مقاومت، در بارهی انتخابات فرمایشی خبرگان خمینی، بسیار جالب توجه است و در هر چهار بند آن تحلیلها و مطالب مبسوطی به بهترین صورت فشرده و خلاصه شده که امیدواریم مورد عنایت عموم آقایان روحانیون و مراجع قرار گرفته و به اندازهی کافی در آن تامل و تعمق نمایند.

در گذشته نیز، صرفنظر از روشنگریها و هشدارهای مجاهدین به مناسبتهای مختلف، مشخصا از جانب برادر مجاهد "مسعود رجوی" مسئول شورای ملی مقاومت و مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران، در مواردی "هر آنچه شرط بلاغ است" با عموم آقایان روحانیون گفته شده که ذیلا برخی از آنها را مرور می‌کنیم، و اکنون دیگر با خود آقایان است که از سخنان خیرخواهانهی فرماندهی عالی مجاهدین و سخنگوی رسمی شورای ملی مقاومت "پند گیرند یا ملال!"

۴۵ رای مثبت کلمه‌ی توحیدی از قانون اساسی حذف و به جای نظام توحیدی "نظام الهی" تثبیت می‌شود. و اما اکنون که دیگر هم سرنوشت آن قانون اساسی و هم این نظام به اصطلاح الهی خمینی و دست پخت نهایی خبرگان اول برای همه روشن شده، جای آن است که به اختصار تمام، ضمن تقدیر و بزرگداشت روحانیون عالیقدر و مبارز و مجاهدی همچون پدر طالقانی فقید و شهید حبیب‌الد آشوری و استاد تهرانی و آیت‌الله عالمی و استاد گنجهای و سایر روحانیون و طلاب مبارز و مجاهد شهید یا اسیر و یا آواره و دربردیگر، به بازماندهی "روحانیت" تشیع و به ویژه به آنها که هنوز در برابر خمینی به سیاست تسلیم یا مماشات و سکوت ادامه می‌دهند خاطر نشان کنیم که: سیاست تسلیم یا مماشات و سکوت در برابر جنایات ضد اسلامی خمینی، همانا پیوند زدن سرنوشت خود یا سرانجام تاریخی خمینی است. پس فارغ از هر ترس و بیم، به یاری خدا و با پشتگرمی به انقلاب نوین مردم ایران و مقاومت درخشان رشیدترین فرزندان خلق، هرچه زودتر

توحیدی به نظر من هم جای سوال است. برای این که ما لفظی که دو معنا می‌دهد، "لفظ متشابه" در قانون نداریم. ما بایستی در قانون اساسی کاری بکنیم که لفظ متشابه که دو معنا و سه معنا بدهد، در آن نباشد، و لفظ صریح و پرمحتوا باشد. این لفظ "توحیدی" معلوم نیست که یعنی خدای یگانه و یا جامعه‌ی توحیدی، یعنی بدون طبقه..."

سپس مطابق صورت مذاکرات مزبور، هاشمی‌نژاد معدوم که آن موقع نماینده‌ی مازندران بود و سال گذشته طی یک عمل مقدس انتحاری از بین رفت، به مخالفت می‌پردازد و بعد هم نوبت به کرسی نماینده‌ی خوزستان می‌رسد و آنگاه:

ظاهری اصفهانی نماینده‌ی اصفهان - از میان نمایندگان داد می‌زند: آقا! آقا! این لفظ را بردارید ما اکنون در اصفهان گرفتار ارتش توحیدی هستیم. تمام ارتشی‌ها درجه‌ها و پاکوهای خود را کنده‌اند، و می‌گویند: ما خواستار ارتش بی‌طبقه‌ی توحیدی هستیم... آنگاه، مطابق صورت جلسه‌ی مزبور و پس از یک سری مخالفت‌های دیگر، دکتر بهشتی رای می‌گیرد و با

### پیام برادر مجاهد مسعود رجوی به روحانیون

بسم الله القاصم الجبارین

آقایان مراجع روحانیون محترم شهرها و روستاهای ایران قطعا خبر اعدام قریب به ۲۰۰ تن از بهترین فرزندان خلق محروم ما را به دست جلادان خمینی جانی و رذالت پیشه قبل از من شنیده‌اید. در میان شهدا علاوه بر برادران، ۳۰ خواهر خردسال مجاهدین نیز حضور داشتند و این جنایتی است که روی ارادل گریلا را که به حرم امام حسین علیه‌السلام جسارت کردند، سفید می‌کند، در میان اسامی شهدا، نام شهدای مجاهد حجت الاسلام آشوری و هم‌چنین فرزند آیت‌الله گلزاده غفوری و مهندس مفتاح درخشش خاصی داشت و بیش از پیش دل هر مسلمان واقعی را آتش می‌زد. علی‌هذا لازم دیدم مختصرا ضمن تقدیر از روحانیت واقعی تشیع و به ویژه طلاب انقلابی مجاهدی که هرگز جنایات خمینی خون‌آشام را صحنه نگذاشته و یا سرانجام صف خود را از او جدا کرده‌اند به عرض برسانم که: ۱- خمینی و ارادل اطراف او هیچ‌گزیری از اراده و سنت خدشه‌ناپذیر الهی نداشته و به حکم خدا و قرآن به زودی ریشه‌های شیطانی‌شان از این میهن مقدس اسلامی قطع و پیوسته در شمار بنی‌امیه و قاتلین سیدالشهدا علیه‌السلام، ملعون و منفور تاریخ و مردم ما خواهند بود. ۲- مخصوصا روحانی-نمایی که داخل در جماعت اشقیاء خمینی به شرارت ادامه می‌دهند یقین داشته باشند که هرگز نخواهند توانست از نسل کنونی و حتی نسل‌های آتی انقلاب ما مصون بمانند. ۳- بدیهی است کسانی که به جای حفظ حریم اسلام و تطهیر آن از لوث وجود امثال خمینی، با نادیده انگاشتن و لگدمال کردن خون رشیدترین فرزندان اسلام و مردم، به لطایف‌الحیل رجال خیانت پیشه‌ی قرن را حمایت می‌کنند، فردا جز شرمساری و حرمان نصیبی نداشته و نایستی کم‌ترین انتظار احترام و مراعات از جانب مردم ستمزده‌ی ما داشته‌باشند. چرا که امروز کم‌ترین انتظار از هر روحانی واقعی، آلوده نشدن به پلیدی‌های ولایت سفیانی خمینی است. درخاتم‌باردیگر تکرار می‌کنم که مجاهدین خلق ضار تاجاند و نه ضرر روحانیت و به اعتقاد ما هیچ‌کس در تاریخ ایران به اندازه‌ی خمینی علیه‌روحانیت واقعی تشیع راستین ضدیت نوزیده و حریم آن را ملوث و تحریف نکرده است. والسلام علیکم.

مسعود رجوی

پاریس / ۳۰ شهریور / ۶۰

### از پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت سالگرد رحلت پدر طالقانی

هم‌چنین در ۱۹ شهریورماه روحانیت واقعی ما به عیان می‌بیند که در سیمای پدر تا کجا در قلب و روح تمام مردم و نیروهای مقاومت ایران ریشه و نفوذ دارد. و این دقیقا برخلاف تنفر عمیق عمومی از همه‌ی به اصطلاح روحانیون تقلبی و ضد روحانی و ضد اسلامی دارودسته‌ی شیاد خمینی است.

آری می‌خواهم تاکید کنم که برای عموم مردم ایران و فرزندان انقلابی آنها، حساب پاک مراجع و آیات و روحانیون و طلابی همچون پدر طالقانی به کلی جدا از حساب ننگین و آلوده‌ی گرگان خمینی است، مشروط بر آن که هرچه زودتر خفقان و اعدام و شکنجه و زندان و جمیع روش‌هایی را که ملت ما علیه آنها انقلاب نموده، محکوم و مطرود سازند.

به عبارت دیگر باید تصریح کنم از آنجا که هیچ‌کس به اندازه‌ی خمینی چهره‌ی آسمانی و منور اسلام راستین را در تمام جهان امروز خدشه‌دار و آلوده نکرده، از آنجا که خمینی جانی و ملعون، فساد و ابتذال عالمگیر خود را در سراسر جهان به حساب اسلام به ثبت داده، از آنجا که حتی زنان آبتن و دختران خردسال را تحت نام اسلام و روحانیت شکنجه کرده و به جوخه‌ی اعدام سپرده است، از همه‌ی روحانیون واقعی عالم اسلام و تشیع درخواست می‌کنم تا به خاطر اسلام، به خاطر انسانیت و به خاطر مردم، هرچه زودتر نفرت عمیق باطنی خود از خمینی و خمینی‌گری را اعلام و آشکار سازند. والا به راستی فردا چگونه می‌توان در میان مردم سربلند نموده و از اسلام و مسلمانی دم زد؟ به خصوص که بدیهی است، مردم قهرمان ما مقاومت مشروع و عادلانه‌ی خود را تا پیروزی ادامه داده و در این مسیر مضافا بر احیاء همه‌ی خون‌های انقلاب و به ویژه خون‌های پاک ۱۷ شهریور به زودی پوزه‌ی ارتجاع خیره سر را بر خاک خواهند سائید.

نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین

مسعود رجوی

۱۷ شهریور / ۶۰

### از پیام برادر مجاهد مسعود رجوی در رابطه با دستاوردهای چهارماد مقاومت و رهنمودهای مراحل آینده

\* به دنبال آخرین موج اعدام روحانیون و طلاب وابسته به مجاهدین خلق ضروری است بار دیگر به عرض عموم روحانیون و مراجعی که صراحتا علیه جرائم خمینی موضع نگرفته‌اند، برسانم که چه به خاطر اسلام و چه به خاطر مردم و چه به خاطر روحانیت واقعی و چه حتی به خاطر حیثیت آینده‌ی خودشان درست این است که هرچه زودتر از جنایات خمینی تبری بجویند و نگذارند که خمینی خدای ناگرده آنها را شریک جرم خود قلمداد کند. والا بدیهی است که ملت ایران فردا حق دارد که از همه‌ی آقایان سوال کند که به هنگام اعدام زنان باردار و دختران نوجوان توسط جلادان خمینی (آن هم تحت نام اسلام) چه می‌کرده‌اند؟ به هر حال شهادت مظلومانه‌ی روحانیون و طلاب مجاهد را به همه‌ی روحانیون شریفی که ننگ تسلیم و همکاری با رژیم خمینی را نمی‌پذیرند، تسلیم می‌گویم و انشاءالله که سایر روحانیون نیز اجازه ندهند خمینی بیش از این از آنها سوء-استفاده کند.

### از پیام برادر مجاهد مسعود رجوی بمناسبت عید نوروز ۱۳۶۱

\* به اطلاع تمامی آقایان روحانیونی که مستقیما در جنایت و خوان یغمای خمینی شریک نبوده ولی هنوز موضع خود را در قبال او و ملت ایران مشخص نکرده‌اند، می‌رسانم که سیاست سکوت و مماشات و کج‌دار و مریز در برابر سرکرده‌ی مشرکین دوران-خمینی دجال- شایسته نبوده و انتظار مردم و مقاومت مشروع خلق ما این است که همین امروز فارغ از هرگونه بیم جان و مال و موقعیت، آشکارا دشمن خدا و خلق (خمینی) را محکوم نمایند. بدیهی است، این حداقل انتظار از هر روحانی واقعی است که نمی‌خواهد شریک جرم و شریک عملکردهای ضد اسلامی خمینی محسوب شود. هم‌چنین روشن است که این رهنمود دقیقا از سر خیرخواهی برای خود آقایان، به اطلاع رسید، تا فردا در معرض این سوال مردم واقع نشوند که وقتی اسلام و مسلمین، در زیر سم ستوران خمینی سرگوب می‌شدند، چه می‌کرده‌اند!؟



## بن بست رژیم خمینی در بازگشایی دانشگاهها و توسل به سخیف ترین شیوه های نظامی

در صفحه ۵

در بیمارستان بیشا بستری گردید. درگیری ها هر بار با دخالت پلیس خاتمه یافت. در میان دستگیرشدگان حمیدنور وابستهی فرهنگی سفارت رژیم خمینی در فرانسه و یکی دیگر از اعضای سفارت خمینی با پاسپورت دیپلماتیک که هویت او با نام بقیه در صفحه ۲۳

هوادار مجاهدین را در حال پخش نشریات شان، با سلاح های گرم و سرد، بطور ناگهانی و با نقشهی قبلی مورد حمله قرار داده و مشخصا در روز ۱۶ آذر ساعت ۲ بعد از ظهر در خیابان مونیتهی به سوی آنان تیراندازی کرده و یک دانشجو را نیز به ضرب چاقو مجروح ساخته اند که

اطلاعه در مجاهدین خلق در پاریس

## درباره حملات "دیپلمات" تروریست های خمینی به هواداران مجاهدین خلق در پاریس

عده ای از تروریست های صادراتی خمینی که برخی از آنها به عنوان دیپلمات های رسمی در سفارت رژیم خمینی در پاریس به کار اشتغال دارند، در روزهای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ آذر، در خیابان های شانزلیزه، شارل میشل، بلوار راسپای، مونیتهی و متروهای پاریس، دانشجویان

## دومین اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت درباره انتخابات فرمایشی خبرگان خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز،

مردم تحت ستم و مبارز ایران:

در آستانهی انتخابات قلابی خبرگان خمینی، پیرو اطلاعیهی اول آذرماه جاری مجدداً به استحضار می رسانم:

۱ - از آنجا که به دلایل متعدد تاریخی، اقتصادی-اجتماعی و سیاسی پایان شخص خمینی دقیقاً به مثابهی پایان رژیم ننگین او بوده و همچنان که در مورد شاه به اثبات رسید در بارهی این رژیم نیز هیچ گونه جانشینی از درون خود او متصور نیست؛ برپائی مجلس ضد مردمی و ضد اسلامی خبرگان برخلاف تمامی تبلیغات فریبکارانهی داخلی و بین المللی رژیم نه تنها حاکی از ثبات و استمرار رژیم نیست، بلکه قطعاً نشانهی دیگری از زوال محتوم نظامی است که بدین وسیله باز هم تضادهای درونی آن اوج تازه ای خواهد یافت.

۲ - کلیهی مسئولان، اعضاء مجلس مزبور و همهی آنها که مردم بی پناه ما را برای شرکت در انتخابات مربوطه و انتخاب یک رهبر قلابی مورد ضرب و جرح و تهدید قرار می دهند، از آنجا که حق حاکمیت ملی یعنی اساسی ترین حق مشروع کلیهی مردم میهن ما را غاصبانه زیر پا می گذارند؛ در ردیف مسئولان درجهی اول رژیم، دست در شکنجه و خون تمام خلق و فرزندان مجاهد و مبارزش داشته و علیهذا دیر یا زود حساب جنایات خود را پس خواهند داد.

۳ - اکنون در یکی از آخرین آزمایشات دوران سیاه خمینی کلیهی روحانیون شهرها و روستاهای مختلف، در معرض دآوری و قضاوت نهائی مردم ایران قرار دارند. به عبارت دیگر ملت ما با چشمانی باز و هوشیار به دقت کسانی را که در سکوت روحانیت در جنایات خمینی شرکت جسته و یا در برابر این جنایات او سکوت پیشه کرده اند؛ زیر نظر داشته و فردا از تمامی آنان باز خواهد پرسید که در زمانی که خمینی و دار و دستهی جنایتکار او مهم ترین حقوق اساسی ملت را تحت نام اسلام زیر پا می گذاشت چه می کرده اند و کجا بودند؟

علیهذا سکوت روحانیون و مراجع مختلف نیز در برابر چنین جنایت عظیمی به هیچ وجه پذیرفته نیست و بر آنهاست که حتی برحسب همان حرف های خمینی در پاریس مبنی بر وظیفهی روحانیت در دفاع از حاکمیت و ولایت مردم او را آشکارا مورد مواخذه قرار دهند.

۴ - شورای ملی مقاومت با اطمینان از عدم شرکت تمامی مردم آگاه و آزادهی میهن اسیرمان در این انتخابات قلابی عموم اقتدار ملت را به منزوی کردن بیش از پیش رژیم خمینی بقیه در صفحه ۲۶

## توجه:

در نشریهی مجاهد شماره ۱۲۹ در چاپ آدرس و شماره حساب بانکی در انگلستان، متأسفانه چند اشتباه چاپی رخ داده بود، که در این شماره تصحیح شده است. لطفاً برای واریز کردن کمک های مالی خود به شماره حساب مزبور، دقیقاً آنچه را که در کادر مقابل درج شده است، بنویسید:

## درگذشت ناپهنگام شاعره مبارز رویا میرزازاده (کهریانی)

هفتهی گذشته شاعرهی مبارز، رویا میرزازاده (کهریانی) همسر شاعر مشهور آقای نعمت میرزازاده (م. آ. زرم) تحت فشارهای ناشی از تعقیب و در بدری و زندگی مخفی در رژیم ضد بشری خمینی در تهران درگذشت.

شاعرهی مبارز چه در دوران شاه و چه در دوران خمینی دجال پیوسته با مجاهدین خلق ایران در ارتباط بوده و از هیچ حمایتی فروگذار نمی کرد. درگذشت این زن شجاع و مبارز را که فی الواقع در ردیف شهدای انقلاب نوین مردم ایران محسوب می شود به عموم مبارزین و مجاهدین خلق و به ویژه به همسرش آقای نعمت میرزازاده تسلیت می گوئیم.

## باز هم اعدام اسرای جنگی توسط رژیم خمینی

در صفحه ۸

کمک های مالی خود را به حساب های زیر واریز نموده و  
حواله های آن را به یکی از آدرس های مقابل ارسال دارید:

انگلستان  
Midland Bank plc  
281 Chiswick High Road  
London W4 4HJ  
England  
A-Khodabandeh  
N. 91082078

از خارج فرانسه  
BANK SOCIETE GENERALE  
N°: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA  
(PARIS FRANCE) code guichet 03002  
B.N.P. PONTOISE 1269652  
در داخل فرانسه

## فرار قهرمانانه دوتن از رزمندگان مجاهد خلق از زندان مراغه

در صفحه ۲۱

نامه های خود را برای "مجاهد"  
و هم چنین را دیو "صدای مجاهد"  
به آدرس های زیر ارسال دارید:

انگلستان

BM BOX 9090  
LONDON  
WC1N 3XX  
ENGLAND

اتریش

Pf:6  
1110 WIEN  
AUSTRIA

آلمان

Pf.: 800552  
5\_Köln 80  
W\_Germany

دستور محوری روز: گسترش هسته های مقاومت مسلحانه در سراسر کشور برای انهدام پاسداران سرکوبگر ارتجاع، شکستن طلسم اختناق و تدارک قیام رهایی بخش عمومی